

به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه



ضرورت و روش تشکیل حزب لنینی در ایران

مازیار رازی

نشر میلیتانت
militaant.com

بخش دوم (پی دی اف)

فهرست

- ۲ پیشگفتار به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب اکتبر ۱۹۱۷
- ۴ حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله
- ۳۴ چرا باید پس از تسخیر قدرت توسط پرولتاریا، چشم انداز انحلال «حزب پیشتاز انقلابی» اعلام گردد؟
- ۶۵ نکاتی در مورد تدارک و سازماندهی انقلاب
- ۱۱۳ مفهوم حق گرایش در حزب
- ۱۱۶ یادداشت هایی درباره حزب پیشتاز انقلابی بین المللی
- ۱۴۸ در مورد مراحل رسیدن به حزب
- ۱۵۸ مولفه های اصلی حزب پیشتاز
- ۱۶۴ تشکل کارگری علیه سرمایه داری: از چه نوعی؟
- ۱۷۹ پرسش و پاسخ در مورد حزب پیشتاز کارگری
- ۱۸۴ نکاتی درباره تشکل های مستقل و حزب پیشتاز کارگری
- ۱۹۳ طبقه کارگر: سازمان یابی توده ای و حزبی
- ۱۹۹ مفهوم مارکسیستی سانترالیزم دمکراتیک
- ۲۰۴ ادای سهمی بر مفهوم حزب لنینی
- ۲۱۱ تدارک انقلاب به چه حزبی نیاز دارد؟

مفهوم حق گرایش در حزب لنینی

به رسمیت شناختن اقلیت و در نظر گرفتن جایگاه و حقوقی برای نظریات مختلف و مخالف در درون یک تشکیلات انقلابی به این دلیل است که اعضا، در درون یک سازمان انقلابی، بر اساس پراتیک انقلابی در حوزه های مختلف مبارزاتی در جامعه، به آگاهی هایی متفاوت و گاه متضاد با یک دیگر می رسند. اعضا در نتیجه مبارزات عملی شان به آگاهی ای می رسند که با درک و آگاهی برخی دیگر از اعضای همان سازمان در حوزه دیگر مبارزاتی متفاوتست. از این رو اعضا و کادرهای یک حزب واحد در دخالت های روزمره خود، مابین دو کنگره حزبی، به اخذ تاکتیک های متفاوت و مختلف می رسند. تجارب آن ها، نسبی و حتی در بسیاری مواقع ناکامل است. برای نمونه ممکن است میان اعضای کارگر یک سازمان انقلابی در مورد مثلاً شعار «تشکل مستقل کارگری» و نحوه دخالتگری برای تحقق آن، اختلاف نظر به وجود آید. شاید، برخی از اعضای حزب در مورد استقلال تشکلات کارگری از احزاب سیاسی به این نتیجه برسند که این استقلال کارگری می باید شامل حزب آن ها نیز گردد، و بالعکس برخی دیگر ممکن است به نتیجه رسیده باشند که خیر! این نظریه شامل حزب کمونیستی خود آنان نمی گردد. این نوع اختلاف نظریات ممکن است در موارد دیگر نیز مشاهده شود. بدیهی است که نمی توان از پیش مطمئن بود که کدام یک از نظریات به نتایج مطلوب می رسد و صحیح است. تنها با اجرا و تجربه عملی است که نظریات یا تئوری ها (در نهایت به اثبات می رسند. از دیدگاه مارکسیستی، تئوری تنها چکیده عمل) پراتیک (است).

بدیهی است که برای همگونی و اتفاق نظر، برای اجرای این تائیک ها و به منظور جمع بندی نظریات مختلف و اجرای متحدانه آن باید شرایطی در حزب انقلابی وجود داشته باشد که امکان تبادل نظر و ایجاد گرایشات مخالف با نظر اکثریت تسهیل شود.

تحت چنین شرایطی است که دمکراسی درونی در درون یک حزب انقلابی از اهمیت حیاتی برخوردار می شود. حزبی که از بدو پیدایش خود حق گرایش برای نظریات مختلف و مخالف را به رسمیت نشناسد، نمی تواند یک حزب مارکسیستی انقلابی - حزبی که قرار است برای انقلاب کارگری تدارک ببیند - باشد. حزبی که درک نکرده باشد تنها از طریق تبادل نظریات میان اعضا، می توان برنامه حزب را صیقل و امر دخالتگری مؤثر را سازمان داد، بدون تردید، در تندبادهای مبارزات طبقاتی، به انحراف خواهد رفت و نقش انقلابی ایفا نخواهد کرد.

اعضای حزب که در عمل مبارزاتی به نظریات متفاوت می رسند، در کنگره حزبی نظریات خود را ارائه می دهند) تا این جا شاید احزاب منحرف نیز این حق را بپذیرند. (اما، مسأله زمانی به وجود می آید که عده ای) حتی یک نفر (با نظریات اکثریت و یا خط رهبری اختلاف داشته باشد. در

چنین وضعیتی بدیهی است که حزب انقلابی می باید جایگاهی برای این اقلیت قابل بشود تا نظریت خود را میان کلیه اعضا از طریق بولتن درونی و ترتیب جلسات اشاعه دهد) بنا به منطقی که پیش تر توضیح داده شد؛ این اقلیت باید حق تشکیل یک "گرایش (Tendency)" را داشته باشد. گرایشی که با توافق اکثریت و ایجاد ابزارهای تبلیغاتی درونی از سوی رهبری به وجود آمده است، و معقولانه و در محیطی رفیقانه به بحث و اشاعه نظریات خود تا دوره بعدی می پردازد. زیرا یک حزب انقلابی به خوبی می داند هر تاکتیکی که به وسیله عده ای) حتی اکثریت (ارائه داده می شود، "الزاماً" در عمل نظریات صحیحی نمی باشد. تنها عمل مبارزاتی می تواند نشان دهد که کدام یک از نظریات با واقعیت منطبق تر بوده است. اگر به فرض پس از یک سال تجربه، نشان داده شد که نظر اقلیت اشتباه بوده است، بدیهی است که این اختلاف نظر دیگر منتفی می گردد و گرایش خود را منحل اعلام می کند. اما اگر نظر اقلیت درست بوده باشد) و نتیجتاً نظر اکثریت نادرست(، نظر آن اقلیت که از سوی همه اعضا شناخته شده است، به نظر اکثریت مبدل می شود. بدین ترتیب، هم برای اقلیت و هم برای اکثریت سازمان فرصتی برای اثبات نظریات خود وجود خواهد داشت.

اما حتی اگر نظرات اکثریت اشتباه باشد، اقلیت با حفظ اعتقادات و نقد خود به اکثریت، برای دوره ای) تا کنگره بعدی(، در بیرون از حزب می باید نظریات اکثریت را به اجرا گذارد. این حزب با وجود اختلافات درونی، در سطح جامعه می باید یک پارچه عمل کند و نظریات بخش اکثریت را در عمل تجربه کند تا نتیجه عملی آن به اثبات رسد) چه مثبت و چه منفی. (کنگره آتی حزب به ارزیابی و جمع بندی نوینی متکی بر عملکرد دوره پیش، خواهد رسید.

اگر اختلافات اقلیت پس از سپری شدن یک دوره) بین دو کنگره(حل نگشت چه؟ در این مرحله دو علت می تواند وجود داشته باشد. اول این که این اختلافات هنوز در سطح مسایل تاکتیکی باقی مانده و زمان بیش تری برای اثبات نظریات نیاز است. در این صورت گرایش مخالف همانند دوره پیش و تا دوره بعدی که مسایل مورد مرور قرار می گیرند، در حزب باقی می ماند. اما در برخی موارد امکان دارد اختلافات فرای صرفاً اختلافات تاکتیکی باشد. اختلافات عمیق سیاسی نیز می تواند در حزب به وجود آید. در جامعه سرمایه داری ایدئولوژی حاکم، ایدئولوژی هیئت حاکم است. این امکان همواره وجود دارد که حتی اعضا یا رهبری یک حزب انقلابی تحت تأثیر عقاید دشمن طبقاتی قرار گرفته باشند. در نتیجه برخی از اختلافات می تواند از تفاوت های تاکتیکی فراتر رود. برای نمونه، امکان دارد عده ای به این ارزیابی برسند که خط رهبری حزب دچار انحرافات طبقاتی شده و ضروری است که مبارزه عمیق تری برای جلوگیری از خط انحرافی صورت گیرد. در آن صورت بنا بر تشخیص آن بخش از معترضان، رهبری حزب باید حق ایجاد "جنح (Faction)" را برای آن عده قابل گردد. این عده باید بتوانند در درون یک حزب انقلابی باقی بمانند و حتی بنا بر تعداد طرفداران شان در سطح رهبری حزب نیز شرکت داشته

باشند. بدین ترتیب فرصت کافی به آن‌ها داده شود که نظریات خود را در درون حزب و در سطح رهبری تبلیغ کنند. در واقع تشکیل یک "جناح" گام جدی تری برای مبارزه با خط انحرافی اکثریت در درون یک حزب انقلابی است. تشکیل "گرایش" در مورد مسایل تاکتیکی است و شاید زودگذر باشد.

اما اگر پس از دوره ای جناح موجود به این نتیجه رسید که رهبری و اکثریت حزب در حال عبور از خط طبقاتی است و امکان متقاعد کردن اکثریت اعضا نیز وجود ندارد، این جناح، در این مقطع، باید از حق تشکیل "جناح علنی (Open Faction)" برخوردار باشد.

در واقع تشکیل جناح علنی به مفهوم تدارک برای انشعاب است. جناح علنی می تواند نظریات خود را حتی رو به جنبش کارگری و علناً اعلام کند و طبقه کارگر را از انحراف موجود اکثریت به زعم خود (مطلع کند. یک حزب انقلابی این فرصت تشکیلاتی را نیز باید به این اقلیت بدهد که نه تنها نظریاتش به دست همه اعضا برسد، بلکه آن نظریات در ارگان رسمی حزبی هم درج گردد. بدیهی است که اگر توافقی حاصل نشد و چنان چه جنبش کارگری مواضع اکثریت را تغییر نداد، گام بعدی یک انشعاب در حزب خواهد بود. اما این انشعاب نیز می تواند معقولانه و رفیقانه، بدون اتهام پراکنی و فحاشی صورت گیرد. تاریخ، صحت یا سقم نظریات طرفین را نشان خواهد داد. چه بسا پس از دوره ای، اشتباه نظریات "اکثریت" در عمل نشان داده شود و "اقلیت" انشعابی متقاعد به الحاق مجدد به حزب واحد گردد. بدیهی است که اگر کار به جنگ، دعوا، اتهام زنی و نفرت از یک دیگر بکشد، این دو گرایش - حتی اگر به نظریات واحدی در آینده برسند - هرگز نمی توانند در درون یک حزب در کنار هم قرار گیرند. فوریه ۲۰۱۵



یادداشت‌هایی درباره‌ی حزب پیشتاز انقلابی بین‌المللی

بخش ۱

تجارب بین‌الملل اول

در سال ۱۸۴۷ مارکس و انگلس با پیوستن به «اتحادیه‌ی کمونیست‌ها» شعار محوری آن، «همه‌ی مردان برادرنند» را به «کارگران جهان متحد شوید» تغییر دادند. این تغییر ناشی از یک سیاست مهم در مبارزه‌ی کمونیست‌ها علیه سرمایه‌داری در سطح جهانی بود. سیاستی که راه را برای تشکیل یک سازمان بین‌الملل انقلابی (بین‌الملل اول) فراهم آورد. در «مانیفست کمونیست» آن‌ها تأکید کردند که کمونیست‌ها «در مبارزه‌ی ملی پرولتاریا در کشورهای مختلف، بر منافع مشترک کل پرولتاریا، صرف نظر از ملیت آن، تأکید کرده و این مسأله را برجسته می‌کنند». البته در عین حال آنان این امر را قبول داشته‌اند که «مبارزه‌ی پرولتاریا با بورژوازی، در شکل و نه در محتوا، در وهله‌ی نخست یک مبارزه‌ی ملی است. پرولتاریای هر کشور البته باید در ابتدا تکلیف خود با بورژوازی خود را تعیین کند.»

تشکیل بین‌الملل اول و پس از آن بین‌الملل دوم و سوم و نهایتاً چهارم براساس چنین سنتی بنا نهاده شدند. اما همان‌طور که بین‌الملل‌های اول و دوم و سوم با موانعی روبه‌رو شدند، بین‌الملل چهارم، نیز نتوانست از عهده‌ی تعهدات خود برآید. انزوای سیاسی طولانی، سیاست‌های فرصت‌طلبانه در سطح جهانی را به دنبال آورد. گرچه تئوری‌های اولیه‌ی پاسخگویی بسیاری از معضلات جنبش کارگری بود، اما به تدریج عدم تکامل تئوری‌ها، مواضع فرصت‌طلبانه و یا فرقه‌گرایانه را به همراه آورد. تا جایی که می‌توان اذعان داشت که امروز در سطح جهانی سازمانی که بتواند حامل سنت‌ها و تجارب مبارزات کارگری و ادامه‌ی تئوری‌های انقلابی جنبش کارگری را دربر داشته باشد، وجود ندارد.

برای تدارک ایجاد چنین تشکیلاتی بررسی تجارب و سنن بین‌الملل‌های انقلابی ضروری است.

تأسیس بین‌الملل اول

«انجمن بین‌المللی کارگران» (بین‌الملل اول)، در سال ۱۸۶۴ عمدتاً به ابتکار فدراسیون سازمان‌های کارگری در اروپای غربی و مرکزی (به ویژه کارگران سوسیالیست لندن و پاریس)، پس از تجربه‌ی شکست انقلاب‌های ۴۹-۱۸۴۸، تأسیس شد. مارکس و انگلس در رهبری و سازماندهی بین‌الملل اول نقش تعیین‌کننده‌ی فاکردند. (۱)

تجارب عمده «بین الملل اول» از این قرار هستند:
«بین الملل» و انقلابات «ملی»

برخلاف برداشت و تفسیر نادرست برخی از واژه «انترناسیونالیزم» که گویا پذیرش انقلاب بین المللی، به مفهوم رها کردن انقلابات ملی است، «بین الملل اول» خود در همبستگی با قیام مسلحانه «ملی» لهستان علیه روسیه تزاری (۱۸۶۳) به وجود آمد. حمایت از قیام «استقلال طلبانه» لهستان انگیزه ای برای گردهمایی کارگران اروپایی شد. به سخن دیگر، از همان ابتدا، تشکیل نخستین سازمان «بین المللی»، با مبارزه و حمایت از قیام «ملی» پیوند خورد. پیشاپیش آن، مارکس و انگلس در «مانیفست کمونیست» تأکید کردند که «کمونیست ها در مبارزه ملی پرولتاریا در کشورهای مختلف، بر منافع مشترک کل پرولتاریا، صرف نظر از ملیت آن، تأکید کرده و این مسأله را برجسته می کنند»، اما، «مبارزه پرولتاریا با بورژوازی، در شکل و نه محتوا، در وهله نخست یک مبارزه ملی است. پرولتاریای هر کشور البته باید در ابتدا تکلیف خود با بورژوازی خود را تعیین کند».

این بدین مفهوم است که کمونیست ها ضمن مبادرت کردن برای تشکیل جامعه سوسیالیستی جهانی باید در عین حال از مبارزات «ملی» پرولتاریا برای براندازی بورژوازی کشورهای خود نیز حمایت کنند. ایجاد یک سازمان بین المللی برای ایجاد یک جامعه سوسیالیستی با ساختن یک حزب پیشتاز انقلابی در سطح ملی برای سازماندهی انقلاب سوسیالیستی نه تنها مغایرتی ندارد که مکمل یکدیگرند. از سازماندهی یک انقلاب جهانی، بدون انقلابات ملی صحبت به میان آوردن، همان قدر تخیلی است که نادیده گرفتن انقلاب جهانی و تأکید بر ساختن «سوسیالیزم در یک کشور».

سازماندهی حزب طبقه کارگر

گرچه بین الملل اول ابتدا با انگیزه ایجاد یک سازمان بین المللی آغاز به کار کرده بود، اما تا قبل از «کمون پاریس» در سال ۱۸۷۱، هنوز به مفهوم اخص کلمه به یک حزب بین المللی مبدل نشده بود (۲). در تجربه کمون پاریس نقطه عطفی در تاریخ بین الملل اول بود. انگلس در نامه ای نوشت که کمون «بدون تردید فرزند بین الملل بود، گرچه خود بین الملل قدمی در به راه اندازی آن برداشت» (نامه به «سورژ»، ۱۷-۱۲ سپتامبر ۱۸۷۴). در واقع طرفداران فرانسوی بین الملل (پردونیست ها) نقش مهمی در کمون پاریس ایفا کردند. این واقعه، درس هایی اساسی برای بین الملل به همراه آورد. جمع بندی این تجربه در مقاله مارکس تحت عنوان «جنگ داخلی در فرانسه» انتشار یافت. مارکس در کنفرانس لندن بین الملل (سپتامبر ۱۸۷۱) برای نخستین بار اعلام کرد که پرولتاریا باید خود را در یک حزب سیاسی متشکل کند. در پی آن در کنفرانس لاهه (۱۸۷۲) ماده نوبینی به اساسنامه بین الملل افزوده شد مبنی بر این که «تسخیر قدرت سیاسی به یکی از وظایف اصلی پرولتاریا تبدیل می شود»

در این زمان، تجربه کمون پاریس، بین الملل اول را به یک سازمان انقلابی بین المللی که برای تسخیر قدرت سیاسی پرولتاریا گام بر می داشت، تبدیل کرد.

مبارزه با خرده بورژوازی

ایده «تسخیر قدرت سیاسی» توسط پرولتاریا در کنگره لاهه ۱۸۷۲، با مخالفت شدید «باکونین»، رهبر گرایش آنارشویست ها در درون بین الملل، مواجه شد. باکونین اعتقاد داشت که بین الملل بایستی از دخالت در «سیاست» امتناع ورزد. اما اختلاف اصلی که از بدو الحاق آنارشویست ها به بین الملل (۱۸۶۹)(۳) بروز کرد، پیرامون مسأله سازماندهی بین الملل بود. باکونین به تمرکز رهبریت ایراد گرفته و «اتوریته» «شورای عمومی» (رهبری بین الملل) را زیر سؤال می برد. او تمایل داشت که بین الملل تحت نظارت مستقیم «انجمن های سری» و «انجمن» هایی که زیر کنترل خود او بودند، قرار گیرد. این گرایش خرده بورژوایی تحت «مبارزه» با «اتوریته» و «مرکزیت»، می خواست رهبری خود را بر بین الملل تحمیل کند.

کنگره لاهه شیوه های مخرب باکونین را تحمل نکرد، او و همفکرانش را از بین الملل اخراج کرده و «شورای عمومی» را نقویت کرد.

به علت فروکش جنبش کارگری در سطح بین المللی، آخرین کنگره بین الملل اول در سال ۱۸۷۶ در فیلادلفیا صورت گرفت.

بخش ۲

تجربه بین الملل دوم

نزدیک به دو دهه پس از انحلال بین الملل اول، و رکود جنبش کارگری در سطح اروپا، سازمان ها و حزب های کارگری به تدریج آغاز به رشد کردند. برای نخستین بار یک حزب کارگری مدرن و قوی در آلمان شکل گرفت. در فرانسه، ایتالیا و اسپانیا نیز حزب های کارگری رشد کردند. اما، با وصف این تحولات، هنوز سازمان بین المللی در این دوره شکل نگرفت. عاقبت بنا بر ابتکار سازمان های کارگری در فرانسه و بلژیک، پیشنهاد تشکیل بین الملل دوم طرح گشت. انگلس یکی از بنیانگذاران فکری و نظری این سازمان بین المللی بود. بین الملل دوم بالأخره در ژوئیه ۱۸۸۹، کنگره کارگران بین المللی، در پاریس تشکیل شد. نظیر بین الملل اول این سازمان نیز عمدتاً متشکل از جنبش کارگری اروپایی بود، اما با این تفاوت که این بار از پایه وسیع تری برخوردار بود. این سازمان از ابتدا تحت تأثیر و نفوذ حزب سوسیال دمکرات آلمان قرار داشت.

بین الملل دوم به مثابه یک سازمان توده ای

بین الملل دوم پس از دوره کوتاهی به این سازمان توده ای تبدیل گشت. در سال ۱۹۰۴ حزب های وابسته به بین الملل دوم در انتخابات پارلمانی ۲۱ کشور شرکت داشته و از ۶/۶ میلیون از آرا برخوردار بوده و ۲۶۱ کرسی پارلمان را به خود اختصاص دادند. در سال ۱۹۱۴ در حدود ۴ میلیون عضو و ۱۲ میلیون رأی انتخاباتی در دست داشتند. در واقع این سازمان به یک «فدراسیون» از حزب ها و اتحادیه های کارگری اروپایی تبدیل گشت. در سال ۱۹۰۰ «دفتر بین الملل سوسیالیست» در بروکسل تشکیل شد. برخلاف ماهیت بین الملل اول، این دفتر نقش یک ستاد رهبری را نداشت، که تنها یک اداره هماهنگی مسایل بین المللی بود. گرچه «ایدئولوژی» حاکم در درون حزب های بین الملل، «مارکسیزم» بود، اما گرایش های نظری و فکری دیگر (آنارشستی) نیز در بین الملل حضور داشتند. پس از مرگ انگلس دو گرایش فکری که نظریات رسمی مارکسیزم را در بین الملل رهبری می کردند «کائوتسکی» و «پلخانف» بودند.

کنگره های بین الملل دوم، هر دو تا چهار سال یکبار تشکیل شد و اقدامات «همبستگی» بین المللی نظیر تظاهرات اول ماه مه در دفاع از ۸ ساعت کار در روز از سال ۱۸۹۰ سازمان یافت. بدیهی است که چنین اقدامات و ساختار تشکیلاتی نمی توانست پاسخگوی نیازهای جنبش کارگری در سطح بین المللی باشد. تجربه بین الملل دوم از زاویه مسایل تشکیلاتی نشان داد که تشکیل حزب های «بزرگ» و بی در و پیکر تنها می تواند به مسایل عام جنبش کارگری پاسخ دهد و امر تدارک جنبش کارگری را در راستای انقلاب سوسیالیستی نمی تواند سازمان دهد. رشد اعضا و کسب آرا در جامعه الزاماً نشان دهنده «انقلابی گری» نیست. درست برعکس تجربه نشان داده در این حزب های «توده» ای است که عقاید و نظریات خرده بورژوایی بیش از پیش نفوذ کرده و کل جنبش را به بیراهه می برد.

مبارزه با عقاید خرده بورژوایی

بین الملل دوم نیز همانند بین الملل اول از درون دچار انحراف های خرده بورژوایی گشت. در ابتدا یکی از این انحراف ها به شکل نظریات «تجدید نظر طلبانه» (رفرمیستی) توسط «برنشتاین» ظاهر شد. (۴) در سال ۱۹۰۴، کنگره آمستردام این عقاید را محکوم کرد، گرچه طرفداران این عقاید در بین الملل به ویژه حزب سوسیال دمکرات آلمان باقی ماندند. ظهور مجدد این گونه عقاید از زمان برگزاری کنگره اشتوتگارت در سال ۱۹۰۷ در مورد مسأله احتمال وقوع جنگ اول جهانی نمایان شد.

در این کنگره، به دنبال بحث ها و جدل های بسیار جدی و عمیقی، ترمیمی توسط لنین، لوکزامبورگ و مارتو پذیرفته شد. این ترمیم تأکید داشت که «باید از هر کوششی در جهت آغاز جنگ استفاده کرد، اما در صورت بروز جنگ در سطح اروپایی، و وظیفه جنبش کارگری اینست که خاتمه جنگ را تسریع کرده و بحران اقتصادی و سیاسی را با تمام قدرت برای بسیج توده ها در

جهت سرنگونی دولت های سرمایه داری به کار برد». این ترمیم بسیار مهم که مرز بین دیدگاه «انقلابی» و «رفرمیستی» را آشکار می کرد، در دو کنگره بعدی بین الملل نیز تأیید شد. آخرین کنگره قبل از جنگ در سال ۱۹۱۲ در «باسل» برگزار شد که بار دیگر لزوم مبارزه در راستای سرنگونی دولت های سرمایه داری در صورت بروز جنگ تأکید شد.

اما، دو سال پس از آن در سال ۱۹۱۴، به محض وقوع جنگ جهانی اول، حزب های بین الملل به ویژه حزب سوسیال دمکرات آلمان به جای بسیج پایه های خود برای سازماندهی شکست انقلابی دولت های سرمایه داری، حمایت کامل خود را از دولت شان اعلام کردند و در عمل در صدد نجات آن دولت ها برآمدند!

تنها حزب های سوسیال دمکرات روسیه، صربستان، مجارستان و برخی گرایش ها در اقلیت سایر حزب ها، به تصمیمات کنگره های بین الملل وفادار ماندند. از این پس، گرچه کنگره های بین الملل دوم تداوم یافتند، اما این سازمان بین المللی کلیه نظریات انقلابی خود را رها کرد و در خدمت بورژوازی کشورهای اروپایی در آمد. به دنبال این واقعه، کنفرانس «برن» در سال ۱۹۱۹ معروف به «بین الملل برن» تداوم سیاست های راست روایانه این سازمان را حفظ کرد. در سال ۱۹۲۱ «بین الملل دو و نیم» توسط ۱۰ حزب سوسیالیست در وحدت با سایر حزب های مشابه بنیاد «بین الملل سوسیالیست و کار» را در سال ۱۹۲۳ گذارد. به دنبال آن در سال ۱۹۵۱ «انترناسیونال سوسیالیست» شکل گرفت که تا امروز ادامه دارد.

اما، در تداوم سیاست های انقلابی بین الملل دوم، در سال ۱۹۱۹ بین الملل سوم (کمیترن) توسط گرایش انقلابی بین الملل دوم، پایه گذاری شد. علت فروپاشی انترناسیونال دوم

در نخستین روزهای جنگ اول جهانی، ۱۹۱۴، بین الملل دوم فروپاشید. کلیه حزب های وابسته به آن (به غیر از روسیه و لهستان) به قول روزا لوکزامبورگ در حرف «سوسیالیست» اما در عمل «وطن پرست» و «شوونیست» شدند. رهبران این احزاب اروپایی یک روزه کلیه ایده های انترناسیونالیستی خود را که در کنفرانس ها، بارها تصویب و تأیید کرده بودند به کنار گذاشته و از کارگران کشورهای خود خواستند که در کنار امپراتورها، دولت ها و ارتش «خودی» قرار گرفته و با ارتش کشورهای دیگر به جنگ ادامه دهند! حتی حزب سوسیال دمکرات آلمان در پارلمان به پیشنهاد دولت مبنی بر «اعتبارهای جنگی» رأی مثبت داد!

علت اصلی فروپاشی انترناسیونال دوم، تنها احساسات «ناسیونالیستی» نبود، که نقش غالب و محوری «حزب سوسیال دمکرات آلمان» در انترناسیونال بود. در واقع، حزب آلمان «رئیس» انترناسیونال به شمار می رفت. بدین ترتیب با موضع گیری این حزب در مورد جنگ امپریالیستی، کل انترناسیونال تحت تأثیر قرار گرفته و به انحطاط کشیده شد. چهار سال پس از تشکیل انترناسیونال دوم، انگلس در پی نامه ای به «لافارگ» اخطار داد که «رهایی

پرولتاریا تنها می تواند یک رویداد بین المللی باشد». اما، حزب سوسیال دمکرات آلمان، این واقعه را یک «رویداد آلمانی» تلقی کرد.

البته نفوذ ناسیونالیزم در بین الملل دوم یک امر «اتفاقی» نبوده، که منعکس کننده وضعیت آن دوره تکامل و بسط سرمایه داری بود. وضعیتی که منجر به بهبود و رفاه نسبی در سطح زندگی کارگران کشورهای اروپایی شد. نهادهایی نظیر «اتحادیه های کارگری»، «سندیکاها» کارگری، تجمع های پارلمانی برای «چانه زنی جمعی» مسالمت آمیز با نمایندگان سرمایه داری، به کار مشغول شدند. سخنانی مانند این که «ما آموخته ایم که امور اقتصادی را خود، مدیریت کنیم!» (یعنی رفرم جامعه سرمایه داری) توسط نمایندگان کارگران تبلیغ و ترویج شد. بدین ترتیب جنبش کارگری بیشتر و بیشتر در «دولت ملی» ادغام گشت. با چنین زمینه ای، آغاز جنگ اول جهانی، نمایندگان جنبش کارگری و در صدر آن حزب سوسیال دمکرات آلمان را به حمایت از «دولت ملی» خود کشاند.

اما، موضع گیری حزب سوسیال دمکرات آلمان در تناقض آشکار با سیاست ها و مصوبات بین الملل دوم بود. از این رو چنین موضع گیری منجر به واکنش شدید سوسیالیست های انقلابی گشت. لنین و روزالوکزامبورگ با شدیدترین لحنی، سیاست های رفرمیستی رهبران جنبش کارگری در آلمان را مورد انتقاد قرار دادند (۵).

با چنین موضع گیری ای توسط اکثر بخش های بین الملل دوم، یا به قول لنین «جعل کنندگان مارکسیزم»، نیروهای سوسیالیست انقلابی زمینه را برای تشکیل یک بین الملل نوین (بین الملل سوم) فراهم آورند. در این میان، انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه به وقوع پیوست و مجدداً صدای «کارگران جهان متحد شوید!» در سطح جهانی طنین افکند. لنین در نوامبر ۱۹۱۴ اعلام کرد: «بین الملل دوم مرد... زنده باد بین الملل سوم...» و دو سال پس از آن «کمیترن»، بین الملل سوم تشکیل شد.

بخش ۳

تشکیل بین الملل سوم

در مارس ۱۹۱۹، به دنبال فروپاشی بین الملل دوم و انقلاب روسیه، رهبران انقلاب، لنین، تروتسکی، بوخارین، زینوویف و سایرین، وظیفه ارتقای آگاهی کارگران جهان را در راستای ساختن بین الملل انقلابی نوین، در دست گرفتند. برش از اعتقادات رفرمیستی و شوونیستی رهبران کارگران و جلب آن ها به یک سازمان انقلابی در دستور روز قرار گرفت. البته در این دوره روزا لوکزامبورگ با تشکیل یک بین الملل نوین توافق نداشت. به اعتقاد او، وضعیت مادی برای چنین سازمانی فراهم نبوده و تشکیل زودرس آن منجر به پیدایش همان ایرادهای بین الملل دوم، یعنی غالب شدن یک حزب (حزب پیرومند انقلاب سوسیالیستی، حزب کمونیست روسیه) بر کل انترناسیونال، خواهد شد. اما با این وصف رهبران حزب بلشویک

بر این اعتقاد بودند که احیای یک حزب پیش‌تاز انقلابی بین المللی نه تنها قادر به متحد کردن کارگران جهان خواهد بود، که بدین ترتیب احزاب کمونیست در سراسر اروپا خود را برای انقلابی قریب الوقوع (به ویژه در آلمان) آماده خواهند کرد؛ زیرا که آن‌ها معتقد بودند که انقلاب سوسیالیستی پیروزمند روسیه آغاز انقلاب‌های اروپایی و جهانی است. وجود یک ستاد قدرتمند جهانی برای تدارک انقلاب‌های اروپایی ضروری و حیاتی ارزیابی شد. پیش‌بینی‌های رهبران حزب بلشویک، بر مبارزه و مقاومت کارگران جهان در دفاع از انقلاب روسیه استوار بود. برای نمونه در سال ۱۹۲۰ کارگران بار اندازهای انگلستان از ارسال سلاح و مهمات برای سرکوب ارتش سرخ در روسیه، با راه اندازی اعتصابی گسترده، جلوگیری به عمل آوردند. از این نوع نمونه‌ها در سایر کشورهای اروپایی نیز مشاهده شد.

بدین ترتیب «اتحادیه جهانی جمهوری شورایی سوسیالیستی» در مارس ۱۹۱۹ تأسیس شد. در کنگره دوم «کمیترن» ژوئیه-اوت ۱۹۲۰ هیئت نمایندگی از ۴۱ کشور جهان شرکت کردند. در پلاتفرم آن ذکر شد که کمیترن «یک بار و برای همیشه با کلیه سنن بین الملل دوم برش می‌کند».

نقش محوری بلشویک‌ها

تشکیل «کمیترن» (بین الملل سوم) عمدتاً توسط بلشویک‌ها در روسیه صورت پذیرفته و در واقع پس از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه متولد گشت.

پرولتاریا و رهبری آن، بلشویک‌ها، با به دست گرفتن قدرت در روسیه، رهبری بالقوه انقلاب آتی اروپا را نیز به دست گرفتند. البته بلشویک‌ها همواره، چه پیش از انقلاب و چه پس از آن، اعلام می‌کردند که پرولتاریای کشورهای پیشرفته سرمایه داری (آلمان، بریتانیا، فرانسه و غیره) پایه اصلی آغاز انقلاب سوسیالیستی در سطح اروپایی و سپس جهانی خواهند بود. انقلاب روسیه تنها می‌تواند «جرقه» را آغاز کند. لنین در «تزه‌های آوریل» معروف خود نه تنها به انقلاب روسیه که به وضوح به جنبه «بین المللی» انقلاب، اشاره کرد. حتی در دوره تسخیر قدرت در روسیه (سپتامبر ۱۹۱۷) ملاحظاتی در مورد گسترش انقلاب در سطح بین المللی (به ویژه اروپایی) مورد بررسی قرار گرفت. آن‌ها بر این اعتقاد استوار بودند که با وجود وضعیت انقلابی در اروپا و به ویژه آلمان، عدم تدارک یک بین الملل انقلابی، همانند ارتکاب به یک «جنایت» است.

بنابراین بین الملل انقلابی با اتکا به انقلاب پیروزمند سوسیالیستی در روسیه، تشکیل گشت. از ابتدا وظیفه دوگانه‌ای در دستور کار قرار گرفت: از یک سو مبارزه علیه کشورهایی که بورژوازی در مصدر قدرت قرار گرفته و از سوی دیگر دفاع از موقعیت به دست آمده از پیروزی قدرت شورایی در روسیه. نخستین آزمایش چنین سیاستی، در مارس ۱۹۱۸، امضای قرارداد صلح «برست لیتوفسک» بین آلمان و شوروی بود. این قرارداد با مخالفت‌هایی روبه‌رو شد؛ اما

نهایتاً با اصرار لنین امضاگشت. نتیجه آن، از یک سو تثبیت موقعیت بحرانی دولت سرمایه داری آلمان، و از سوی دیگر ثبات موقتی قدرت شورایی در شوروی بود. این صلح، در واقع برای حفظ موقعیت قدرت شورایی، امضاگردید.

پس از یک سال انزوا، قدرت شورایی نخستین علایم گسترش انقلاب را مشاهده کرد. در نوامبر ۱۹۱۸ پرولتاریای آلمان به ایجاد «شوراهای کارگری» در اکثر مراکز عمده صنایع مبادرت کرد. این شوراها به سرعت به سراسر کشور گسترش یافت. در دسامبر ۱۹۱۸ حزب کمونیست آلمان از وحدت دو گروه (یکی از آن ها گروه «اسپارتاکوس» به رهبری روزا لوکزامبورگ) تشکیل یافت. این وقایع در آلمان (و سایر کشورها به درجات کمتر) منجر به فراخوان تشکیل بین الملل سوم شد. کنفرانس مؤسس در مارس ۱۹۱۹ در مسکو با شرکت ۳۵ نماینده از ۱۹ کشور، تشکیل یافت.

اختلاف پیرامون تشکیل بین الملل

پیش از تشکیل کنفرانس مؤسس، ژانویه ۱۹۱۹ قیام برلین شکست خورد و دو تن از رهبران حزب کمونیست آلمان، روزا لوکزامبورگ و لیبکنخت توسط پلیس به قتل رسیدند. روزا قبل از مرگش تشکیل بین الملل سوم را زودرس ارزیابی کرده بود. پس از وی «ابرا لاین» یکی دیگر از رهبران حزب همان موضع را دنبال کرد. اختلاف اصلی بین حزب کمونیست آلمان و حزب بلشویک در مورد زمان تشکیل بین الملل سوم، در این امر نهفته بود که اولی بر این اعتقاد بود که بین الملل را بایستی پس از ساختن حزب های قدرتمند توده ای تشکیل داد؛ در صورتی که اکثریت بر این باور بود که به اعتبار و اتکا به اعلام یک رهبری جهانی، بایستی بین الملل شکل گیرد و سپس سایر حزب ها ساخته شوند. اضافه بر این، حزب کمونیست آلمان از وابستگی حزب ها به یک «حزب» پراعتبار و نیرومند در شوروی (حزب بلشویک) نگران بود. در مقابل ایده لنینیستی «سانترالیزم دمکراتیک» در سطح بین المللی، حزب کمونیست آلمان، با استفاده از تجربه «حزب سوسیال دمکرات آلمان»، تأکید را بر شیوه «فدرالیستی» ساختن یک بین الملل گذاشت. یعنی حزب ها با استقلال نسبی، اما در درون یک تشکیلات بین المللی. گرچه رهبری حزب کمونیست آلمان با تشکیل بین الملل توافق نداشت، اما در نهایت پس از بحث های مفصل به تشکیل آن رأی ممتنع داد. و بدین ترتیب بین الملل بنیاد گذاشته شد.

تأکید اصلی مصوبات اولین کنفرانس کمیته بر تحلیل وضعیت سرمایه داری؛ خصوصیات رفرمیسم؛ و ماهیت و شکل حکومت شورایی پس از انقلاب های پرولتاری، استوار بود. به اعتقاد رهبران بین الملل سوم، سرمایه داری دوران اضمحلال خود را سپری می کرد و سازمان های رفرمیستی نیز همراه با اضمحلال سرمایه داری، دوران افول خود را طی می کردند. و این که، توده های کارگر در سطح جهانی «جنبش تاریخی» خود را برای از میان برداشتن روابط اجتماعی سرمایه داری آغاز کرده اند؛ و تنها اقلیتی از کارگران «عالی رتبه» در

مقابل این جنبش خواهند ایستاد. این ارزیابی محور اساسی نقد بر سیاست های رفرمیستی انترناسیونال دوم بود.

در نتیجه، تشکیل نظام شورایی در سطح جهانی متکی بر تجارب کمون پاریس، انقلاب ۱۹۰۵ و ۱۹۱۷ روسیه، در دستور روز قرار گرفت.

اما، با وصف پیش بینی های امیدوارکننده کمینترن، وقایع به شکل دیگری پیش رفت. انقلاب اروپا در سال های ۱۹۱۹ و ۱۹۲۰ دچار «عقب گرد» های مهمی گشت. انقلاب در کشورهای اروپایی، به ویژه در آلمان موفق نشد و بین الملل نوین با دشواریهای بسیاری روبه رو شد. تزه های کمینترن

امروز، احیای یک سازمان انقلابی بر اساس تزه ها و تئوری های چهار کنگره نخست کمینترن مجدداً در دستور روز قرار گرفته است. گرچه تشکیل چنین سازمانی سهل و آسان نیست، اما سوسیالیست های انقلابی موظف اند که تدارک این امر را همراه با ساختن حزب پیشتاز انقلابی در کشور خود، از هم اکنون آغاز کنند.

سؤال اینست که چگونه و بر چه اساسی بایستی یک حزب پیشتاز بین المللی ساخته شود؟ برای پاسخ به این معضل، تجربه کنگره های بین الملل ها و به ویژه بین الملل سوم (کمینترن) حائز اهمیت است. چهار کنگره نخست «کمینترن» مهم ترین دستاورد مارکسیزم در دوران احتضار سرمایه داری جهانی و انتقال به سوسیالیزم، تلقی باید شود. چکیده استراتژی و برنامه سوسیالیزم انقلابی پس از اضمحلال بین الملل دوم و آغاز انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه، در قطعنامه های این چهار کنگره نهفته است. احیای یک بین الملل، بدون بررسی و درس گیری از این تجارب نظری و عملی کمینترن، مشکل است.

کنگره اول و دوم کمینترن در دوران اوج تحولات انقلابی و کنگره سوم، و به خصوص چهارم در دوره افول مبارزات طبقاتی در سطح جهانی رخ داد. از این رو بررسی قطعنامه های دو کنگره آخر با وضعیت کنونی ما منطبق تر است. این قطعنامه ها مترادف با برش کمونیست ها از «سانتریزم» و «اپورتونیزم» در دوره رکورد مبارزات طبقاتی صورت گرفت. بررسی شرایط عضویت (۲۱ شرط) کمینترن، می تواند به روش ساختن یک سازمان بین المللی کمک بسزایی برساند. تفسیر و درس گیری از این تجربه، پایه اولیه بحث پیرامون ساختن بین الملل انقلابی را می تواند پی ریزی کند.

خلاصه خطوط کلی قسمت هایی از این ۲۱ شرط از قرار زیر است:

* کلیه تبلیغات و تهییج بخش های بین الملل بایستی خصلتی واقعاً کمونیستی داشته باشد و کلیه ارگان ها و نهادهای تشکیلاتی باید توسط کمونیست های قابل اعتمادی اداره شوند که تعهد خود را به آرمان های پرولتاریا اثبات کرده اند.

بخش اول شروط به وضوح ماهیت یک سازمان انقلابی منضبط را ترسیم می کند. ارگان ها و نهادهای یک سازمان بین المللی انقلابی نمی تواند توسط عده ای بیگانه و یا تازه وارد به جنبش کارگری سازمان یابد. تنها اعضای با تجربه و منضبط و شناخته شده و مورد قبول پیشروی کارگری باید در جایگاه رهبری و سازماندهی یک سازمان انقلابی قرار گیرند.

* تجربه بارها نشان داده است که اعطای «مقام» به افراد غیر صالح در سطح رهبری یک سازمان انقلابی، بدون در نظر گرفتن قابلیت و اعتبار آن افراد در درون جنبش کارگری، و تنها به منظور امتیاز دهی به آن ها، سازمان را نهایتاً به بحران می کشاند. رهبری یک سازمان انقلابی باید متشکل از انقلابیون باشد که در گفتار و کردار «تعهد خود را به آرمان های پرولتاریا اثبات کرده اند.»

بیرون راندن کلیه افراد رفرمیست و سانتریست از هرگونه مقام مسئولیت در جنبش کارگری و جایگزینی آن ها با کمونیست های آزمایش شده و آزمایش پس داده. کمینترن بر این اعتقاد بود که مبارزه کمونیست ها در تشکل های کارگری و نهادهای مختلف برای اشاعه برنامه انقلابی باید همراه با مبارزه برای انزوای «رفرمیست» ها و «سانتریست» ها در جنبش کارگری باشد.

این سیاست در تقابل کامل با نظریات کسانی است که معتقدند «کارگران» با هر عقیده و گرایشی «انقلابی» اند. برخلاف این نظریه، اعتقادات رفرمیستی و سانتریستی در درون جنبش کارگری سنتاً جای داشته و عمده ترین خطر در به کجراه کشاندن جنبش کارگری است. کسانی که خود اعتقاد به برش کامل از رفرمیسم و سانتریسم ندارند و مرز بین مشی انقلابی را با سایر انحراف های رفرمیستی و فرصت طلبانه مخدوش می کنند، خود در درون یک سازمان انقلابی جایی نباید داشته باشند.

* باید در کنار فعالیت «قانونی» (در کشورهایی که امکان آن موجود است.) به فعالیت دائمی «غیر قانونی» نیز توجه کرد و دستگاه های حزبی لازم برای سازماندهی آن تشکیل داد. این بخش از قطعنامه به وضوح در مقابل بحث هایی است که مبارزه کمونیست ها در جامعه را یک دخالت صرفاً تبلیغاتی قلمداد می کنند. در واقع مبارزه کمونیست جدا از مبارزات خود جنبش کارگری نیست. سوسیالیست های انقلابی همراه و در کنار پیشروی کارگری باید قرار گیرند. چنان چه در جامعه ای نظیر ایران مبارزات «غیر قانونی» تا حتی سرحد مبارزه مسلحانه پیش روند، مداخله کمونیست ها در این مبارزات نیز ضروری است.

تشکیل بخش نظامی حزب پیشتاز انقلابی برای دفاع از خود و گسترش مبارزات، شبکه های زیرزمینی تبلیغاتی و هسته های عمل مخفی و غیره همه بخش های مهمی از ایجاد یک حزب انقلابی اند. نیروهایی که ساختن حزب را تنها به امور تبلیغاتی، تهییجی و آموزشی کاهش می دهند، تأثیری در جنبش کارگری نخواهند گذاشت. دخالت گری در جنبش کارگری امری یک

بُعدی نیست. جنبش کارگری هر حرکت را براساس «تئوری» های از قبل داده شده، انجام نمی دهد. درست برعکس، تئوری چکیده تجارب عملی طبقه کارگر و پیشروی آن است. پیشروی کارگری بنا بر ارزیابی وضعیت موجود، شیوه و نحوه مشخص و مرتبط مبارزه علیه نظام سرمایه داری را یافته و آن را با وسایل موجود اعمال می کند. نقش یک حزب انقلابی، دیکته کردن به پیشروی کارگری نیست که همراهی و مداخله سیاسی در کنار آن است. نیروهایی که به هر علت خود را از مبارزه زنده طبقه کارگر و پیشروی آن کنار می گذارند، قادر به ساختن یک حزب انقلابی نخواهند بود.

* هرگونه کناره گیری از فعالیت مستمر در درون ارتش و خودداری از تبلیغ منظم عقاید کمونیستی در میان سربازان به مثابه خیانت به وظایف انقلابی تلقی خواهد شد. گرچه این بخش به طور مشخص در درون جنبش کارگری ایران طرح نیست، اما کماکان نکته ای است که باید به آن توجه اخص شود. بدون پیوستن سربازان و پایه های ارتش (یا به قول لنین دهقانان در یونیفرم) به جنبش کارگری، امر تسخیر قدرت با سهولت پیش نخواهد رفت. * فعالیت دائمی و سیستماتیک در روستاها برای جلب کارگران روستایی و دهقانان فقیر به مثابه متحدان اصلی پرولتاریا.

در این جا به «متحدان» اصلی پرولتاریا اشاره شده، که بسیاری از جریانات استالینیستی و سانتریستی به اهمیت آن پی نبرده و نمی برند. این گرایش ها هنوز به «انقلاب دموکراتیک» و یا تشکیل «جمهوری دموکراتیک» همراه با بخشی از بورژوازی و یا خرده بورژوازی اصرار می ورزند. در صورتی که نظریه کمینترن در رد این تزاها بوده و تأکید بر انقلاب کارگری و «متحدین اصلی» آن «کارگران روستایی» و «دهقانان فقیر» گذاشته شده است.

بنابر این توجه اخص به جلب قشرهای مشخص روستایی (دهقانان کارگر و دهقانان فقیر) در دستور کار کمونیست ها برای تدارک انقلاب آتی قرار گرفته است. بخشی از برنامه حزب پیشتاز انقلابی باید به مسائل دهقانان معطوف باشد. حرکت های دهقانی در اتحاد با قیام های کارگری در شهرها صورت می گیرد. نقش یک سازمان انقلابی هماهنگی و همگونی مطالبات کارگران و دهقانان فقیر است.

* افشای دائمی سوسیالیست های وطن پرست (سوسیال-پاتریوتیزم) و سوسیالیست های صلح دوست (سوسیال-پاسیفیزم) از وظایف اجباری همه بخش هاست.

این بخش به وضوح اهمیت مبارزه سیاسی با گرایش های خرده بورژواکه با نام «سوسیالیزم» در جنبش کارگری سر برون می آورند را توضیح می دهد. در صورتی که جریانات استالینیستی و سانتریستی به طور مداوم به دنبال این گرایش های انحرافی روانه می شوند. تجربه قرن گذشته به کرات نشان داده است که «ائتلاف» با گرایش های خرده بورژوا و راست (که همه نیز ظاهراً مدافع «سوسیالیزم» اند)، جایز نیست. نمایندگان نظری کنونی این گرایش ها در ایران در

نظریات «اصلاح طلبی» و گرایش‌هایی که قصد آشتی با آن‌ها را دارند (سوسیال دمکرات‌ها؛ جمهوری خواهان و غیره) دیده می‌شوند.

* ضرورت برش کامل از رفرمیسم و سانتریزم باید به رسمیت شناخته شود و در کوتاه‌ترین مدت عملی شود.

اغلب سازمان‌های سنتی ایرانی، تصور می‌کنند که می‌توان در درون یک سازمان انقلابی همراه با رفرمیست‌ها و سانتریست‌ها «همزیستی مسالمت‌آمیز» داشت. یا می‌توان با آن‌ها به چنین سازمانی دست یافت. ترتیب میزگردها و جلسات با گرایش‌های بورژوا و رفرمیسم توسط آن‌ها چنین اهدافی را دنبال می‌کند. در صورتی که تجربه کمیترین نشان داد که تنها با برش قاطع از این گرایش‌ها می‌توان به ساختن یک حزب انقلابی بین‌المللی مبادرت کرد.

* اتخاذ مواضع صریح درباره‌ی مستعمرات و ملل تحت ستم به ویژه از جانب احزاب کمونیست در کشورهای امپریالیستی، افشای خستگی ناپذیر جنایات بورژوازی «خودی» در مستعمرات و پشتیبانی از تمام جنبش‌های رهایی‌بخش نه فقط در حرف که در عمل.

این موضع روشن و صریح هنوز به قوت خود باقی است. جریان‌هایی که مسأله ملی را پایان یافته قلمداد می‌کنند، طبیعتاً جایی در درون یک سازمان انقلابی بین‌المللی نخواهند داشت.

* فعالیت‌پیگیری کمونیستی درون اتحادیه‌های کارگری، شوراها، تعاونی‌ها و سایر سازمان‌های توده‌ای کارگری و سازماندهی هسته‌های کمونیستی درون آن‌ها برای جلب‌شان به آرمان‌های کمونیستی.

این بخش مشخصاً مربوط به کشورهای است که امکان فعالیت در درون تشکل‌های مستقل کارگری در آنان وجود دارد. در ایران با مبارزه در راه ایجاد رادیکال‌ترین شکل تشکل‌های مستقل کارگری و شرکت در آن‌ها بر محور مطالبات کارگری منطبق با این تراز است.

* مبارزه پیگیری علیه بین‌الملل آمستردام و اتحادیه‌های اعتصاب‌شکن وابسته به آن و تلاش مداوم برای جلب کارگران به ضرورت برش از آن‌ها.

در این بند مجدداً مبارزه علیه رفرمیست‌ها، به ویژه در درون اتحادیه‌های کارگری، تأکید می‌گردد. در این جا تأکید اصلی بر یکی از مسایل محوری در درون جنبش کارگری، یعنی برش از رهبران اتحادیه‌های کارگری که از در سازش با بورژوازی بر می‌آیند، است.

* کلیه بخش‌ها باید اصول سازمانی متکی بر سانترالیزم دمکراتیک را بپذیرند و این، به ویژه در دوران جنگ‌های شدید داخلی که وجه مشخصه اوضاع فعلی است، اهمیت می‌یابد.

* تمام تصمیمات کنگره‌های جهانی و هیئت اجرائیه بین‌الملل کمیترین لازم‌الاجرا است و سانترالیزم دمکراتیک در سطح بین‌المللی باید پذیرفته شود.

تجربه تاریخی نشان داد که مسأله «سانترالیزم دمکراتیک» در درون یک سازمان بین‌المللی یکی از مسایل «مهم» اما در عین حال، «حساس» جنبش کارگری بوده است. «کمیترین»، به

درستی در این جا تأکید می کند که، همان طور که یک حزب پیشتاز انقلابی در سطح «ملی» باید متکی بر اصل سانترالیزم دمکراتیک باشد، یک سازمان پیشتاز انقلابی در سطح «بین المللی» نیز باید از چنین اصولی پیروی کند- «به ویژه در دوران جنگ های شدید داخلی».

تأکید خاص بر «جنگ شدید داخلی» در این است که تحت بروز چنین وضعیتی، امکان و فرصت برای تصمیم گیری ها متکی بر بحث های اقناعی و درازمدت و وجود نداشته و وقایع به سرعت به وقوع می پیوندند. بدیهی است که یک رهبری مرکزی قوی و با تجربه بین الملل، در موقعیت بهتری در جهت اخذ تصمیمات صحیح و معقول قرار می گیرد، تا حزبی که درگیر «جنگ شدید داخلی» است.

اما، تجربه دخالت «کمینترن»، به ویژه پس از «عقب نشینی» مارس ۱۹۲۱ (چه در عرصه اقتصادی، چه سیاسی و چه دیپلماتیک)، نشان داد که اعمال «مرکزیت دمکراتیک» در گستره جهانی بدون ایراد نیست. شکست «قیام» مارس ۱۹۲۱ در آلمان که به ابتکار رهبری بین المللی (و در تقابل با مواضع برخی از رهبران حزب کمونیست آلمان، به ویژه «لوی») صورت گرفته بود تأثیرات بسیار مخربی در کارکرد این سازمان بین المللی، گذارد. همچنین، دخالت مستقیم در امور حزب کمونیست بریتانیا در شرکت یا عدم شرکت در درون حزب کارگر، و یا پیمان بازرگانی آنگلو-سویت (انگلستان- شوروی) که منجر به محدود کردن تبلیغات ضد امپریالیستی بریتانیا توسط حزب کمونیست بریتانیا شد؛ و یا معاهدات با ایران و ترکیه که حزب های کمونیست این کشورها را در مبارزاتشان علیه دولت های خود تحدید کرد و غیره، همه نمایانگر نبود یک ساختار تشکیلاتی بین المللی صحیح در آن مقطع زمانی بود.

عدم درگیری فعال سایر بخش های بین الملل در هیئت اجراییه کمینترن، وجود یک مرکز قوی در مسکو، می تواند یکی از علل اصلی فراهم آمدن زمینه برای ایرادهای یاد شده باشند.

* فراکسیون های پارلمانی احزاب کمونیست (در هر جا که وجود دارند) باید تحت رهبری کامل حزب عمل کنند و نمی توانند از آن مستقل باشند.

گرچه این شرط مربوط به کشورهای است که از «دمکراسی بورژوایی» برخوردارند، اما کماکان شرط پراهمیتی است. زیرا که در این جا تأکید بر یکپارچگی سیاسی حزب های کمونیست در دخالت بیرونی شان شده است. برخلاف سازمان های بورژوا و خرده بورژوا، که هر جناح و فراکسیون در درون و بیرون برای خود «سازی» می زنند، کمونیست ها که به نمایندگی کارگران و زحمتکشان و قشرهای تحت ستم جامعه، بایستی سازمان یافته و متعهد به برنامه حزبشان باشند. دوگانگی و چند دستگی در بیرون می تواند از اعتبار یک حزب کمونیست بکاهد. اما این بدان معنی نیست که کمونیست ها در همه موارد باید «هم عقیده» باشند. بدیهی است که یک حزب کمونیست با داشتن دمکراسی درونی و رعایت اصل حق گرایش، می تواند جناح های مختلف نظری در درون خود داشته باشد. اما در خارج، نظریات اکثریت حزب باید منعکس شود.

نکنهٔ دیگر حائز اهمیت این است که برخلاف نظریات فرقه گرایانهٔ برخی از نیروهای چپ، شرکت کمونیست ها در انتخابات پارلمانی و استفاده از مؤسسات، رسانه ها و مطبوعات بورژوازی جایز است به شرط آن که تبلیغات تمام نظریات بدون محدودیت در سطح جامعه، داشته باشند.

* ضرورت فعالیت دائمی برای تصفیهٔ حزب از عناصر خرده بورژوا، به ویژه در کشورهایی که حزب از امکان فعالیت قانونی برخوردار است. زیرا که در این کشورها خطر نفوذ خرده بورژوازی به مراتب بیش تر است.

در این جاکمیتن به یکی از خطرات عمده در راه ساختن حزب انقلابی اشاره می کند: «نفوذ خرده بورژوازی». در جامعهٔ سرمایه داری، طبقهٔ کارگر برای مقابله با نفوذ عقاید بورژوازی، و تدارک کسب قدرت سیاسی، نیاز به حزب «خود» دارد. زیرا که در جامعهٔ بورژوازی، عقاید و نظرات بورژوازی بر «کل» جامعه حاکم می گردد (توسط ابزار تبلیغاتی، رادیو، تلویزیون، مطبوعات مدارس، مؤسسات مذهبی و غیره). در این میان لایه های میانی، خرده بورژوازی، تحت فشارهای اقتصادی، «رادیکالیزه» شده و به علت عدم وجود حزب خود، روی به تنها تشکیلات ضد سرمایه داری، حزب پیشتاز انقلابی، می آورد. اما خرده بورژوازی برای دفاع از منافع تاریخی طبقهٔ کارگر به درون حزب نمی آید که برای حفظ منافع کوتاه مدت خود وارد یک تشکیلات انقلابی می شود. تمایل به کسب جاه و مقام یکی از خصوصیت بارز خرده بورژوازی در درون حزب انقلابی است. این افراد به محض مشاهدهٔ ناهنجارها و یا عدم کسب «مقام» های مورد علاقه، به کل حزب پشت کرده و نه تنها فعالیت سیاسی را رها کرده که به تخریب آگاهانهٔ آن مبادرت می کنند.

خطر این عناصر به خصوص در جامعه ای که از دمکراسی بورژوازی برخوردار است، جدی تر و عمده تر می شود. از این رو کمیتن، به درستی، حزب های خود را برای مقابله و مبارزه در «تصفیه» این عناصر فرا می خواند.

* حزب های کمونیست باید در مقابل حملات ضد انقلاب داخلی یا جهانی به جمهوری های شوروی کمک برسانند.

از آن جایی که کمیتن اعتقاد داشت که موجودیت شوروی به یک منشأ دائمی ضعف برای بورژوازی و یک عامل قدرت برای انقلاب جهانی تبدیل شده است، سایر حزب های کمونیست می بایستی در مقابل ضد انقلاب داخلی یا جهانی از شوروی دفاع کرده و به آن کمک رسانند.

* کلیهٔ احزاب باید یک برنامهٔ جدید کمونیستی تدوین کنند و این برنامه را به تصویب کمیتن برسانند.

* تمام احزاب عضو بین الملل سوم باید نام خود را حزب کمونیست بگذارند.

* کلیهٔ بخش ها باید برای تصویب این ۲۱ شرط کنگرهٔ فوق العاده را تشکیل دهند.

* حداقل دو سوم از رهبری هر بخش باید از رفقایی تشکیل شده باشد که حتی قبل از تصویب این شروط به ضرورت پیوستن به کمینترن اعتقاد داشته اند.

* هر عضو که این ۲۱ شرط را رد کند، باید اخراج شود.

علل عقب‌گردهای انترناسیونال سوم

واپسین حرکت‌های انقلاب آلمان در مارس و آوریل ۱۹۱۹، به شکست انجامید. رهبران تاریخی کمونیزم آلمان در برلین به قتل رسیدند و در اوایل ماه مه جمهوری شورایی «باواریا» از هم پاشید.

جمهوری شورایی مجارستان نیز به علت افتراق‌های درونی در اوت ۱۹۱۹ توسط ارتش رومانی تار و مار شد.

علل از هم‌پاشی حزب کمونیست آلمان این بود که رهبری حزب در مقابل تهاجم ضدانقلاب بورژوایی (کودتای «کپ» و «لوتوزیتز»)، به موضع امتناع روی آورد. فراخوان کارگران آلمان برای شرکت در یک اعتصاب عمومی می‌توانست تناسب قوا را به نفع کمونیست‌ها تغییر دهد- روشی که بلشویک‌ها در اوت ۱۹۱۷ در مقابل کودتای «گرنیلوف» اتخاذ کردند.

جناح چپ حزب کمونیست آلمان (کا.د.پ.) انشعاب کرده و در سال ۱۹۲۰ حزب کا.آ.پ.د. را بنیان گذاشتند. کلیهٔ این بحران‌ها منجر به این شد که کارگران آلمان (اعضای حزب کمونیست و حتی طرفداران بین‌الملل دوم) از رهبری خود دل‌کنده و توجه خود را به رهبری انقلاب اکتبر در شوروی معطوف دارند. این روند در سایر کشورها نیز انجام پذیرفت. در بهار ۱۹۱۹ «حزب سوسیالیست ایتالیا» به کمینترن پیوست. به دنبال آن، «حزب مستقل کارگر بریتانیا»، «حزب سوسیالیست فرانسه» و غیره بین‌الملل دوم را طرد کرده و خواهان پیوستن به بین‌الملل سوم شدند.

بنابراین رهبری کمینترن (که همان رهبری حزب بلشویک بود) در سه سطح رهبری خود را تثبیت کرد: سیاسی، سازماندهی و نظامی.

در سطح سیاسی، انقلاب پیروزمند ۱۹۱۷ روسیه‌الگوی سایر انقلابیون گشت و اتوریتهٔ حزب بلشویک تقویت شد.

در سطح سازماندهی، حزب بلشویک یگانه‌حزبی بود که قدرت سازماندهی یک بین‌الملل انقلابی را داشت.

در سطح نظامی، با توجه به شکست دادن ارتش «سفید» در زمستان ۱۹۱۹ و پاکسازی کلیهٔ ضدانقلابیون از روسیه، قدرت حزب بلشویک تقویت گشت.

در اوت ۱۹۲۰، تحت چنین وضعیتی، کنگرهٔ دوم کمینترن تشکیل گشت. بر خلاف نخستین کنگره که مسایل عمومی و شوراها مورد بررسی قرار گرفتند، در این کنگره مسألهٔ ساختن یک حزب قوی بین‌المللی مورد توجه قرار گرفت.

نقش حزب کمونیست شوروی

عقب‌گردهای حزب‌های کمونیست در اروپا، بار دیگر نقش محوری حزب بین‌المللی را در دستور روز قرار داد. بلشویک‌ها متکی بر تجارب کارگران پیشرو در سطح جهانی و به ویژه انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، تأکید اولیه را بر سازماندهی شورایی نهاده بودند. برای نمونه در جزوه «دولت و انقلاب» لنین، تأکید بر سازماندهی شوراها بود و نه «حزب». اما شکست‌های حزب‌های اروپایی اثبات کرد که وجود یک حزب بین‌المللی انقلابی متشکل از پیشروی کارگری (و نه کل طبقه کارگر) ضروری است.

لنین در دفاع از ضرورت وجود اتحادیه‌های کارگری در شوروی در مقابل نظریات تروتسکی اشاره کرد که:

«در انتقال به سوسیالیزم، دیکتاتوری پرولتاریا» اجتناب‌ناپذیر است. اما، آن دیکتاتوری توسط سازمانی که کل کارگران صنعتی را در بر داشته باشد قابل اجرا نمی‌تواند باشد. چرا؟ ... آن چه اتفاق می‌افتد این است که حزب پیشروی کارگری را به خود جلب کرده و آن پیشرو دیکتاتوری پرولتاریا را اجرا می‌کند. اما، دیکتاتوری پرولتاریا نمی‌تواند توسط سازمانی که کل طبقه را در بر دارد، عملی گردد، زیرا که در تمام کشورهای سرمایه‌داری (نه تنها در کشورهای عقب افتاده مانند روسیه)، پرولتاریا در کل هنوز به شدت متفرق، مرعوب و بخشاً فاسد شده است (توسط امپریالیزم در برخی از کشورها)، در نتیجه سازمانی که کل پرولتاریا را در بر گیرد قادر به اعمال مستقیم دیکتاتوری پرولتاریا نخواهد بود. تنها با دیکتاتوری پرولتاریا که توسط پیشروی که انرژی انقلابی طبقه را به خود جذب کرده است، این امر عملی است (لنین، اتحادیه‌های کارگری، وضعیت کنونی و اشتباهات تروتسکی، جلد ۳۲، ص ۲۰، مجموعه آثار به زبان انگلیسی)

بر اساس همین استدلال و تزه‌های کنگره دوم کمینترن، کمینترن به «حزب جهانی» کمونیست‌ها و کارگران پیشرو به رهبری حزب بلشویک و در مسکو، مبدل گشت. به سخن دیگر یک حزب بین‌المللی متکی بر اصول «سانترالیزم دمکراتیک» بلشویکی در مرکز انقلاب جهانی (شوروی) تشکیل یافت. چنین تشکیلاتی که در تئوری اصولی و صحیح بود در عمل قادر به انجام وظایف تاریخی خود نشد. زیرا که تدارک لازم و کافی برای تربیت کادرهای ورزیده از بخش‌های مختلف در «مرکز» انجام نگرفت. بین‌الملل سوم عمده‌تاً تبدیل به یک حزب بلشویک «بزرگ» گشت. در صورتی که ایده ساختن یک بین‌المللی انقلابی گسترش یک حزب و در مرکز قرار دادن آن حزب (هر چند مقتدر) نمی‌توانست باشد. تجربه بین‌الملل دوم اثبات کرده بود که چگونه یک حزب مقتدر (حزب سوسیال دمکرات آلمان) بین‌الملل دوم را به کجراه می‌برد.

نتیجه «مرکزیت» این بود که برای نمونه، تصمیم هیئت نمایندگی کمونیست‌های بریتانیا مبنی بر پیوستن آن‌ها به «حزب کارگر» توسط «مرکزیت» کمترین مردود اعلام شد و بر خلاف میل بخش بریتانیا، آن‌ها مجبور به اجرای تصمیمات رهبری کمینترن شدند. در سایر کشورها و به ویژه آلمان نیز چنین سناریوهایی به وقوع پیوست.

در بحث پیرامون رابطه «حزب» و اتحادیه‌های کارگری نیز نظر بلشویک‌های (به ویژه لنین) نهایتاً به عنوان موضع کمینترن پذیرفته شد. دو موضع اصلی در این مورد وجود داشت. بلشویک‌ها متکی به تجربه روسیه بر این اعتقاد استوار بودند که اتحادیه کارگری را نباید نادیده گرفت و از آن‌ها به عنوان نهادی که کارگران را متشکل می‌کند، بایستی استفاده شود و کمونیست‌ها بایستی در آن‌ها شرکت فعال داشته باشند (چنین استدلالی نیز در مورد شرکت در انتخابات پارلمانی ارائه داده شد). در مقابل این موضع، حزب کمونیست آلمان (جناح چپ) معتقد بود که بنابر تجربه شان در آلمان، اتحادیه‌های کارگری را باید دور زد، زیرا که آنها عمیقاً رفرمیست‌اند. موضع سومی نیز توسط جناح «بوردیگا» (نمایندگان جناح امتناع حزب سوسیالیست ایتالیا که در کنگره دوم کمینترن شرکت داشت)، وجود داشته که در انطباق با موضع حزب کمونیست آلمان بود.

در واقع کنگره دوم کمینترن در مورد آن چه مربوط به موضع‌گیری درباره دخالت در پارلمان و روش برخورد به اتحادیه کارگری بود، کنگره‌ای بود منطبق با مواضع حزب بلشویک (جزوه معروف لنین: بیماری کودکی، «چپ روی» کمونیزم، در مورد این بحث‌ها نگاشته شد). اما از سوی دیگر، به علت جذابیت و محبوبیت کمینترن، سازمان‌ها و حزب‌های متعددی در سراسر جهان خواهان پیوستن شدند. در میان آن سازمان‌ها، جریان‌های سانتریستی و غیر کمونیستی نیز مشاهده می‌شدند. کنگره دوم کمینترن با طرح شعار «مرگ بر سانتریست‌ها!»، ۲۱ شرط عضویت را طرح کرده و درهای کمینترن را عملاً بر روی این قبیل‌گرایش‌ها بست. این روش از کار منجر به تقویت تشکیلاتی و سیاسی بین‌المللی گشت.

دوره عقب‌نشینی جنبش کارگری

از اواسط ۱۹۲۰، بورژوازی در کشورهای اروپایی ضد حمله علیه اوج‌گیری جنبش کارگری را آغاز کرد. سپتامبر ۱۹۲۰ جنبش کارگری در ایتالیا به شکست انجامید. حمله ارتش سرخ شوروی در لهستان کاملاً شکست خورد. گرچه در روسیه «ارتش سفید» و ضدانقلابیون سرکوب شده بودند، اما مترادف با آن، پیشروی کارگری و بهترین عناصر کمونیست نیز از بین رفتند. بورکراسی در حزب کمونیست پایه‌های عینی‌گرفت و تکنوکرات‌ها و بورکرات‌های دوره تزار به درون حزب کمونیست راه یافتند. در نتیجه، اعتراض‌های کارگری و دهقانی علیه دولت نیز به درجات مختلف شکل گرفتند.

در مقابل این وضعیت، بلشویک‌ها سیاست عقب‌نشینی را پیش گرفتند (سیاست نوین اقتصادی-نپ). برای حراست از دستاوردهای انقلاب اکتبر، این عقب‌نشینی و سازش با دهقانان ضروری ارزیابی شد. در واقع کنگرهٔ دهم حزب کمونیست روسیه، مارس ۱۹۲۱، یک کنگرهٔ عقب‌نشینی محسوب شد.

انعکاس این سیاست، در صحنهٔ بین‌المللی نیز مشاهده شد. برقراری رابطهٔ اقتصادی و مرادۀ بازرگانی با دولت‌های سرمایه‌داری (تحت کنترل دولت کارگری شوروی) جایز شمرده شد. امضای قراردادها با دولت ایران و افغانستان، فوریهٔ ۱۹۲۱، و با دولت ترکیه، ماه مارس همان سال، همراه با اعطای امتیازاتی به این دولت‌ها بود. برای نمونه در همان دوره دولت ترکیه ۱۶ تن از رهبران کمونیست‌ها را اعدام کرده بود! مهمترین قراردادها با دولت بریتانیا بود که در آن ذکر شده بود که حکومت روسیه بایستی از تبلیغاتی که منافع امپراطوری بریتانیا را به مخاطره اندازد، دست بردارد.

در این دوره حفظ موقعیت شوروی برای گسترش انقلاب جهانی در اولویت قرار گرفت. کمیتن‌ترین برای خنثی‌سازی این تغییر در تناسب قوا به نظریات ماوراء چپی کشیده شد. برای نمونه در فوریهٔ ۱۹۲۱ «زینوویف» یکی از رهبران کمیتن‌ترین (و حزب بلشویک) چشم انداز تهاجم بین‌المللی علیه سرمایه‌داری را ترسیم کرد. بر این اساس، پیشنهاد «قیام مسلحانه» در آلمان در مارس همان سال طرح گشت. برخی از رهبران حزب کمونیست آلمان بر کنار گشتند و قیام زودرسی علیه دولت آلمان را سازمان دادند که با شکست و کشته شدن هزارها تن از مبارزان کمونیست منجر گشت. گرچه مسبب اصلی چنین اقدامی متوجه حزب کمونیست آلمان بود، اما نقش رهبری کمیتن‌ترین نیز در این میان تعیین‌کننده بود.

البته کنگرهٔ سوم کمیتن‌ترین، ژوئن ۱۹۲۱، اقدام حزب کمونیست را زودرس و نادرست ارزیابی کرد. یکی از رهبران حزب کمونیست آلمان (لوری) که در آن زمان به علت مخالفت‌اش با طرح تهاجمی حزب اخراج شده بود، اعادۀ حیثیت شد، و کمیتن‌ترین اعلام کرد که موضع وی صحیح بوده است.

کنگرهٔ سوم، کنگرهٔ «عقب‌نشینی» بود. در این کنگره دو هدف کمیتن‌ترین می‌بایستی همراه با یکدیگر دنبال می‌گشت: از یک سو، حفظ دستاوردهای جنبش کارگری (به ویژه انقلاب اکتبر)؛ و از سوی دیگر، ایجاد اتحاد با پایه‌های وسیع از کارگران که هنوز تحت نفوذ رهبران رفرمیست قرار داشتند. از این رو محترم شمردن روابط دیپلماتیک با امپریالیزم (مانند قرارداد شوروی با بریتانیا) و ایجاد «جبههٔ واحد کارگری» برای جلب توده‌های ناراضی جنبش کارگری. البته مخالفت‌هایی در مورد سیاست خارجی شوروی و کمیتن‌ترین توسط برخی از رهبران بین‌المللی (مانند روی‌نمایندهٔ هندوستان) ارائه داده شد، اما تأثیر چندانی نگذاشت. در واقع همان

طور که ترس آن می رفت، سیاست های کمینترن مترادف با سیاست خارجی شوروی طرح ریزی می شدند.

کنگره چهارم کمینترن، دسامبر ۱۹۲۲ نیز در ادامه کنگره سوم، تثبیت و حفظ موقعیت موجود در مقابل تهاجم سرمایه داری، مورد بحث قرار گرفت. این کنگره سه ماه پس از کودتای فاشیستی موسولینی در ایتالیا به وقوع پیوست. در این کنگره بیش از کنگره سوم، مسأله دفاع از شوروی مورد تأکید قرار گرفت. تداوم حیات شوروی برای حفظ بقای کمینترن و جنبش کارگری در سطح جهانی ضروری تشخیص داده شد.

پس از شکست آرزوی موفقیت برای انقلاب آلمان در اکتبر ۱۹۲۳، کمینترن استقرار طولانی سرمایه داری در سطح جهانی را مورد پذیرش قرار داد. پس از مرگ لینن، اختلاف های درونی حزب کمونیست شوروی در مورد بسیاری مسایل به کمینترن کشانده شد. اپوزیسیون چپ حزب کمونیست شوروی (تروتسکیست ها) بحث هایی پیرامون تر «سوسیالیزم در یک کشور»، کمیته وحدت اتحادیه کارگری روس- بریتانیایی، استراتژی و تاکتیک در انقلاب -۱۹۲۵ ۲۷ چین دامن زدند. تروتسکی در سال ۱۹۲۷ از کمیته اجرایی کمینترن به علت مخالفتش با سیاست های رهبری کمینترن، توسط استالین و طرفداران اش، اخراج شد.

کنگره ششم کمینترن در سال ۱۹۲۸ سیاست «چپ روی» معروف به «دوره سوم» را اعمال کرد. طبق این سیاست سوسیال دمکراسی در اروپا به عنوان «سوسیال فاشیزم» شناخته شده و هر نوع همکاری و اتحاد عمل با آن محکوم گشت. این سیاست منجر به تقویت فاشیزم در آلمان گشت.

رهبران کمینترن پس از این سیاست فاجعه آمیز، یک چرخش به راست کرده و در سال ۱۹۳۳ وحدت با حزب های سوسیالیست را به کمونیست ها توصیه کرد. کنگره هفتم، و آخرین کنگره کمینترن در سال ۱۹۳۵ تشکیل شد. در این کنگره «دیمتریوف» سیاست «جبهه خلق» را معرفی کرد. طبق این سیاست «راست روانه»، ائتلاف طبقاتی بین بورژوازی و کارگران در مقابل فاشیزم جایز شمرده شد. این سیاست منجر به شکست انقلاب در اسپانیا و فرانسه شد و طبقه کارگر را در مقابل بورژوازی خلع سلاح کرد.

قرارداد شوروی- آلمان، ۱۹۳۹، مبنی بر عدم تهاجم علیه یکدیگر، منجر به سیاست امتناع از موضع گیری علیه فاشیزم شد. سران شوروی از سال ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۱ جنگ بین امپریالیست ها و فاشیست ها را یک جنگ «غیر عادلانه» ارزیابی کرد! تنها پس از حمله نظامی فاشیزم به شوروی، ژوئن ۱۹۴۱، شوروی مخالف فاشیزم شد و وارد ائتلاف با نیروهای متفقین علیه تهاجم نازیسم گشت.

کمینترن در سال ۱۹۴۳، به عنوان هدیه ای به سران کشورهای امپریالیستی، رسماً منحل گشت.

بخش ۴

زمینه عینی شکل‌گیری بین‌الملل چهارم

بین‌الملل چهارم در سال ۱۹۳۸، پنج سال پس از به قدرت رسیدن فاشیسم در آلمان و ورشکستگی و ناتوانی سیاسی بین‌الملل سوم و حزب‌های کمونیست وابسته به آن، بنیاد گذاشته شد.

بر خلاف دوره تشکیل بین‌الملل سوم که مترادف با اوج‌گیری مبارزات طبقاتی در سطح جهانی بوده، زمان تشکیل بین‌الملل چهارم منطبق با افول مبارزات جهانی طبقه کارگر بود. شکست پرولتاریای جهانی، پیروزی ارتجاع فاشیستی و ترور و جنایت‌های استالینی علیه مخالفان سیاسی و غیره نمایانگر وضعیت سیاسی آن دوره بود. در فرانسه سیاست راست‌روانه «جبهه خلق» بین‌الملل سوم (دوره استالین) با روی کار آمدن حکومت ارتجاعی «دالادیر» در آوریل ۱۹۳۸، پایان می‌پذیرفت. این حکومت در صدد سرکوب خشن جنبش کارگری و بازپس گرفتن دستاوردهای ۱۹۳۶ کارگران فرانسه بود. در اسپانیا با به قدرت رسیدن فرانکو شکست کارگران اسپانیایی به دست رهبران «جبهه خلق» تضمین می‌گردید. در شوروی سیاست‌های ارتجاعی استالین با «محاکمات مسکو» که منجر به اعدام بوخارین و ۱۸ تن از همراهان وی که همه از رهبران انقلاب اکتبر بودند، ادامه می‌یافت. صدای جنگ امپریالیستی دوم به گوش می‌رسید. در آلمان کودتای هیتلر و اشغال اتریش و سپس چکسلواکی، زمینه را هر چه بیشتر برای وقوع جنگ جهانی آماده می‌کرد.

در خاور دور، ژاپن در حال جنگ با چین بود. به سخن دیگر در سراسر جهان رقابت‌های تسلیحاتی و جو جنگ‌افروزی به وجود آمده بود.

استالین که وضعیت بحرانی هراسان شده بود، تبلیغ «جبهه دمکراتیک صلح» با همکاری امپریالیست‌های «دمکراتیک»! نظیر آمریکا، فرانسه و انگلستان را سر داده بود.

در این موقعیت ویژه، تنها عده معدودی سوسیالیست انقلابی (تروتسکیست) در شوروی که از تیغ استالین جان به سلامت برده بودند و همچنین برخی گروه‌های انقلابی در کشورهای امپریالیستی و «جهان سوم» بر برنامه مارکسیسم انقلابی استوار بودند. این عده جنگ جهانی امپریالیستی بین «فاشیسم» و «دمکراسی» را محکوم کرده و اعلام یک جبهه طبقاتی از کارگران جهان برای مبارزه باگسترش فاشیسم و همچنین مقاومت علیه جنگ، کردند. تروتسکی در سپتامبر ۱۹۳۸ نوشت که:

«ما باید امپریالیسم را زیر هر ماسکی که دارد، سرنگون کنیم. تنها انقلاب پرولتاری قادر به انجام چنین عملی است. برای آماده‌سازی خود برای این هدف، پرولتاریا و مردم تحت‌ستم‌بایستی در جبهه‌ای علیه بورژوا امپریالیست‌ها بر محور یک ارتش انترناسیونالیستی از داوطلبان گرد آیند. این وظیفه عظیم تنها می‌تواند از طریق بین‌الملل چهارم صورت پذیرد.»

بدین علت گرایش اترناسیونالیستی تروتسکیستی که در سال ۱۹۳۶ با نام «جنبش برای تشکیل بین الملل چهارم» شکل گرفته بود، مورد حمله چند جانبه از سوی «فاشیست» ها، «دمکراتیک» ها، «وطن پرستان» و «استالینیست» ها قرار گرفت. در آلمان بسیاری از تروتسکیست ها دستگیر و در اردوگاه ها و زندان های فاشیست ها محبوس گشتند. در یونان بسیاری تروتسکیست ها به همین سرنوشت محکوم شدند. در شوروی نیز بسیاری از تروتسکیست ها اعدام و یا دستگیر شدند.

در کشورهای اروپایی تعداد بسیاری از رهبران تروتسکیست و حتی خویشاوندان نزدیک تروتسکی ربهوده و یا ناپدید شدند. در مکزیک بارها توسط پلیس مخفی شوروی به جان تروتسکی سوء قصد شد. در اسپانیا نیز تروتسکیست ها و فعالان «پوم»، توسط حکومت «جبهه خلق» دستگیر و سر به نیست شدند. و اتهام زنی های علیه تروتسکیزم توسط استالینیست ها رونق گرفت تا مارکسیزم انقلابی را بی اعتبار جلوه دهند.

برگزاری نخستین کنفرانس

در چنین جو نامساعدی و اختناق آمیزی، در ۳ سپتامبر ۱۹۳۸، کنفرانس بنیانگذار بین الملل چهارم در نزدیکی پاریس، برگزار شد. این کنفرانس یک روز به درازا کشید و با ۳۰ نماینده از ۱۰ کشور (آمریکا، شوروی، بریتانیا، آلمان، فرانسه، ایتالیا، لهستان، بلژیک، هلند، یونان) و چند بخش دیگر، تشکیل یافت. در این کنفرانس شرکت کنندگان با در نظر گرفتن وضعیت نامساعد جهانی، اعتقاد را سخ خود را به آتیۀ انقلاب پرولتری اعلام کردند.

علل تشکیل بین الملل چهارم

گرچه بین الملل چهارم در سال ۱۹۳۸ بنیاد گذاشته شد، اما بحث پیرامون تشکیل آن از سال ۱۹۳۳ آغاز شده بود. در درون جنبش تروتسکیستی عده ای تشکیل بین الملل را زودرس ارزیابی می کردند. خود تروتسکی از ۱۹۳۳ در متقاعد کردن مرددان و در مخالفت با گرایش های سانتریست جنبش، مبارزه شدیدی انجام داد. نظریۀ مخالفان این گونه خلاصه می شد که:

«گرایش مارکسیزم انقلابی هنوز در انزوا به سر برده و پایه ای توده ای نیافته است. توده ها هنوز در مورد ماهیت خیانت آمیز رهبری سنتی جنبش کارگری و به ویژه استالینیزم، به درک و آگاهی کافی دست نیافته اند. در نتیجه بهتر است صبر کرد تا وضعیت مناسب تری برای تشکیل بین الملل فراهم آید و به طور مصنوعی آن را ایجاد نکرد».

اما تروتسکی و کنفرانس نخست بین الملل بدین ترتیب تشکیل آن را توجیه کرد:

«نبود پایه توده ای برای تشکیل بین الملل از اهمیت اساسی برخوردار نیست. مسأله این است که از یک سو، به علت ورشکستگی رهبری سنتی و شکست های پرولتاریا در آلمان ۱۹۳۳، فرانسه و اسپانیا ۱۹۳۶ و ۱۹۳۸؛ و از سوی دیگر به علت حفظ برنامه انقلابی و وجود عینی

گرایش بین المللی متکی به آن برنامه؛ وضعیت عینی برای تشکیل یک بین الملل انقلابی فراهم است.»

بدین ترتیب بین الملل چهارم به مثابه تنها رهبری بین المللی در مقابل رهبری سنتی، در دوره پیشا جنگ دوم جهانی، ظاهر گشت. بین الملل چهارم در عرصه برنامه، عقاید، و کادرها پیش بازناب کننده نیاز آن دوره جنبش کارگری بود. انزوا از توده برای حزب های کارگری انقلابی، به ویژه در دوره افول مبارزات و یا شکست های پی در پی جنبش کارگری توسط رهبران شان، امری است طبیعی. ایجاد بین الملل از این لحاظ حائز اهمیت بوده که به یک برنامه انقلابی مسلح بوده و از حداقل نفوذ در پیشروی کارگری برخوردار بود. این دو خصوصیات را بنیان گذاران بین الملل چهارم به دست آورده بودند. (۶)

از کنفرانس مؤسس تا جنگ دوم جهانی

وضعیت جهانی پس از تأسیس بین الملل چهارم رو به وخامت رفت. سیاست های «جبهه دمکراتیک برای صلح» توسط جبهه های «خلق» (ائتلاف طبقاتی با بورژوازی «دمکرات») ارائه شده توسط رهبری استالینیستی در مسکو، منجر به شکست های بیشتر پرولتاریا در سطح بین المللی گشت.

بین الملل چهارم در مقابل سیاست های فاجعه آمیز «جبهه خلق» موضع رسمی اعلام کرده و به پرولتاریای جهان، و به ویژه فرانسه، در مورد سیاست های فرصت طلبانه مسکو اخطار داد. یکی از نتایج مخرب این سیاست در فرانسه به قدرت رسیدن حکومت «دالادیر» با آرای حزب کمونیست و سوسیالیست، بود. حکومت راست گرای فرانسه نه تنها «جبهه خلق» را به گور سپرد که مردم فرانسه را برای جنگ آماده کرد. کارگران فرانسه، با وجود خیانت رهبری شان «ژوئو» و «تورز» در نوامبر ۱۹۳۸ تظاهراتی ۲ میلیون نفری را علیه دولت فرانسه سازمان دادند. اما متأسفانه این اعتراض توده ای رهبری استالینیستی و رفرمیستی را به مبارزه علیه حکومت «دالادیر» و تشکیل یک حکومت کارگری، متقاعد نکرد.

در ۱۴ دسامبر ۱۹۳۸ تروتسکی در مقاله ای تحت عنوان «زمان تعیین کننده در فرانسه فرامی رسد»، کارگران را به «عمل» انقلابی فراخواند و سیاست های رهبران رفرمیست را افشا کرد. هم زمان با واقعه فرانسه، در اسپانیا نیز عمر «جبهه خلق» به پایان می رسید. با پیشروی «فرانکو»، حکومت جبهه خلقی «نگرین»، به جای مقاومت و بسیج مردم عقب نشینی می کرد. استالینیست ها که تا دقایق پیش از سقوط «بارسلون» به سرکوب، دستگیری و زندان کردن تروتسکیست ها طرفداران «یوم» ادامه می دادند، تقصیر شکست قریب الوقوع را بر شانه «متحدان» دمکرات و سوسیالیست خود انداختند!

تروتسکی در فوریه ۱۹۳۹ کارنامه تراژدی اسپانیا را ارائه داده و نشان داد که چگونه «جبهه خلق» به کارگران و زحمتکشان اسپانیا خیانت کرد. سیاست عمده بین الملل چهارم در آن زمان

مبارزه در راستای افشای جنگ قریب الوقع بود. متکی بر بیانیه کنفرانس مؤسس بین الملل چهارم، کلیه بخش ها این ایده را تبلیغ می کردند که تفاوتی میان امپریالیزم «دمکراتیک» و امپریالیزم «فاشیست» وجود ندارد، هر دوی آن هادر حال تدارک جنگ اند، مسأله اصلی بسیج توده های کارگران و زحمتکشان اروپا علیه کل نظام امپریالیستی است. تنها عمل انقلابی پرولتاریا است که قادر به متوقف کردن فاشیزم و جنگ امپریالیست است.

پیش بینی های بین الملل چهارم صحت خود را در عمل اثبات کرد. بورژوازی «دمکراتیک» و بورژوازی «فاشیست» معاهده معروف به «قرارداد مونیخ» را امضا کردند.

تروتسکی در سال ۱۹۳۸ پیمانی بین هیتلر و استالین را پیش بینی کرد. یک سال پس از آن، استالین پیمان «عدم تجاوز» بین دو کشور آلمان- شوروی را با هیتلر به امضا رساند. استالین که تا چند ماه پیش از این معاهده خواهان سیاست ایجاد «جبهه خلق» با امپریالیزم «دمکرات» علیه امپریالیزم «فاشیزم» بود، اکنون با یک چرخش ۱۸۰ درجه ای فرصت طلبانه و تغییر در سیاست «جبهه خلق» و تعویض «دمتروف»، تئوریسین این سیاست، و جایگزینی وی با «منیسکی»، به ناگهان «خصوصیات مثبتی» در فاشیزم یافت و در ۲۱ اوت ۱۹۳۹ پیمان هیتلر و استالین اعلام گردید. استالین با این «تاکتیک» می خواست که جنگ قریب الوقوع را به تعویق اندازد، اما این چرخش به راست، پرولتاریای جهان را کاملاً متعجب و دلسرد کرد. نه تنها جنگ به تعویق نیفتاد که بر عکس، تاکتیک هیتلر مبنی بر انشعاب جبهه ضد فاشیستی، موفق شد و در ۵ سپتامبر ۱۹۳۹ جنگ جهانی دوم اعلام گشت.

بین الملل چهارم در دوره جنگ دوم جهانی

از زمان به قدرت رسیدن هیتلر در آلمان، تروتسکی در مقالات متعددی امکان وقوع جنگ دوم جهانی را به پرولتاریای جهان هشدار داد. در این مقالات تروتسکی تنها راه جلوگیری از جنگ را مبارزه علیه هر دو نظام سرمایه داری در کشورهای «دمکراتیک» و «فاشیست»، ارزیابی می کرد.

در ژوئن ۱۹۳۴، سندی تحت عنوان «جنگ و بین الملل چهارم» نگاشته شد. در این سند، مواضع اساسی جنبش تروتسکیستی علیه جنگ بیان شده بود. تشابه جنگ اول جهانی که قصد تقسیم جهان را میان دولت های سرمایه داری داشته، طرح گشته و سیاست «شکست طلبی» انقلابی که لنین در مورد جنگ اول جهانی اتخاذ کرده بود، نیز درج گردید. از نقطه نظر تروتسکی، پرولتاریای کشورهای اروپایی می بایستی علیه بورژوازی کشورهای خود به جنگ انقلابی بپردازند و خواهان شکست آنان شوند.

در ۹ اوت ۱۹۳۷ تروتسکی مقاله ای تحت عنوان «پیش از جنگ جهانی نوین» نگاشت که در آن پیش بینی کرد که به احتمال یقین جنگ دوم جهانی طی یک یا دو سال آتی آغاز خواهد شد. در

مورد شوروی، با وجود اشتباهات فاحش و جنایت مرتکب شده از سوی رژیم آن، تروتسکی چنین پیش بینی کرد:

«تمام علایم به مان‌شان می دهند که چنان چه کل بشریت به بربریت کشانده نشود، پایه اجتماعی رژیم اتحاد جماهیر شوروی، در مقابل جنگ نه تنها مقاومت خواهد کرد که تقویت نیز خواهد گشت.»

آخرین موضع گیری بین الملل چهارم در مورد جنگ، در کنفرانس اضطراری ۱۹ و ۲۰ مه ۱۹۴۰ در آمریکا، اتخاذ گردید. در بیانیه این کنفرانس که به نمایندگی بخش های آمریکا، مکزیک، کانادا، آلمان، بلژیک، کوبا، آرژانتین، شیلی صورت پذیرفت، موضع اساسی بین الملل در مورد جنگ بار دیگر مورد تأیید قرار گرفت. باید تذکر داد که در این زمان، هیتلر حمله همه جانبه خود را علیه کشورهای اروپایی آغاز کرده بود. پس از اشغال لهستان در سپتامبر ۱۹۳۹، در ماه مه ۱۹۴۰ فرانسه نیز توسط ارتش هیتلر اشغال گشت.

در این دوره روابط هیتلر و استالین هنوز حسنه بود. «بین الملل سوم» در نوامبر ۱۹۳۹ مقاله ای به امضای «دیمتریف» نگاشت که در آن به روابط دوستانه بین دو دولت صحنه گذاشت. حتی در دسامبر ۱۹۳۹ هیتلر پیام تبریکی برای تولد استالین ارسال کرد که در پاسخ استالین اعلام کرد که:

«روابط دوستانه بین مردم آلمان و اتحاد جماهیر شوروی با خون به هم پیوند خورده اند(!) و تمام شرایط برای ادامه این روابط آماده است.»

در چنین وضعیتی بیانیه کنفرانس اضطراری بین الملل چهارم بر موضع پیشین خود پافشاری کرد. در آن زمان نیروهای چپ، گرایش به حمایت از کشورهای «دمکراتیک» علیه فاشیسم را در سر می پروراندند و استالین نیز در جبهه هیتلر قرار گرفته بود.

با وجود روابط حسنه دو دولت آلمان و اتحاد جماهیر شوروی در آن زمان، بیانیه بین الملل چهارم، همچنین درگیری اجتناب ناپذیر شوروی در جنگ را پیش بینی کرد. بیانیه متذکر شد که در صورت بروز جنگ، بین الملل می بایستی از شوروی در مقابل امپریالیسم حمایت کند. البته بیانیه هیچ توهمی نسبت به عملکرد جنایت آمیز رهبری دولت شوروی در لهستان و فنلاند و سرکوب مخالفان درونی، نداشت. بیانیه ذکر کرد که حمایت از شوروی به مفهوم دفاع از سیاست های رهبری آن نیست، بلکه به مفهوم دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتبر است. به اعتقاد بین الملل شکست شوروی در جنگ به مفهوم بازگشت سرمایه داری به شوروی بود. بیانیه، شوروی را با کشورهای مستعمراتی و شبه مستعمراتی قیاس کرد و موضع تدافعی در مقابل آن اتخاذ کرد.

بیانیه بر این اعتقاد بود که مسأله محوری جنگ از دیدگاه پرولتاریا، تبدیل جنگ «امپریالیستی» به جنگ «ضد امپریالیستی» در راستای انقلاب سوسیالیستی در سطح جهانی، است. در بیانیه چنین آمد:

«جدا از روند جنگ، ما وظایف اساسی خود را بایستی به مورد اجرا قرار دهیم: ما به کارگران باید توضیح دهیم که منافع آنان با منافع سرمایه داران خون آشام مغایرت دارد؛ ما زحمتکشان را علیه امپریالیسم بسیج می کنیم؛ ما وحدت کارگران را در کشورهای در حال جنگ و همچنین کشورهای خنثی، تبلیغ می کنیم؛ ما خواهان برادری کارگران و سربازان در هر یک از کشورها هستیم؛ ما خواهان برادری سربازان در کشورهای در حال جنگ هستیم؛ به شکل خستگی ناپذیر و مصرا نه تدارک انقلاب را در کارخانه ها، پادگان ها، روستاها، جبهه های جنگ و ناوگان ها ادامه می دهیم».

این خطوط اساسی بیانیه کنفرانس اضطراری بین الملل چهارم در مورد جنگ تا پایان جنگ ادامه یافت، فعالان و اعضای بین الملل چهارم در تمام کشورهای که بخش های بین الملل وجود داشت این مشی را دنبال کرده و در نتیجه بسیاری از اعضای خود را از دست دادند. دستگیری ها و اعدام های تروتسکیست ها در زمان جنگ، توسط پلیس دولت های امپریالیستی و همچنین توسط دولت شوروی، به اوج خود رسید.

از جنگ دوم جهانی تا به قتل رسیدن تروتسکی وقایع مهم تاریخی مانند جنگ ها و انقلاب ها، حرارت بدن پرولتاریا را به حد اعلامی رساند. این وقایع معیار خوبی است برای قضاوت «کیفیت» رهبری یک جنبش بین المللی، بین الملل چهارم (همان طور که در بخش پیشین اشاره شد)، حیات خود را بر خلاف بین الملل سوم، در انزوا و در وضعیت نامساعدی آغاز کرد. کلیه بخش های بین الملل چهارم زیر فشار دولت های امپریالیستی از یک سو و تهاجم استالینیست ها از سوی دیگر قرار گرفته بودند. با وصف این ها، خط سیاسی بین الملل چهارم، به عنوان مارکسیست های انقلابی دوره خود، به روشنی اعلام گشت. بین الملل چهارم، به صراحت تفاوت بین امپریالیسم و دولت شوروی را بیان کرد. از دیدگاه این سازمان بین المللی، در جنگ بین امپریالیسم و شوروی، با وجود انحطاط دولت شوروی، کارگران جهان باید کماکان در مقابل امپریالیسم از آن دولت دفاع کنند. دفاع از دولت شوروی به مثابه دفاع از دستاوردهای انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ محسوب می شد و نه دفاع از دولت منحل شوروی. این موضوع منجر به اختلاف هایی در درون بین الملل چهارم گشت.

بحث پیرامون دفاع یا عدم دفاع از شوروی از سال ۱۹۳۶ به یکی از چالش های محوری بین الملل چهارم تبدیل شده بود. حملات گسترده «استالینیسم» علیه «تروتسکیزم» و جنبش کارگری روسیه و جهان و مواضع ضد انقلابی رهبری مسکو در این سال ها (محاکمات مسکو،

شکست انقلاب اسپانیا، معاهده استالین- هیتلر، اشغال لهستان و فنلاند توسط ارتش شوروی و غیره)، دفاع از شوروی را به زعم بخشی از اعضای بین الملل دشوار می کرد. نخستین انحراف سیاسی در بین الملل چهارم، در درون «حزب کارگران سوسیالیست» آمریکا پیرامون بحث در مورد ماهیت طبقاتی دولت شوروی، در سپتامبر ۱۹۳۹، صورت گرفت. دو تن از رهبران این حزب «شاکمن» و «بارن هام»، با توجه به وقایع روز، دفاع از شوروی را در تناقض با مواضع سوسیالیسم انقلابی دانسته با خط رهبری بین الملل چهارم مخالفت کردند. در مقابل این مواضع تجدید نظرطلبانه، تروتسکی در مقاله ای تحت عنوان «شوروی و جنگ»، ایرادات تئوریک و سیاسی مواضع رهبری «حزب کارگران سوسیالیست» آمریکا را نشان داد. در این دوره بحث درونی این حزب بر بستر چهار محور صورت گرفت: ریشه های دیالکتیک ماتریالیسم در متد تحلیل مارکسیستی؛ ماهیت طبقاتی دولت شوروی؛ ویژگی های دوران؛ و چشم اندازها. کلیه این بحث ها در دفاع یا عدم دفاع از شوروی در مقابل امپریالیسم، صورت پذیرفت (۷).

در نتیجه این بحث ها، دو گرایش نظری در سطح بین المللی پدید آمدند. جناح «اکثریت» که خواهان تداوم دفاع از شوروی در مقابل امپریالیسم بوده و جناح «اقلیت» که شوروی را نه سرمایه داری و نه کارگری ارزیابی کرده و لزوم دفاع از آن را ضروری نمی دانست. تروتسکی در دفاع از موضع نخست مطالبی نگاشت. اما، با وصف بحث های درونی متعدد و ایجاد محیطی دمکراتیک برای اشاعه نظریات اقلیت (حتی انعکاس آن به شکل علنی)، در کنفرانس سراسری ۵ تا ۹ آوریل ۱۹۴۰ «حزب کارگران سوسیالیست» آمریکا، یعنی «اقلیت» از بین الملل چهارم انشعب کرد. یکی از مهمترین مطالب تروتسکی در آن دوره، تحت عنوان «اخلاق گرایان خرده بورژوا و حزب پرولتری» در ۲۳ آوریل ۱۹۴۰، دو هفته پس از کنفرانس، انتشار یافت و به اعضای بین الملل ارائه داده شد.

در این جزوه، تروتسکی به رد نظریات انحرافی جناح اقلیت پرداخته و ماهیت خرده بورژوایی آن ها را نشان داد. این نخستین انشعب در بین الملل چهارم در زمان حیات تروتسکی بود. اعلام جنگ دوم جهانی و احتمال درگیر شدن شوروی در جنگ، استالین و سازمان مخوف امنیتی وی مصمم کرد که هر صدای مخالف رژیم را در نطفه خفه سازد. بدیهی است که یکی از مخالفان متشکل شوروی در سطح جهانی بین الملل چهارم بود. و در مرکز بین الملل چهارم لئون تروتسکی، یکی از رهبران اصلی انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه قرار داشت. اعتبار بین المللی تروتسکی چنان بود که تا به قتل رساندن وی، دستگاه استالینیستی آرامش خاطر حاصل نمی کرد. تبلیغات دروغین نظیر این که «تروتسکیزم» جاسوس «امپریالیسم» و «فاشیسم» است نیز کارایی خود را از دست داده بود. تنها راه حل نابودی فیزیکی تروتسکیست ها و به ویژه شخص تروتسکی بود.

در ماه مه ۱۹۴۰ محل مسکونی تروتسکی در «کویوآکان» در حومه پایتخت مکزیک، مورد تهاجم ۲۰ فرد مسلح قرار گرفت. پلیس مکزیک کشف کرد که آن‌ها از اعضای حزب کمونیست مکزیک (وابسته به شوروی) بودند. این تهاجم ناموفق تروتسکی را متقاعد کرد و به زودی توسط پلیس مخفی استالین به قتل خواهد رسید. او در ۸ ژوئن ۱۹۴۰ در مقاله‌ای تحت عنوان «استالین خواهان به قتل رساندن من است» نوشت: «سوء قصد ناموفقی که با دقت برنامه ریزی شده بود، ضربه مهلکی است بر استالین... او باید قدرت خود را به نمایش گذارد. تکرار چنین سوء قصدی اجتناب ناپذیر خواهد بود... زندگی من از این پس یک حالت استثنایی خواهد داشت و نه یک روال عادی».

نهایتاً در ۲۰ اوت ۱۹۴۰ لئون تروتسکی در اتاق کارش از سوی یکی از اعضای پلیس مخفی استالین، که خود را به عنوان یکی از طرفداران وی جازده بود، با وارد آوردن ضربه‌ای با یک تبر بر فرق سرش، مورد سوء قصد قرار گرفت. او روز پس از این واقعه، ۲۱ اوت ۱۹۴۰ در ساعت ۷:۲۵ بعد از ظهر، در بیمارستان جان باخت. در این هنگام او ۶۰ ساله بود. عدم حضور سیاسی او، کمبود سیاسی عمیقی در بین الملل چهارم به وجود آورد.

وصیت نامه تروتسکی

«من، طی چهل و سه سال زندگی گذشته در آگاهی، همچنان یک انقلابی باقی مانده‌ام. چهل و دو سال از این مدت را من در لوای پرچم مارکسیزم جنگیده‌ام. اگر قرار بود که این دوران را دیگر باره از سرگیرم البته که از این یا آن اشتباه پرهیز می‌کردم، اما مسیر زندگی‌ام همان می‌بود که بوده است. من به عنوان یک پرولتاریای انقلابی، یک مارکسیست، یک ماتریالیست دیالکتیک، و در نتیجه به عنوان یک بیخدای تغییر ناپذیر از این جهان خواهم رفت. اعتقاد من به آینده کمونیستی انسانیت نه تنها سست نشده، که امروز راسخ تر از همیشه و پابرجا تر از اعتقادات روزهای جوانی من است».

«هم اکنون "ناتاشا" به طرف پنجره‌ای که به سوی حیاط گشوده می‌شود آمده و آن را بازتر کرده است تا هوای تازه آزادانه تر در اتاقم بگردد. من ردیف‌های سبز درخشان علف را در زیر دیوار، و آسمان آبی صاف را در بالای آن، و آفتاب را گسترده در همه جامی بینم. زندگی زیباست. بگذارید نسل‌های آینده آن را از ناپاکی، ستم و تجاوز پاک کنند و از آن به تمامی لذت ببرند».

ل. تروتسکی

کویوآکان - ۲۷ فوریه ۱۹۴۰

بازتاب جنگ دوم جهانی در سیاست‌های بین الملل چهارم

اشغال اروپا توسط ارتش هیتلر تأثیر بسیار مخربی در درون جنبش کارگری و به ویژه سازمان بین المللی جوانی مانند بین الملل چهارم گذاشت. روابط تشکیلاتی مابین بخش های مختلف از هم گسست و برای مدتی بین الملل چهارم به مثابه یک سازمان جهانی عمل نکرد. اما با وصف این، اکثر بخش های بین المللی به حیات خود ادامه داده و مواضعشان کم و بیش یکسان و براساس مواضع بین الملل چهارم باقی ماندند.

در این وضعیت رهبری بین الملل خود را به امریکا منتقل کرد تا در محیطی به دور از اختناق و جنگ به فعالیت های خود ادامه دهد. اشغال فرانسه توسط هیتلر منجر به یک ارزیابی نوین از سوی بین الملل چهارم گشت. «بیانیه» بین الملل در نوامبر ۱۹۴۰ نگاشته شد که در آن از ناتوانی «نازیسم» در وحدت بخشی به اروپا و مقاومت توده های مردم اروپا در مقابل فاشیسم، سخن به میان آورده شده بود:

«هیتلر اروپا را به یک اردوگاه عظیم ملت ها تبدیل کرده است... اما تاریخ تضمین کرده که هرگز ستم ملی بدون مبارزه ملی صورت نمی پذیرد».

اما، اشغال فرانسه توسط هیتلر، اعتقادات ناسیونالیستی را در میان توده های مردم افزایش داد. در نتیجه انحراف هایی در بخش های بین الملل در فرانسه به وجود آورد. دو گروه تروتسکیستی طرفدار بین الملل چهارم هر یک به انحراف هایی دچار شدند. اولی مواضع انترناسیونالیستی را به مواضع «ناسیونالیستی» (سوسیال-پاتریوتیزم) تقلیل داده و دومی مقاومت توده ها را نیز تحت لوای مبارزه با ناسیونالیسم مردود اعلام می کرد. در باره وضعیت آن دوره و مواضع انحرافی این دو گروه رهبری، بین الملل چهارم در سندی تحت عنوان «بر نهادهایی درباره موقعیت جنبش کارگری و چشم اندازهای رشد بین الملل چهارم» چنین نگاشت:

«جنبش بین الملل چهارم در جریان جنگ حاضر بیش از هر زمان دیگر دشوارترین و تعیین کننده ترین آزمایش ها را از سر و گذرانده است. بر پایه اصول انترناسیونالیستی می بایست از یک جانب در برابر خطر سرایت بیماری همه جاگیر ناسیونالیسم و میهن پرستی که در ابتدای امر بر توده ها غلبه یافته بود، و از جانب دیگر در مقابل ترور بورژوازی، از خود دفاع کرد.

تحت فشار شرایط حاصل از شکست امپریالیسم فرانسه درون کشور فرانسه و در جاهای دیگر، شاهد انحطاط خاصی در سلوک انترناسیونالیستی بعضی از بخش ها و پیش از همه در بخش فرانسه بوده ایم که غالباً از طریق سیاست روزمره خود منعکس کننده تأثیرات ناسیونالیستی توده های خرده بورژوا، که از شکست اربابان امپریالیست خود شدیداً ناراحت گشته اند، در درون این سازمان بود.

موضع بخش فرانسه در مورد مسأله ملی یعنی نظریه های منتشره از جانب دبیرخانه بین الملل چهارم در اروپا که در این زمان منحصرأ به دست رفقای فرانسوی اداره می شد، مظهر یک

انحراف سوسیال-پاتریوتیک است که می باید یک بار برای همیشه به صورت علنی محکوم و رد گردد، زیرا این موضع با برنامه و ایدئولوژی کلی بین الملل چهارم مغایرت دارد... بین الملل چهارم باید همچنین با حداکثر نیروی خود انحراف فرقه گرایانه "چپ" را آن گونه که فی المثل از طریق مشی سیاسی SSI در فرانسه نمود یافته است، محکوم نماید. این گرایش دوم در مورد مسأله ملی به بهانه حفظ اصول و مبانی مارکسیزم-لنینیسم سرسختانه از تمایز میان ناسیونالیزم بورژوایی و جنبش مقاومت توده ای خودداری کرد.»

در نتیجه، دبیرخانه بین الملل چهارم با انحراف های موجود مقابله کرد و مشی صحیح انقلابی را ارائه داد.

در بخش آلمان نیز نظریات انحرافی ای در مورد فاشیسم ارائه داده شد. سندی تحت عنوان «سه تز» (۱۹۴۱) نوشته شد که در آن فاشیسم را یک دوره نوین تاریخی ارزیابی کرده و ظهور آن را مترادف با یک عقب گرد به دوره جنگ های آزادیبخش ملی و انقلابات دمکراتیک از نوع انقلاب سال ۱۸۴۸ تنزل داده بود. رهبری بین الملل با این انحراف نیز برخورد کرد.

کنگره دوم جهانی بین الملل در بهار ۱۹۴۶، به محض تثبیت مناسبات بین المللی، دبیرخانه بین الملل در آمریکا و اروپا متفقاً یک کنفرانس بین المللی سازمان دادند. این کنفرانس مقدمات تشکیل کنگره دوم جهانی در سال ۱۹۴۸ را تدارک دید. در این کنفرانس نیز یکی از بحث های اصلی بر محور دفاع یا عدم دفاع از شوروی دور می زد. مشی نوینی بر اساس موقعیت جدید جهانی تدوین گشت و بیشتر بخش های بین الملل از گروه های کوچک تبلیغاتی به حزب های وابسته به مبارزات توده ای مبدل گشتند.

کنگره دوم جهانی در مه ۱۹۴۸، نمایندگان ۲۲ سازمان از ۱۹ کشور مختلف را به دور هم گرد آورد. در کنگره اسناد مختلفی مبنی بر وضعیت سیاسی جهانی ۳ سال پس از جنگ دوم جهانی و موقعیت جنبش کارگری مورد بررسی قرار گرفت. اما، مهم ترین بحث پیرامون سندی تحت عنوان «اتحاد جماهیر شوروی و استالینیزم» نوشته ارنست مندل، صورت گرفت. جهت گیری اشغالگرایانه شوروی، پس از پیروزی بر فاشیسم، علیه چند کشور اروپایی، مجدداً بحث پیرامون دفاع یا عدم دفاع از شوروی را باز کرد. سند مندل بر موضع گیری تروتسکی مبنی بر ارزیابی شوروی به مثابه یک دولت کارگری منحنی تأکید کرد. اما در عین حال انحطاط مضاعف استالینیزم و نقش بورکراسی را نیز تأکید کرده و به ضرورت براندازی بورکراسی توسط طبقه کارگر اشاره کرد. در پایان سند به این نتیجه رسید که ساختار بورژوایی دولت در کشورهای اشغال شده (اروپای شرقی) دست نخورده باقی مانده است. همچنین در سند مذکور به ماهیت رفرمیستی حزب های کمونیست وابسته به شوروی اشاره شده بود. در این سند پاسخ هایی نیز

در رد سایر نظریات رایج در مورد ماهیت طبقاتی دولت شوروی مبنی بر «سرمایه داری دولتی» و یا «کلکتیویزم بورکراتیک»، داده شد.

کنگره دوم، بحث‌ها پیرامون ماهیت طبقاتی دولت شوروی در بین الملل چهارم را خاتمه داد. اما از آن پس مباحثاتی نوینی در مورد تعریف شوروی به مثابه «دولت کارگری منحنی» صورت پذیرفت که منجر به انشعابات نیز گشت.

از کنگره دوم تا انشعاب

وضعیت عینی جهان

نخست به چکیده وقایع مهم در صحنه سیاسی جهانی که تأثیرات خود را بر تحولات بعدی بین الملل چهارم گذارد، می پردازیم.

پس از جنگ دوم جهانی، در سال ۱۹۴۷ دوره «جنگ سرد» آغاز گشت. مسابقه تسلیحاتی بین آمریکا و شوروی به اوج خود رسید. دخالت شوروی در کشورهای اروپای شرقی نشان داد که تمام کوشش در راه ایجاد یک «قطب» نظامی علیه غرب در راستای فشارگذاری دیپلماتیک بود. دولت شوروی، جوامع اروپای شرقی را از یک نظام سرمایه داری به یک نظام منحنی بورکراتیک متکی بر خود تبدیل ساخت. در واقع شوروی کوشش کرد این کشور را به اقمار خود برای معامله با امپریالیزم تبدیل کند (و چنین کرد).

در ژوئن ۱۹۴۸، نخستین بحران در درون «بلوک سوسیالیستی» ظاهر گشت. حزب کمونیست یوگسلاوی به اتهامات بی اساس همیشگی استالینیستی مانند «فاشیزم»، «جاسوس امپریالیزم» و غیره از «دفتر اطلاعاتی» بلوک «سوسیالیستی» اخراج گشت. این نخستین ترک در این بلوک بود. به ویژه آن که رهبری یوگسلاوی بر خلاف «توصیه» های کرملین، مبارزه مسلحانه در راستای برقراری یک دولت ضد سرمایه داری به پیش برده بود.

استالین در این دوره برای جلوگیری از تکرار تجربه یوگسلاوی، اختناق را در «بلوک شرق» افزایش داده و هرگونه مخالفت را در نطفه خفه ساخت.

دومین گسست بلوک، در چین رخ داد. در اکتبر ۱۹۴۹ انقلاب چین، بار دیگر برخلاف اخطارهای استالین به رهبری حزب کمونیست در راستای ایجاد تفاهم آن حزب با «چیانگ کای-چک»، به پیروزی رسید. رژیم ضد انقلابی «کومین تانگ» که به عنوان متحد دولت شوروی شناخته شده بود، شکست خورده و چیانگ کای چک به جزیره فرمز (تایوان) پناه جست و از آن پس، با کمک نظامی آمریکا به حیات خود ادامه داد.

انقلاب پیروزمند چین، تناسب قوا در سطح جهانی را به نفع کارگران و زحمتکشان جهان تغییر داد. آغاز جنگ کُره در سال ۱۹۵۰، تداوم انقلاب ویتنام، مبارزات ضد استعماری در آمریکای لاتین و نهایتاً پیروزی انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹ و سپس انقلاب های آفریقا همه از نتایج این تغییر قوا در سطح جهانی بودند.

امپریالیزم در سطح جهانی دست به عقب نشینی های گسترده زد. عقب نشینی به مفهوم سیاست نوین «استعمار نو» خود را ترجمه کرده و استقلال صوری به برخی از کشورها اعطا شد. رهبری بورژوازی بومی مانند «پرونیزم»، «ناصریزم»، «سوکارنیزم» و غیره پدیده های نوینی از سیاست های امپریالیزم را نشان می دادند.

این وضعیت به ویژه پس از مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ به روند «استالین زدایی» کمک رساند. وقایع برلین شرقی در ژوئن ۱۹۵۳، بیستمین کنگره حزب کمونیست شوروی و نطق خروشچف، و وقایع لهستان و مجارستان در سال ۱۹۵۶، کشمکش چین و شوروی و ماجرای چکسلواکی همه بازتاب کننده استالین زدائی در این دوره بود. این وقایع جهانی، تأثیراتی نیز بر پیکر جنبش تروتسکیستی گذاشت.

بحران های جنبش تروتسکیستی

بحران درونی جنبش تروتسکیستی را باید در محتوای زمینه بالا ارزیابی کرد. وقایع نامساعد جهانی و حملات تبلیغاتی و فیزیکی دولت های مسکو، اروپای شرقی و همچنین احزاب «برادر»، بر پیکر جنبش تروتسکیستی در سطح جهانی (مانند شایعات و اتهامات بی اساس علیه آن ها و بر خورد های فیزیکی در کارخانه ها و محل های فعالیت سیاسی) این جنبش را با بحران مواجه کرد. بحران جنبش تروتسکیستی به دو علل «عینی» و «ذهنی» ظاهر گشتند.

از دیدگاه عینی فشارهای جامعه سرمایه داری در آن دوره بسیاری از سازمان های کارگری را دربرگرفت و این شامل سازمان های تروتسکیستی نیز می شد. بحث و تحلیل های مشخص از تغییرات و تحولات سیاسی، اختلاف نظرها را برانگیخت و اختلافات منجر به انشعابات و بحران درونی گشتند. گرایش های اپورتونیستی برای رها سازی خود از فشارهای اجتماعی، بروز کردند.

از لحاظ ذهنی به علت کوچک بودن سازمان های تروتسکیستی، به تدریج روش «رشد سریع» جایگزین کار ریشه ای همراه با پیشروی کارگری، گشت. اغلب سازمان های تروتسکیستی به جای کار صبورانه در میان کارگران در وضعیت نامساعد جهانی، به جهت گیری میان جوانان، دانشجویان پرداختند. جلب نیروهای تحت ستم خرده بورژوا در جوامع سرمایه داری به مراتب ساده تر از کار صبورانه در میان کارگران پیشرو بود.

تشکیل سازمان های غیرکارگری، وضعیت تشکیلاتی سازمان های تروتسکیستی را بیش از حد، نامتعادل کرده و در دوران بروز اختلافات سیاسی، انشعابات و اختلاف ها را شدیدتر از آن چه بود، جلوه می داد.

با چنین زمینه مادی و ذهنی، کنگره سوم جهانی بین الملل چهارم در سال ۱۹۵۱ تشکیل شد. برای مطالعه ادامه تاریخچه بین الملل چهارم رجوع شود به کتاب پیر فرانک)

زیرنویس‌ها:

۱- البته این نخستین باری نبود که ایده تشکیل یک سازمان بین‌المللی طرح می‌گشت. بین سال‌های ۱۸۴۷ تا ۱۸۵۲ مارکس و انگلس از بنیان‌گذاران و سازمانده‌های اصلی «اتحادیه کمونیست‌ها»، نطفه اولیه یک سازمان بین‌المللی در سال ۱۸۴۷، بودند.

۲- همبستگی و هماهنگی بین کارگران فرانسوی و بریتانیایی برای حفاظت از منافع خود در مقابل «واردات» کارگران «ارزان» از بلژیک، ایتالیا و آلمان، یکی از علل اصلی تشکیل این سازمان بود. در واقع این سازمان به مفهوم اخص کلمه یک تشکیلات «اتحادیه کارگری» بود.

۳- سازمان «اتلاف دمکراسی سوسیالیستی بین‌المللی» به رهبری باکونین در سال ۱۸۶۸ در خواست پیوستن به بین‌الملل اول را کرد. با وجود اختلاف برنامه‌ای بین دو تشکیلات، بین‌الملل در سال ۱۸۶۹، آن سازمان را پذیرفت. بین‌الملل اعلام کرد: «بگذارید هر بخش به طور آزادانه برنامه تئوریک خود را شکل دهد» (اسناد بین‌الملل اول، جلد ۳، صص ۲۷۷-۲۷۳، ۳۱۱-۳۱۰)

۴- رجوع شود به مقاله «نوآوری» یا اصلاح‌گرایی؟، م. رازی، «دیدگاه سوسیالیزم انقلابی»، شماره ۲، فوریه ۱۹۹۵

۵- تعجب آور نیست که لنین، رهبران حزب سوسیال‌دمکرات آلمان، به ویژه «کائوتسکی» را متهم به ارتداد کرد. این‌ها تا چند ماه قبل از آغاز جنگ در کنفرانس‌های بین‌الملل دوم مواضعی خلاف آن را به تصویب رسانده بودند.

۶- رجوع شود به «برنامه انتقالی» لئون تروتسکی.

۷- مجموعه مقالات تروتسکی در این دوره در کتابی تحت عنوان «در دفاع از مارکسیزم» منتشر گشت.



در مورد مراحل رسیدن به حزب پیشتاز کارگری مصاحبه با رفیق مازیار رازی

سوال: با سلام به بینندگان عزیز صدای کارگر سوسیالیست؛ امروز در رابطه با مبحث حزب پیشتاز کارگری مصاحبه ای با رفیق مازیار رازی تدارک دیدیم که توضیحاتی در رابطه با حزب پیشتاز کارگری ارائه کنند برای باز شدن و روشن تر شدن نکات مبهم و باقی مانده. آن هم به این دلیل که مرتب از هر طرف و هر جایی صحبت از حزب می شود، ولی انواع احزاب با نگرش های مختلف؛ دیدگاه های مختلف نسبت به حزب معرفی می گردد. یکی از حزب کارگری حرف می زند، یکی از حزب طبقه کارگر حرف می زند، یکی از حزب کمونیست کارگری و الی آخر. در همه این ها، مخرج مشترک حزب هست و روشن نیست این حزب دارای چه خصوصیات و چه مراحل است؛ برای ساختن چه روندی باید طی شود و چگونه باید ساخته شود. هیچ کدامشان به خوبی روشن نیست. در واقع به نوعی می شود گفت که یک سردرگمی وجود دارد؛ در بعضی موارد سال هاست جریاناتی سیاسی راجع به حزب و از پیش رفتن به سوی حزب طبقه کارگر حرف می زنند، منتها تنها کاری که ندارند و انجام نمی دهند اتفاقاً دخالت در ساختن حزب هست. و فقط به عنوان یک شعار سمبولیک برای خودشان حفظ کرده اند. بنابراین می خواهیم روشن کنیم که این حزب در واقع چه ماهیت و ویژگی ای دارد و چگونه ساخته می شود و چرا ما معتقدیم که این حزب پیشتاز کارگری هست؟

من از رفیق مازیار خواهش می کنم به این سلسله پرسش ها جواب بدهند و بعد وارد بحث های

بعدی این مصاحبه می شویم.

رفیق مازیار رازی، ضمن خوشامد به شما برای این مصاحبه اگر ممکن هست راجع به این موضوع بحث را باز کنید. ممنون.
مازیار رازی:

بسیار خوب و ممنون از شما؛ سلام و درود فراوان به تمام بینندگان گرامی صدای کارگر سوسیالیست در ایران. در مورد مفهوم حزب ما بحث های متعددی داشتیم در برنامه های گذشته و درباره ساختار حزب هم صحبت هایی کردیم. منتها در مجموع مسأله ای که امروز برای بسیاری از جوانان کارگر و کارگران پیشروی داخل ایران مطرح هست، این است که ما این حزب را چگونه می خواهیم آغاز کنیم؟ با چه آهنگی این را می خواهیم دنبال بکنیم؟ و چگونه تحقق بدهیم؟ در وهله اول باید اشاره بکنم که این حزبی که ما از آن صحبت می کنیم، متفاوت هست با احزاب موجودی که تا به امروز طی ۳۰ سال گذشته مشاهده کرده ایم. تفاوت عمده و اصلی اش این هست که این حزب، حزبی است که از پایین ساخته می شود. حزبی که توسط پیشروی کارگری و کمونیست های کارگر ساخته می شود و برنامه اش در واقع از دل مبارزات کارگری نشأت می گیرد؛ حزبی نیست که از بالا ساخته شده باشد و این حزب در واقع می شود گفت نخستین بار در تاریخ جنبش کارگری ایران هست که به این شکل می خواهد ساخته شود. چون اصولاً اگر برگردیم عقب می بینیم به غیر از دورانی که از حزب کمونیست ایران شکل گرفت، در ایران ما احزابی داشتیم مثل حزب توده و تمام احزابی که امروز ما مشاهده می کنیم؛ این ها احزابی هست که از بالا ساخته شده اند، یعنی توسط عده ای روشنفکر که نشستند و برنامه ای را تدوین کرده اند و این برنامه را در واقع به طبقه کارگر معرفی کرده اند. اعضایشان را از طریق شکل دادن کمیته اجرایی و رهبری و غیره، به طبقه کارگر و جنبش کارگری معرفی کرده اند. رهبران شان را تعیین کرده اند و فقط از کارگران خواسته اند که بیایند به این حزب به پیوندند. بنابراین نتایج این نوع حزب سازی، حزب سازی از بالا را ما تاکنون دیده ایم. به غیر از انحرافات که وجود داشته، در واقع تأثیرات خیلی وخیمی را بر اذهان عمومی کارگری گذاشته و ساختن این نوع احزاب، منجر به این شده که تعداد وسیعی از پیشروهای کارگری در داخل ایران اصولاً دیگر توجهی به این نوع احزاب نمی کنند و اصولاً بر اساس این داده هایی که موجود هست، فکر می کنند حزب سازی همین هست که این گرایش ها تاکنون انجام داده اند. در نتیجه متمایل می شوند به گرایش های شبه آنارشیستی و آنارشیستی و انواع و اقسام سندیکالیزم و غیره. بنابراین در غیاب یک حزب واقعی و انقلابی، تمایلات انحرافی در جنبش کارگری به وجود می آید. در نتیجه حزبی که ما می خواهیم بسازیم، حزبی است از پایین همراه با پیشروهای کارگری و حزبی است دمکراتیک؛ حزبی است که در آن حق گرایش مطرح هست، اعمال می شود و حزبی است که مادر آتی دخالت گری و امر دخالت گری را توسط آن در جنبش کارگری و برای مبارزات روزمره

طبقه کارگر تدارک می بینیم.

و اما روال ساختن این حزب؛ این موضوعی هست که می خواستیم امشب بیشترین توضیح را در موردش بدهیم. بنظر من در شرایط کنونی واقعیت این هست که تناسب قوا به نفع کسانی نیست که می خواهند یک چنین حزبی را در داخل ایران بسازند. به دلیل شرایطی که در داخل ایران موجود هست، دویزدی باز دارنده مرتب لطماتی زده و پروسه و روند انجام این حزب را کند کرده. اول، گرایش های هستند که احزاب خودشان را ساخته اند و از بالا می خواهند که برنامه شان را به طبقه کارگر تحمیل کنند و این منجر به واکنش از سوی طبقه کارگر شده. دوم، گرایش های شبه آنارشیستی هستند که اصولاً ساختن حزب را به این شکل مردود اعلام می کنند و انواع و اقسام «چوب لای چرخ گذاشتن» ها و «سنگ انداختن» ها را جلوی حزب و ساختن حزب بلشویکی در داخل ایران انجام داده اند و انجام می دهند؛ بنابراین ما در یک شرایط دشواری امروز هستیم، شرایط خیلی عادی نیست. شرایطی هست که ما به هر حال الان یک چیزی حدود ۵۰ حزب مختلف با قد و قامت های مختلف داریم.

از طرفی یک تهاجم خیلی حساب شده و با برنامه علیه حزب بلشویکی از سوی برخی از طرفداران این جریانات شبه آنارشیستی وجود دارد؛ در مرکز آن و تئورسین این جریان ها، امروزه شخصی به نام «محسن حکیمی» در داخل ایران هست که بی رحمانه این نوع تشکیلات را مورد سؤال قرار می دهد و می خواهد بی اعتبار جلوه بدهد، و از ابزار مختلف داخلی و روزنامه های رژیم مثل روزنامه شرق و غیره استفاده می کند. در صورتی که کسانی که خواهان ساختن حزب انقلابی و حزب بلشویکی هستند، کسانی که امروز در زندان هستند، مثل «شاهرخ زمانی»، از هیچ گونه امکاناتی برای حتی پاسخ دادن به این نوع تحریفات و تهاجمات برخوردار نیستند. بنابراین ما در یک یکچنین وضعیتی هستیم. در یک وضعیت دشواری هستیم که تناسب قوا به نفع ما امروز نیست، در نتیجه به این علت ما باید مراحل مختلفی را طی بکنیم برای رسیدن به آن به اصطلاح چشم انداز ساختن حزب پیشتاز کارگری و یا حزب کارگران سوسیالیست.

به نظر من مرحله اول، مرحله ای خواهد بود که مرحله تدارکات نام دارد؛ تدارکات به این مفهوم که گرایش های مختلف و افراد مختلف که با این نوع حزب توافق دارند و از احزاب سنتی که از بالا ساخته شده و در واقع خود را قیم طبقه کارگر معرفی می کنند، گسست کرده اند، نزدیکی و آشنایی های پیدا بکنیم و در مورد مسائل نظری، تئوریک و غیره تبادل نظر کنیم. مقاله بنویسیم و بحث ها و مناظرات ترتیب بدهیم و غیره. این دوران تدارکات به نظر من قدری ممکن هست به دراز بکشد، به دلیل واقعیت امروزی و به دلیل این که تناسب قوا به نفع ما نیست و نمی توانیم رأساً اعلام یک حزب بکنیم و توده های خیلی وسیع از قشرهای پیشروی کارگری را به خود جلب کنیم. باید به این واقعیت درک بکنیم. بنابراین این دوران تدارکات، دورانی هست که ما به شکلی وارد اتحاد عمل ویژه ای می شویم با گرایش های که به این اعتقادات رسیده اند و در این دوران

ما همدیگر را در واقع آزمایش می کنیم؛ ضمن این که فعالیت های مشترک در دفاع از زندانیان سیاسی و غیره را هم با یک دیگر انجام می دهیم؛ در واقع این دوران، دوران پی ریزی برای تشکیل آن حزبی است که مد نظر داریم. مرحله دوم پس از این مرحله ای هست که ما به آن مرحله سازندگی می گوییم؛ یعنی آغاز سازندگی حزب پیشتاز کارگری و یا حزب کارگران سوسیالیست.

برای ورود به مرحله دوم واضح هست که ما باید یک سلسله مؤلفه هایی داشته باشیم. یعنی هر کسی و هر گرایشی که در اتحاد عمل های ویژه بوده یا فعالیت داشته و یا خودش فکر می کند می خواهد وارد یک حزب انقلابی شود، اگر این مؤلفه ها را نپذیرد و اگر در واقع به پیش شرط های عمومی و حداقل معتقد نباشد، ما با این گرایش ها نمی توانیم وارد آن مرحله سازندگی شویم؛ چون مشکلات خودش را در داخل این حزب در آتی به وجود خواهد آورد. یعنی اگر برای کسی ناروشن باشد که چرا وارد این حزب شده، یا اگر می خواهد که حزب دیگری - مثلاً حزب توده ای یا شورا - بسازد ولی به هر شکلی وارد این حزب هم بشود، یا این مؤلفه ها در ذهنش روشن نشده باشند و در عمل هم این را نشان ندهد که مؤلفه ها را پذیرفته، واضح هست که ما دچار بحران در آتی خواهیم شد. بنابراین در این مورد نباید عجله به خرج بدهیم و سریعاً تدارکات اولیه را کنار بگذاریم و فراتر از آن برویم، وارد سازندگی شویم. چون مشکلات خودش را در پی خواهد داشت.

به نظر من، در مجموع چهار مؤلفه عمومی وجود دارد که این بنیادی می شود برای ورود به این مرحله سازندگی. این مؤلفه ها بسیار حائز اهمیت هستند که روشن می کنند ما در واقع در چه جهتی و چه مسیری می خواهیم گام برداریم.

مؤلفه اول این هست که این حزبی که می خواهیم تشکیل بدهیم، حزبی است از اقلیت پیشروهای کارگری در داخل ایران. یک حزب پیشروی کارگری کمونیست هست یا حزبی متشکل از پیشروهای کارگری ضد سرمایه داری. کسانی که به آگاهی ضد سرمایه داری و به آگاهی سرنگونی نظام سرمایه داری رسیده اند. این آگاهی به اصطلاح ضد سرمایه داری در واقع آغاز کسب آگاهی سوسیالیستی هست، چون که ما وقتی کارگری داشته باشیم که خواهان انقلاب کارگری و خواهان سرنگونی نظام سرمایه داری باشد، در واقع خواهان انقلاب سوسیالیستی هم خواهد بود. چون انقلاب کارگری آغاز انقلاب سوسیالیستی هست، حتی اگر خودش را سوسیالیست نداند چه بسا ممکن هست در داخل این حزب افرادی باشند که به باورهای دیگر اعتقاد داشته باشند، اصولاً به سوسیالیسم اعتقاد نداشته باشند، ولی برنامه این حزب را پذیرفته باشند و خواهان سرنگونی نظام سرمایه داری باشند و خواهان انقلاب کارگری باشند. بنابراین پیشروی ضد سرمایه داری مد نظر ما هست، نه هر پیشرویی. چون پیشروهایی ما داریم که در سطح رهبری یک جنبش قرار داشته اند، منتها اعتقادات رفرمیستی و یا اعتقادات

سندیالیستی دارند؛ خواهان سرنگونی نظام سرمایه داری نیستند. بنابراین مادر واقع کارگران سوسیالیستی را مد نظر داریم که به مبارزات ضد سرمایه داری و به این آگاهی حداقل رسیده باشند. بنابراین حزب، حزب کارگران سوسیالیست خواهد بود. حزب کارگران ضد سرمایه داری خواهد بود و از این طریق حزب می تواند دخالت های بسیار فراتری به شکل متشکل در درون توده ها انجام دهد و این تشکیلات، تشکیلاتی خواهد بود که برای دوران طولانی باید کاملاً مخفی باقی بماند تا دوران اعتلای انقلابی؛ یعنی زمان بحران های اقتصادی و سیاسی در جامعه که آن موقع مبدل بشود به یک حزب توده ای. منتها از هم اکنون این حزب یک حزب تدارکات انقلاب هست و کسانی می توانند در درون این حزب باشند که به این آگاهی حداقل رسیده باشند. این مؤلفه اول هست. یعنی مؤلفه اول ورود به تدارکاتی در جهت سازندگی حزب این هست که افراد که وارد می شوند باید اعتقاد به این موضوع داشته باشند. ما خواهان تشکیل حزب توده ای و کارگری نیستیم. ما خواهان ایجاد شوراهای کارگری حالا به هر شکلی و مضمونی که افراد ممکن هست از آن استنباط ها و تعبیر های مختلفی داشته باشند، نیستیم؛ شوراهای کارگری به دست خود طبقه کارگر در دوران اعتلای انقلابی به وجود می آید؛ ما خواهان ایجاد سندیکا های کارگری برای توده های کارگری فعلاً نیستیم. سندیکا های کارگری را خود کارگران به وجود می آورند، ما از آن ها حمایت خواهیم کرد، ولی در این مقطع خاص ما خواهان ایجاد یک حزب اخص هستیم، حزبی از اقلیت کارگرانی که به آگاهی ضد سرمایه داری رسیده اند.

مؤلفه دوم که منتج از این مؤلفه هست این است که این افرادی که دور این حزب جمع می شوند، به دور چه برنامه ای جمع می شوند، این برنامه بسیار مهم هست؛ چون در واقع ستون فقرات این حزب را شکل می دهد. یعنی بدون برنامه انقلابی یا بدون برنامه سوسیالیستی تشکیل یک حزب یک عمل بی ارزشی خواهد بود، مثل تمام این اجزایی که به شکل خود ساخته ایجاد شده اند و برنامه ای را خودشان به اسم برنامه کارگری نوشته اند و بعد این را به جامعه حقه می کنند. یک چنین روشی ما نداریم. در این ارتباط مسأله اصلی این هست که این برنامه سوسیالیستی باید باشد که شامل بخش های مختلفی است. منتها در مرکز این برنامه، دو مسأله اساسی بسیار برجسته خواهد بود. یکی این که این برنامه در سطح عملی متکی به تجارب خود طبقه کارگر و مطالبات امروز طبقه کارگر است. یعنی تئوری ای که ما در این برنامه تدوین می کنیم، بخشاً از دل خود طبقه کارگر بیرون آمده است و مطالبات انتقالی یکی از اجزایی اصلی و محوری این برنامه را شکل می دهد؛ اما در سطح سیاسی و سطح تئوریک هم در مرکز این برنامه، تشخیص و تعیین دولت بعدی هست. دولت بعدی یعنی «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، یعنی وقتی ما صحبت از سرنگونی این نظام می کنیم واضح هست که دولت بعدی را باید تعیین بکنیم و در برنامه مان ببینیم، چه مسیری را می خواهیم دنبال کنیم. مسیر ما مشخصاً متکی به عقاید خود

کارل مارکس و متکی به مانیفست کمونیست است که در مرکز آن مسأله تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر را مطرح می کند و سرنگونی استیلائی بورژوازی. تسخیر قدرت سیاسی به دست طبقه کارگر و تشکیل دولتی به نام دولت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا. این هم یکی از مسائل اساسی هست که در این برنامه و این حزب اخص جای خواهد داشت و در مرکز آن قرار خواهد گرفت.

مؤلفه سوم این هست که این حزب باید کاملاً دمکراتیک باشد. به این علت که مبارزات اعضای این حزب در درون جامعه ممکن هست تاکتیک های مختلفی را دربر بگیرد. یعنی این که کارگرانی که به مبارزه دست می زنند می توانند برنامه این حزب را در سطح جامعه صیقل بدهند، ممکن هست برخی از بخش های از این برنامه اشتباه باشد، و یا نظرات این حزب اشتباه باشد. این، کارگران هستند که می روند این برنامه را پیاده می کنند و یا تعیین می کنند که چه خطی در واقع می تواند در جامعه تحقق پیدا کند. بنابراین از این نقطه نظر این حزب باید کاملاً دمکراتیک باشد که تمام نظرات کارگران اعضای این حزب در بخش های مختلف جامعه را به درون این حزب بیاورد؛ باید این حزب حق گرایش را و حق جناح را به رسمیت بشناسد که هرکسی دور عقاید خودش بتواند آزادانه این برنامه را تبلیغ بکند و به برنامه اکثریت حزب مبدل کند؛ بنابراین از لحاظ درونی این حزب باید کاملاً دمکراتیک شود. این مؤلفه سوم، مؤلفه مهمی هست که باز در مقابل این احزاب خودساخته قرار دارد که به محض بروز اختلاف های کوچکی، اعضای خود را اخراج می کنند و انواع و اقسام اتهامات و غیره نصیب شان می کنند و این به اصطلاح هرم رهبری را به شکلی تنظیم می کنند که در رأس آن یک «پیشوا» به عنوان نظریه پرداز هست و نظرات طرح می کند و بقیه باید بروند صرفاً آن را اجرا کنند. ما مخالف این سیستم و این نوع نظام ساختار تشکیلاتی هستیم. مؤلفه سوم تأکید می کنیم که به دمکراسی درونی متکی شود.

مؤلفه چهارم این هست که این حزب باید رادیکال باشد؛ ما نمی توانیم حزبی داشته باشیم که افرادش صرفاً می خواهند صحبت بکنند یا بحث و تبادل نظر داشته باشیم. این ها باید در خیابان ها باشند، در کف کارخانه ها باشند، کمیته های مخفی عمل در سطح کارخانه ها و هسته های کارگری و سوسیالیستی ایجاد کنند، اعضای این حزب باید دخالتگری رادیکال داشته باشند. در نتیجه مؤلفه چهارم این هست که این حزب یک حزب رادیکال هست با پذیرش این چهار مؤلفه که بنظر من یک حداقل و به اصطلاح جزو مؤلفه های عمومی هست، ما می توانیم وارد مرحله دوم، یعنی مرحله سازندگی شویم. اگر کسانی و جریاناتی باشند که این چهار مؤلفه ابتدایی را نپذیرند واضح هست که با آن ها وارد این مرحله دوم یعنی مرحله سازندگی نمی توانیم بشویم. بنابراین تأکید ما این هست که این چهار مؤلفه حتماً مورد پذیرش کسانی و گرایش هایی قرار بگیرد که وارد فاز سازندگی این حزب می خواهند بشوند.

سوال: خیلی ممنون رفیق ما زیار از توضیحات جالبی که دادید. بحث تازه باز می شود، به این

ترتیب که ما الآن به مرحله ای می رسیم که اشاره بکنیم به حرکتی که در همین متن و مسیر واقع شده و اعلام موجودیت کرده. ممکن هست کسانی دیگر از سال ها پیش و اکنون یک سلسله حرکت های مشابهی کرده باشند، ولی هرگز جایی چیزی اعلام نشده. ولی اخیراً یک پروژه ای اعلام شد که در آن دو حوزه موازی کار با هم معرفی و تعریف شده و به این ترتیب که یک حوزه، فعالیت های مشترک و یا به نوعی اتحاد عمل و حوزه دیگر هم تدارک ساختن حزب هست. در حوزه تدارک حزب یک بولتن مباحثاتی درست و منتشر شد و چهار شماره تا حال منتشر کرده است. و موضوع مهم و اولیۀ این بولتن مربوط به چگونگی ساخت حزب و درک و مفهوم حزب انقلابی از نظر هر گرایشی است که در آن شرکت می کند؛ تا حالا بحث هایی ارائه شده و هنوز بسته نشده است و دارد ادامه پیدا می کند. ولی البته ضعف هایی هم دارد. این بولتن فقط به طور اخص روی مباحثات حزب تمرکز نکرده و موضوعات دیگری که می تواند در چهارچوب و کادری دیگری هم باشد، در این بولتن گنجانده شده که خوب این یک اشکالی هست که می شود بعداً به آن برخورد کرد. ولی در کل، این پروژه در واقع به نظر می رسد که اولین بارست که در کل تاریخ چپ، پایه اصلی اش پیشروی کارگری در ایران هست؛ رهبران عملی جنبش کارگری و رهبران انقلابی جنبش کارگری ایران پایه این حرکت هستند و از این حرکت دفاع می کنند؛ بخش هایی از فعالین پیشروی کارگری که در خارج هستند هم از خارج در این پروژه دخالت و همکاری هایی می کنند. منتها ضعف هایی هم این پروژه دارد که در طی حرکتش در حال اصلاح و یا در حال برخورد کردن با آن هست. به هر حال در چشم انداز خودش و در افقش باید روشن باشد. بحثی که شما امروز ارائه می دهید، به نظر من می تواند یک افق باشد. یعنی یک مسیری باشد که این حزب می تواند در آینده طی کند. ولی مسأله این هست که دیدگاه دیگری هم هست که معتقد به روش های دیگری از ساخت حزب است. ولی در هر حال یک جاهایی به بن بست هایی بر می خوریم. اولی این هست که هنوز خیلی کسانی هستند که در کلام و در حرف ادعا می کنند با حزب انقلابی توافق دارند؛ اما یا باروش های سانتیستی مزه می کنند، نبض را می گیرند تا ببینند چه خبرست و بعداً بیایند دخالت کنند؛ و یا کاملاً بی اعتنایی می کنند چرا که خودشان ظاهراً ابتکار عمل را به دست ندارند، در نتیجه بایکوت می کنند؛ و یا که از دور نظاره می کنند و منتظرند ببینند تا چه حد جدی و واقعی هست تا بعد بخواهند دخالت کنند. خوب این کار را سخت تر می کند. کار با حضور مدافعین حزب در داخل، راحت تر و هموارتر پیش می رود. ولی از طرف دیگر هم این ضعف ها وجود دارند که این پروژه مؤلفه هایی را که شما به این شکل توضیح دادید، تعریف نکرده تا بتواند روشن کننده این باشد که چه کسانی حق دارند و مجازند در درون این پروژه شرکت بکنند. بنابراین اگر چه یک برنامه هفت ماده ای و یک ۲۴ ماده ای به توافق رسیده، ولی این ها به معنی توافقاتی در گام اول بوده است بین کسانی که در داخل این پروژه بودند و آن را آغاز کردند؛ این ها مواردی نبوده که به بیرون معرفی شود و بخواهد یک الگو شود و یک قالبی باشد که کسانی که

طی این الگویی می‌توانند بیابند در این پروژه، شرکت کنند. بنابراین یک چنین مشکلی به وجود می‌آید که گرایش‌هایی ممکن هست در این پروژه شرکت کنند که نقداً حزب‌شان را ساخته‌اند، برنامه دارند، خودشان سال‌هاست از عمرشان گذشته؛ هیچ نقداً چنانی به خود نداشته؛ درحالی که شکل‌گیری این پروژه و تدارک ساختن حزب، نقد به همه احزاب موجود است. یک سردرگمی وجود دارد که چه طور یک چنین گرایش‌هایی می‌توانند بیابند وارد این پروژه بشوند. البته هنوز به شکل اعضا یا یکی از گرایش‌های این پروژه وارد آن نشده‌اند، ولی در هر حال سعی می‌کنند خودشان را نزدیک کنند. می‌خواستیم ببینیم شما که با این پروژه آشنایی دارید و گرایش مارکسیست‌های انقلابی یکی از اعضای شرکت‌کننده در این پروژه هست، نظرتان در مورد پیشرفت تاکنونی چیست و اگر پیشنهادهای مشخصی دارید، لطفاً در این رابطه مطرح کنید. مازیار رازی:

بسیار خوب، خیلی ممنون رفیق علی رضا بیانی. من در وهله نخست می‌خواستیم واقعاً به تمام دست‌اندارکاران این پروژه تبریک بگوییم که این پروژه را در واقع روی غلتک انداختند. همان طور که رفیق علی رضا اشاره کرد ما برای نخستین بار در تاریخ جنبش کارگری هست که می‌بینیم پروژه‌ای در جهت ساختن حزب انقلابی آغاز شده، اما از پایین توسط خود پیشروهای کارگری و بخش تعیین‌کننده رهبران عملی طبقه کارگر؛ تبادل نظرهایی در این سمت و سو برای ساختن این حزب صورت گرفت. بنابراین به نظر من این یک نقطه عطفی هست در جهت ساختن حزب انقلابی طبقه کارگر در داخل ایران و از این رو قابل تقدیر هست و ما به عنوان یکی از گرایش‌های درون این پروژه به همکاری‌های خودمان ادامه خواهیم داد و خواهان این هستیم که هر چه بیشتر این پروژه به سرعت بیشتر به اهداف اصلی که مورد نظر همه ما هست برسد.

یکی از نکات محوری این پروژه این هست که در واقع از شکل ساختن احزاب سنتی گسست کرده؛ احزاب سنتی یعنی احزابی که از بالا ساخته می‌شوند، بدون توجه اخص به طبقه کارگر و پیشروهای طبقه کارگر؛ در نتیجه این نوع برخورد ما شاهد این هستیم که بسیاری از پیشروهای کارگر ارزنده و مبارز که امروز برخی از آن‌ها در زندان هستند، توجهی به این احزاب نمی‌کنند و عضوشان نمی‌شوند. چون قصد این احزاب این هست که کارگران را عضو تشکیلاتی بکنند که خودشان از بالا ساخته‌اند نه که تشکیلات خود طبقه کارگر. بنابراین در این جا این مسأله پیش می‌آید که اگر ما این روال را طی بکنیم تکلیف این احزاب موجود چه هست و اگر تمایلی نشان دادند که بیابند در این پروژه شرکت بکنند، ما چه برخوردی باید داشته باشیم. به نظرم برخورد ما ساده هست. یعنی در وهله نخست این احزاب باید تعیین و تکلیف با گذشته خودشان و با تشکیلات خودشان بکنند. یعنی که اگر عضو این تشکیلات موجود سنتی و قیم ماب هستند، بهترین و سریع‌ترین راه برای اینکه به این پروژه ملحق بشوند این هست که از احزابی که به اصطلاح ساخته شده‌اند کناره‌گیری بکنند و یا استعفا بدهند و مشخصاً از پایه با پیشروهای

کارگری ساختن یک حزب نوین را شروع کنند. اگر از رهبران این تشکیلات هستند و خودشان هم از بنیان گزاران یک تشکیلات به اصطلاح حزبی هستند خوب واضح که باید اذعان بکنند که این تشکیلات خودشان دچار بحران بوده است، و یا این تشکیلات را به شکلی منحل بکنند و یا این که نشان بدهند راه، کار تشکیلاتی خودشان هست که ما همه به آن ملحق بشویم. اگر چنین نیست، نگاه داشتن یک ساختار خالی از محتوا یک امر اصولی نیست. این ها باید تعیین و تکلیف بکنند با آن چیزهایی که قبلاً ساخته اند (مثلاً ۳۰ یا ۴۰ سال پیش) و هیچ نتیجه خاصی هم نداشته است. نه تنها کارگرانی را جلب نکرده، بلکه دچار اشتباهات فاحشی سیاسی هم شده اند. بنابراین مسأله به این ترتیب هست که ما در یک دوره تدارکاتی می توانیم مشترکاً یک سلسله فعالیت های مشترک و یک سلسله بحث ها و تبادلات نظر با تمام این جریانات داشته باشیم. ما خواهان این هستیم که سایر جریانات، به خصوص پایه های این تشکیلات و افراد برجسته و صادقی در درون این تشکیلات و سازمان های سنتی را متقاعد کنیم. ما در واقع متمایل هستیم و باید باشیم که این ها را متقاعد بکنیم که این شکل نوین ساختن یک حزب انقلابی در داخل ایران است. اما برای این که این عمل انجام شود ما در ظرف این اتحاد عمل ویژه می توانیم با این ها اتحاد عمل کنیم، اما همان طور که در پیش اشاره کردم ما در حد این تدارکات برای مدت طولانی نمی خواهیم بمانیم. می خواهیم وارد فاز سازندگی بشویم. برای این که وارد فاز سازندگی بشویم، باید حتماً یک سلسله مؤلفه هایی داشته باشیم و این مؤلفه هایی است که بنظر ما رسیده، به تجربه ای بازمی گردد که از گذشته داشته ایم؛ یعنی همان چهار مؤلفه ای که اشاره کردم. این چهار مؤلفه می تواند یک سلسله افرادی را جلب بکند و یک سلسله راهم دفع کند. بنابراین ما نمی توانیم با همه افراد این تشکیلات، حزب پیشتاز کارگری را بسازیم؛ باید با افرادی بسازیم که قصد این کار را دارند، و برش کرده اند از گذشته خودشان و حداقل اذعان داشته باشند به بحرانی که احزاب خودشان دارند و یا استعفا بدهند از آن احزابی که که موجود هست یا آن احزاب را منحل بکنند؛ در نتیجه یک چنین برخوردی به نظر من موثرترین برخورد خواهد بود که این مؤلفه ها را در مقابل تمام کسانی که می خواهند به این پروژه بیوندند بگذاریم. آن چیزی که بنظر ما رسیده، این چهار مؤلفه هست. ولی خوب ما حاضریم با رفقای که در این پروژه هستند، هنوز تبادل نظر کنیم و ببینیم مؤلفه های دیگری اگر آن ها مد نظر دارند چه هستند و آن ها را هم جای بدهیم؛ ولی به هر حال مؤلفه های عمومی و یک حداقل هایی باید باشد. نمی توانیم یک سلسله ماده های تشکیلاتی و اسامه ای را مطرح کنیم. مؤلفه در واقع این هست؛ مثل یک حصار می هست که دور یک ساختمانی می کشیم و در آن ساختمان مصالحی ریخته شده و صرفاً افراد حرفه ای که با آن مصالحه می توانند خانه بسازند به درون این محوطه می توانند وارد شوند. مؤلفه ها در واقع یک چنین نقشی دارند، یعنی یک در و پیکری باید این دوران تدارکات و دوران سازندگی داشته باشد تا هرکسی که حالا آمده ببیند چه خبرست یا این که تشکیلات

خودش را دارد آمده این جا هم دخالتی بکند، نتواند وارد معرکه ای بشود که اصولاً قصد سازندگی آن را ندارد. این بر خورد ناشی از فرقه گرایی نیست. این ناشی از رعایت یک سلسله اصول اولیه برای یک کار جدی هست. بنابراین پیشنهاد مشخص من با نکاتی که شما اشاره کردید این هست که ما مجدداً تأکید اخصی بگذاریم برای تدوین مؤلفه ها پیش از این که وارد سازندگی بشویم. البته با پذیرش مؤلفه ها همه مسائل حل نخواهد شد و نکات مختلف و اختلافات سیاسی و تشکیلاتی و غیره طبیعی هست و وجود خواهد داشت. ولی یک حداقلی لازم هست برای این که ما تضمین کنیم که افراد صالحی و افرادی که خواهان سازندگی این ساختمان هستند، وارد این مرکز بشوند.

با تشکر از شما رفیق مازیارازی
۲۸ آذر ۱۳۹۳



مولفه های اصلی حزب پیشتاز کارگری

به منظور مشخص کردن وجوه اشتراک و تمایز خودمان از سایر جریاناتی که صحبت از حزب و ساختن حزب می کنند، لازم است که به طور کلی به چهار مؤلفه اصلی اشاره بشود؛ این چهار مؤلفه به این ترتیب هستند

مؤلفه اول؛ حزبی که ما مورد نظر داریم، به طور اخص حزب کارگران سوسیالیست (حزب پیشتاز کارگری) هست. گرایش ما در مورد «حزب پیشتاز کارگری» به تفصیل بحث های شفاهی و کتبی فراوانی ارائه کرده است؛ اما در این جلسه می خواهیم به دو سؤالی که برخی از دوستان در ایران از طریق مکاتبات و یا شفاهاً از ما کرده اند، پاسخ دهم. اولین سؤال این هست که اگر ما ادعا داریم که حزب اقلیتی در جامعه، یعنی حزب کارگران سوسیالیست باید شکل بگیرد، پس تکلیف سایر کارگران چه می شود؟ به سخن دیگر، آیا ما عموماً مخالف تشکیل احزاب توده ای کارگری برای متشکل شدن کارگران در آن ها هستیم؟ و آیا این استدلال ما که حزب اقلیت باید در جامعه ساخته شود، منجر به تشکیل فرقه ای جدا از طبقه کارگر نمی گردد؟ در پاسخ به این سؤال باید بگوییم: خیر چنین نیست؛ اول باید ذکر کنیم که چنین شکلی از حزب از طریق جامعه سرمایه داری به ما تحمیل شده است. زیرا که انقلاب کارگری، لازمه اش یک برنامه ریزی هدف مند هست. به سخن دیگر، لازمه آن داشتن آگاهی سوسیالیستی پیش از این سرنگونی و تدارکات و تجهیز سایر اقشار جامعه هست. توفیق انقلاب های کارگری به خودی خود تحقق نمی یابد. در طی سه دهه پیش ما در ایران شاهد طغیان ها و اعتراضات خیابانی و حتی اعتصابات بی شماری بوده ایم، اما هیچ یک از این ها منجر به سرنگونی نظام سرمایه داری نشده اند. باید درک شود که اصولاً انقلاب سوسیالیستی برخلاف انقلاب های پیشین در تاریخ، یعنی انقلاب های بورژوا دموکراتیک یا حتی انقلاب های علیه برده داری و غیره، یک انقلاب هدفمند و بابرنامه هست و باید باشد؛ در نتیجه تدارکات لازم برای آن باید دیده شود. انقلاب سوسیالیستی، انقلابی نیست که صرفاً ناشی از یک طغیان و یک اعتراض خودانگیخته توده ای باشد؛ برای این که این تدارکات پیشین ریخته شود، واضح هست که ما نیاز به یک حزب داریم، اما نه یک حزب توده ای؛ گرچه با حزب توده ای به طور عام مخالفتی نداریم. اما حزب توده ای در واقع در دورانی پیشا انقلابی صورت می گیرد، یعنی مبارزات طبقه کارگر به جایی می رسد که بحران عمومی در جامعه به وجود می آید، حکام قابلیت حکومت کردن را از دست می دهند و توده های وسیع در خیابان ها هستند و خواهان تسخیر قدرت، و هم چنین نهادهای خود سازماندهی توده ای شکل گرفته

اند، مانند شورا‌های کارگری که ما در انقلاب ۱۳۵۷ در ایران شاهد آن بودیم. بنابراین، برای چنین دورانی باید خود را آماده کنیم. یعنی دوران اعتلای انقلابی. دورانی که قدرت دوگانه در جامعه مطرح هست. اما، باید برای این حزب از پیش تدارکات دیده باشیم. این حزب اگر غایب باشد، در دوران قدرت دوگانه واضح هست که بورژوازی و طبقه سرمایه دار بار دیگر به شکل دیگری، حال با تغییر حکومت و یا افراد و مهره های دیگر، به حیات ادامه می دهد و طبقه کارگر را شکست خواهد داد. ما عموماً در جامعه سرمایه داری با دو مانع اصلی از طرف دولت سرمایه داری مواجه می شویم) و این را کارگران در داخل ایران کاملاً تجربه کرده اند. (یک مانع، قهر و زور هست، سرکوب و ارعاب از طرف رژیم برای جلوگیری از انقلاب های کارگری؛ مانع دیگری که ایجاد می کند، «تحمیق» است. یعنی با برخورد های ایدئولوژیک، زمینه نفوذ فرمیسم، سندیکالیزم، گرایش های سوسیال دموکراتیک و سایر انحراف در جنبش طبقه کارگر را مهیا می کند و مسیر انقلاب را تغییر می دهد. یعنی این که در توده ها توهم ایجاد می کنند که گویا صرفاً مقابله ما با این ابزار کنونی رژیم و با این «حکومت» است؛ اگر این حکومت یک مقداری تعدیل و بهتر شود، ما مسأله ای با «دولت» سرمایه داری نخواهیم داشت. این استدلال ها از طرف گرایش هایی می آید که در واقع قصد تحمیق توده ها را دارند، گرایش های مختلفی در جنبش کارگری دور این عقاید شکل می گیرند. گرایش های سندیکالیست، گرایش های سوسیال دموکرات و غیره.

بنابراین برای تدارک انقلاب هدفمند از طرف طبقه کارگر ما نمی توانیم وارد این احزاب یا وارد کار علنی بشویم که مورد تعرض و تهاجم دولت سرمایه داری - چه در سطح زور و سرکوب و چه در سطح تحمیق - قرار بگیرد. لذا، باید ظرف دیگری ایجاد کنیم که از این تهاجم دو جانبه از سوی دولت سرمایه داری مصونیت داشته باشیم. آن ظرف تنها می تواند یک حزب پیشتاز کارگری باشد. تجربه چنین حزبی را هم ما در تاریخ، در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه داشتیم که موفق شد. اولین و تنها انقلاب سوسیالیستی در جهان بر اساس تشکیل چنین حزبی تدارک و تحقق یافت و به پیروزی رسید. بنابراین بر اساس این تجربه غنی، ما بر این باوریم که برای تدارک انقلاب نیاز به حزب پیشتاز کارگری یا حزب کارگران سوسیالیست هست. البته این امر درست است که این حزب در واقع هم چنین باید به عنوان یک «حزب پیشتاز کارگری» در درون «توده» ها کار کند. بدیهی است که چنان چه حزب در انزوا باشد و صرفاً به کارهای خودش بپردازد، تبدیل به یک فرقه می شود. این حزب بر اساس یک وحدت ضدین عمل می کند. یعنی از یک طرف حزبی هست در اقلیت، اما از طرف دیگر یک حزبی برای اکثریت. در اقلیت قرار می گیرد، چون ناچار هست این کار را بکند تا بتواند خودش را از تهاجمات دولت سرمایه داری مصون نگه دارد، بتواند خود و طبقه کارگر را سازماندهی کند. پرسیدنی است که چه طور ممکن هست که ما بخواهیم در حضور وزرات اطلاعات یک اعتصاب کوچک سازمان بدهیم؟ خوب می آیند

همان روز رهبران ما را دستگیر می کنند، و آن ها را به زندان می برند. حتی یک اعتصاب کوچک را در نتیجه شکست می دهند. بنابراین ما مجبوریم حزبی مجزا از توده ها ایجاد کنیم. و همچنین از سوی دیگر، مجزا از عقاید رفرمیستی و تحمیق توده ها، این چنین حزبی را باید تشکیل دهیم تا بتوانیم برنامه سوسیالیستی را تا دوران اعتلای انقلابی مصون نگه داریم. هدف ما از ساختن حزب دقیقاً حفظ اعتقادات و آگاهی سوسیالیستی برای زمانی است که بحران در جامعه آغاز می شود. اگر این تدارکات را نبینیم، واضح هست که طبقه کارگر هیچ گاه به قدرت نخواهد رسید، و تجربه تاریخی هم این را به ما نشان داده است. بنابراین، از یک سو، ما به حزب ویژه ای یعنی حزب کارگران سوسیالیست نیاز داریم و آن را می سازیم. از سوی دیگر، به طور روز مره در درون طبقه کارگر در تمام سطوح شرکت می کنیم. هم چنان اتحاد عمل ها در کل طبقه کارگر تقویت می کنیم، به این ترتیب که در مورد مسائل صنفی با سندیکالیست ها اتحاد عمل انجام می دهیم. ما اصولاً پرچم دار اتحاد عمل ها می شویم، زیرا می خواهیم جبهه ضد رژیم را تقویت کنیم و در این مبارزات فراتر از سندیکالیست ها می رویم، چون اهداف دیگری داریم. آن ها اهدافشان محدود به گرفتن امتیازاتی از رژیم هست، اما، ما هدفمان سرنگونی دولت سرمایه داری و استقرار دولت کارگری است. اما در این گام اولیه، «اتحاد عمل» را تقویت می کنیم؛ با جریانات سوسیال دمکرات و اپوزیسیون، حتی بورژوا، که خواهان آزادی زندانیان سیاسی و یا خواهان آزادی بیان و آزادی مطبوعات هستند، در این حوزه اتحاد عمل می کنیم؛ اما هدف ما با این جریانات رفرمیستی متفاوت هست. هدف نهایی ما چیز دیگری هست. هدف نهایی آن ها حفظ دولت سرمایه داری به یک شکل دیگری با یک حکومت دیگر و با یک چهره دیگری هست. با این روش ما به یک فرقه تبدیل نمی شویم.

سؤال دیگر این هست که وقتی ما صحبت از حزب «کارگران سوسیالیست» می کنیم، پس تکلیف سایر جریانات مانند روشنفکران در این حزب چه می شود؟ آیا خواهان حذف روشنفکران هستیم؟ آیا صرفاً می گوئیم که فقط کارگرانی که در کارخانه ها هستند، باید در این حزب باشند؟ در پاسخ باید بگوئیم: خیر چنین فرضی نیست. ما دو دسته را به حزب جلب می کنیم که در درون حزب با هم پیوند خواهند خورد. اولی کارگر-روشنفکران هستند، کارگر-روشنفکران، کارگرانی هستند که مغزهای متفکر جنبش کارگری اند. کسانی هستند که در عمل مبارزاتی و در نتیجه مبارزات شان به آگاهی ضد سرمایه داری و سوسیالیستی رسیده و سپس به دانش سوسیالیستی دسترسی پیدا کرده اند.

دومی روشنفکر-کارگران هستند. روشنفکرانی که نقطه آغاز کار سیاسی شان مطالعات و تحقیقات مارکسیستی و سوسیالیستی بوده و سپس به لزوم مبارزه در مبارزه طبقاتی و در خدمت گذاشتن تمام امکانات خودشان در درون طبقه کارگر رسیده اند. و هم چنین توسط پیشروان کارگری به رسمیت شناخته شده اند. بنابراین این دو مقوله، یعنی کارگر-روشنفکران، یعنی

رهبران عملی طبقه کارگر یا مغزهای متفکر طبقه کارگر، و روشنفکرانی که در عمل به جامعه و طبقه کارگر نشان داده اند که در خدمت به طبقه کارگر گام های برداشته اند، با هم ادغام می شوند و از بنیانگذاران حزب پیشتاز کارگری می شوند. بنابراین واضح هست که روشنفکرانی که از سابقه روشنفکری طبقه متوسط و غیره به درون مبارزات طبقه کارگر می آیند، جایگاهی در حزب پیشتاز کارگری دارند؛ اما به شرطی این که در عمل نشان داده باشند که قیم مآب نیستند، که با خواندن چهار کتاب و چهار مقاله خود را رهبر جنبش کارگری قلمداد نمی کنند! این را باید در عمل نشان داده باشند. این موضوع را هم طبقه کارگر خوب درک خواهد کرد و بین روشنفکرانی که در این راستا گام برداشتند، انتخاب خواهد کرد.

حال می پردازم به مؤلفه دوم حزب پیشتاز کارگری. این حزب باید کاملاً یک حزب دمکراتیک باشد و این هم صرفاً جنبه تبلیغاتی ندارد و از شرایط عینی دخالتهی در جنبش کارگری نشأت می گیرد. واضح هست که اعضای این حزب برای این که بخش هایی از این برنامه سوسیالیستی را به درون طبقه کارگر ببرند، و این نظریات را در مبارزه زنده طبقاتی به آزمایش بگذارند، باید آزادی عمل داشته باشند. بدیهی است که آن ها به نظرات متفاوتی می رسند. این امر کاملاً طبیعی هست. خطی که اعضای حزب به درون جنبش کارگری می برند، شاید کارآیی نداشته باشد. بنابراین اعضای این حزب باید بتوانند این نظریات نوین را که محصول مبارزات طبقاتی است به درون حزب بیاورند. در واقع چکیده عمل مبارزاتی اعضا حزب به تکامل برنامه کل حزب (یعنی تئوری) منجر می گردد. تئوری این حزب بخش عمده اش بخش مطالباتی هست که از دل جنبش کارگری به درون حزب می آید. دقیقاً این بحث وجه تمایز ما با تمام گرایش ها و احزاب و سازمان های کارگری است که به اسم کارگر و کمونیست و غیره اعلام موجودیت کرده اند؛ آن ها از بالا در واقع شعارها و مطالباتشان را به جنبش کارگری تحمیل می کنند. کارگران را به عنوان سربازان خادم حزبشان و پیشویان آن می نگرند. در صورتی که حزب مد نظر ما، حزبی هست که از دل جنبش کارگری عقاید را به بالا در درون این حزب می آورد. این حزب مطالبات کارگری را تقویت می کند، مطالبات انتقالی، حداقل و دمکراتیک را که بر اساس مبارزات زنده هست صیقل می دهد و به درون حزب می آورد. اگر قرار هست این اتفاق بیفتد باید این حزب جایگاهی در نظر بگیرد که عقاید مختلف به راحتی و با سهولت بدون این که عضوی احساس نگرانی کند، وارد شوند و مورد بحث قرار بگیرند. به عبارت دیگر حزب باید حق گرایش و حق جناح را به رسمیت بپذیرد. به رسمیت شناختن حق گرایش، یکی از اساسی ترین و مهم ترین ابزارهای ساختن این حزب هست. در غیاب این امر، یعنی عدم وجود دمکراسی درونی، این حزب به سرعت منحط خواهد شد. بنابراین حزبی که ما مد نظر داریم، حزبی هست کاملاً دمکراتیک که حق گرایش اعضای خود را برای باز گذاشتن ورود تجارب زنده طبقه کارگر به

درون حزب بازمی گذارد. این کار اگر نشود، این حزب یک حزب بوروکراتیک و در اسرع وقت به حزب غیردمکراتیک کارگری میدل می شود.

مولفه سوم، این است که این حزب رادیکال هست. حزبی هست که نه تنها در مسائل روزمره طبقه کارگر شرکت می کند، بلکه فراتر از این می رود؛ به تشکیل کمیته های مخفی عمل در کارخانه ها در محلات مختلف با رعایت مسائل امنیتی دست می زند. به ایجاد یک نشریه سراسری مخفی کارگری برای سازماندهی کارگران و تمام زحمتکشان در جامعه می پردازد. اعضای حزب در مسائل روزمره هر کارخانه و هر محل کار و تجمعی شرکت می کنند. مداخلات اعضای حزب هدفمند با سمت و سوی مشخصی است. کمیته های عمل مخفی را تعمیق می بخشد و دائمی می کند که با جزر و مد مبارزات از بین نروند. کمیته های کارگری سراسری را متراکم و متمرکز تر می کند. بین کمیته های کارخانه های مختلف هماهنگی ایجاد می کند که مثلاً در شرایطی که یک کارخانه دست از کار برداشت، در همبستگی با آن کارخانه، یک اعتصاب سراسری در جامعه رخ بدهد. وقتی یکی از فعالین طبقه کارگر به زندان می رود شرایطی آماده می کند که یک اعتصاب سراسری کارگری در ایران برای آزادی آن کارگر تحقق یابد. این هماهنگی در واقع رژیم را وادار به عقب نشینی های می کند که از این عقب نشینی ها اعتماد به نفس در درون طبقه کارگر افزایش پیدا می کند و تدارک انقلاب در واقع می تواند با سهولت بیشتر جلو برود. رادیکالیزم کارگری یعنی آماده کردن خود و کل طبقه کارگر برای شرایط بحرانی که سازماندهی سراسری برای اعتصاب عمومی و رهبری کردن تمام اقشار تحت ستم را در جامعه تحقق می دهد. حزب برای شرایط بحرانی یعنی شرایط قدرت دوگانه آماده می کند که توده ها را برای تسخیر قدرت مسلح و سازماندهی می کند. از این زاویه این حزب رادیکال هست؛ حزبی هست که در واقع هدفمند عمل می کند، خواهان سرنگونی نظام هست و تدارکاتی در این راستا می بیند.

مولفه چهارم، این هست که این حزب باید متکی به یک برنامه سوسیالیستی به مثابه ستون فقرات این حزب باشد. بدون برنامه سوسیالیستی این حزب فاقد ارزش خواهد بود، زیرا برنامه سوسیالیستی یک نقشه راه هست که این حزب براساس آن مسیر خود و مسیر طبقه کارگر را تعیین می کند. این نقشه راه نشان می دهد قدم های بعدی چیست و کجا باید برداشته شود. این برنامه سوسیالیستی نشان می دهد تسخیر قدرت چگونه صورت بگیرد و پس از تسخیر قدرت چه اقداماتی باید صورت بگیرد. بنابراین از آن جایی که انقلاب سوسیالیستی یک انقلاب آگاهانه و با برنامه هست، متکی است به علم شناخت جامعه یعنی متکی به مارکسیزم به مثابه یک علم. بنابراین همزمان با تشکیل این حزب باید برنامه دقیقی تدوین گردد.

این چهار مؤلفه ای بود که مایلیم در درون کارگران سوسیالیست به بحث بگذاریم. انتظار داریم رفقا و دوستان به خصوص در ایران به آن واکنش نشان بدهند. این مؤلفه ها را نقد نکنند.

در آخر می خواستم اعلام کنم که من هم بسیار خوشحال هستم که گرایش های مختلف و پیشروهای کارگری در داخل ایران و خارج از کشور به این ضرورت پی برده اند که امروز دیگر زمان تدارک حزب انقلابی فرا رسیده است. نشریه «تدارک حزب انقلابی» اخیراً انتشار یافته و من به نوبه خودم به این رفقا خیرمقدم می گویم. مقدمه این نشریه نشان می دهد که در واقع این رفقا و ما هم به عنوان یک گرایش در میان این رفقا، در مسیر درستی بر خلاف سایر تحولات در راستای حزب سازی، وارد شده ایم. در این مقدمه به درستی تأکید می شود که باید در راستای حزب انقلابی طبقه کارگر یا حزب کارگران سوسیالیست گام های مشخصی برداشت، باید تبادل نظر شود، باید هم دیگر را متقاعد بکنیم در راستای این برنامه و حزبی که می خواهیم تشکیل دهیم، و گام های مشترک برداریم. هم چنین هم زمان به فعالیت های حمایتی از کارگرانی که امروز در زندان هستند، و در راستای آزادی فوری آن ها از زندان های رژیم جمهوری اسلامی، دست بزنیم.

باتشکر از شما



تشکل کارگری علیه سرمایه داری: از چه نوعی؟

نقدی به محسن حکیمی

ملاحظات بر مواضع محسن حکیمی

به مناسبت اول ماه مه (اردیبهشت ۱۳۸۲)، محسن حکیمی، در میان جمعی در کرج سخنرانی ای ارائه داد که متن آن در سایت های اینترنتی منعکس شد. همان متن به صورت بحث شفاهی، همراه با توضیحاتی تکمیلی در جلسه پالتاک «شبکه همبستگی کارگری» با شرکت جمعی از فعالان داخل و خارج کشور جنبش کارگری (شهریور ۱۳۸۲) صورت پذیرفت. مقاله حاضر ملاحظاتی است بر مواضع اعلام شده در این دو سخنرانی. خلاصه مواضع ایشان از قرار زیر است:

۱- جنبش کارگری در سطح جهانی با وجودیک «انقلاب کارگری بزرگ» (اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه) قادر به خنثی سازی استراتژی بورژوازی نشده است و بایک «دو قطبی نامطلوب روبرو» است: «در یک سو توده کارگرانی که در قالب اتحادیه ها به بند استعمار سرمایه داری کشیده شده اند... و در سوی دیگر فعالان چپ... در انزوا از توده کارگری انرژی خود را صرف تکه پاره شدن بیش از پیش خود می کنند. پرسشی که فعالان کارگری به ویژه سوسیالیست ها باید به آن پاسخ دهند: چگونه می توان دو سر این دو قطب را به هم نزدیک کرد؟» (متن سخنرانی اردیبهشت ۸۲ در کرج- ص ۲). «پاسخ به این پرسش یک بُعد نظری دارد و یک بُعد عملی» (همانجا- ص ۳).

۲- در بُعد نظری، باید با دوگرایش فکری مرزبندی کرد: اول؛ گرایش ولونتاریستی و نخبه گرایانه که با تقدم مطلق و یک سویه عنصر آگاهی کوشیده است... جنبش کارگری را منحصر به جنبش کمونیستی کند، و گرایش دوم، دترمینیستی؛ انحلال طلبانه و تسلیم طلبانه که توجیه گر صرف حرکت خودانگیخته و فاقد آگاهی کارگران است. «(همانجا- ص ۳). پاسخ «بُعد عملی» این سؤال: «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» است. «جنبش اجتماعی» زیرا به قول کارل مارکس: «هدف فوری کمونیست ها... تشکل پرولتاریا به صورت طبقه... (است)» زیرا «کمونیست ها حزب جداگانه ای نیستند که در مقابل سایر احزاب طبقه کارگر قرار گرفته باشند» (همانجا- ص ۴).

۳- هسته اصلی و مؤسس " این تشکل متشکل است از " جناح تریدیونیونی های کنونی... کارگران چپ از تمام گرایش ها (از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و....). " (همانجا- ص ۴).

۴- این تشکل " به طور عینی ضد سرمایه داری است... اما ضد سرمایه داری بودن آن به مفهوم سوسیالیستی بودن آن نیست. " (همانجا- ص ۴) این تشکل " حزب کمونیست نیست... تشکل تریدیونیون هم نیست. " و به موازات اتحادیه ها کار می کند و از مطالبات صنفی و سیاسی کارگران حمایت می کند. وابسته به دولت و احزاب بورژوا نیست. این تشکل علنی است و "هر انسانی نیروی کار خود- اعم از یدی و فکری- را برای امرار معاش می فروش... می تواند عضو آن شود. (همانجا- ص ۵)

۵- این تشکل بر تشکیل حزب کمونیستی طبقه کارگر تقدم دارد (سخنرانی شهریور ۸۲ در پالتاک)

در ابتدا باید ذکر شود که انگیزه طرح مسئله و بسیاری از استدلال های حکیمی، در راستای ایجاد یک تشکل کارگری ضد سرمایه داری و نقد بر دو نظر انحرافی در جنبش کارگری؛ مورد توافق است. در این امر تردیدی نیست که بحران عمیق سیاسی و تشکیلاتی در جنبش کارگری جهان و به ویژه ایران بوضوح مشاهده می شود. بدیهی است که نقش افراد و نیروهای کمونیستی یافتن راه حل هایی برای برون رفت از این بحران عمیق است. آنچه روند یافتن و اجرای راه حل را مسدود کرده همانا انحرافات در درون جنبش کارگری است. از یکسو گرایش قیم مآب «کمونیستی» که هدف به زانده خود در آوردن جنبش کارگری را در سر می پروراند و با ایجاد احزاب تصنعی «کمونیستی» و «کارگری» بدون حضور در جنبش زنده کارگران، از آنها به پیوستن شان به احزاب خود- ساخته و بی ارتباط، «دعوت» به عمل می آورد. از سوی دیگر گرایش فرصت طلبی که برای بدست گرفتن مقام «رهبری» کارگران، خود را به آگاهی پس رفته ترین عناصر کارگری تقلیل داده و مبارزات کارگران را تنها به مبارزات صنفی محدود کرده و مماشات با دولت سرمایه داری را از جانب کارگران سازمان می دهد. با این دو گرایش بازدارنده در جنبش کارگری باید مصرانه مبارزه کرد. بدون عبور از این انحرافات، یافتن راه حل ها و تحقق آنها دشوار خواهند بود.

اما در مورد «راه حل» حکیمی ذکر چند نکته حائز اهمیت است.

نخست؛ چنانچه نظر وی اینست که کارگرانی با گرایش های ضد سرمایه داری در عمل مبارزاتی؛ صرفنظر از عقایدشان ("از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و....") بایستی در درون یک «تشکل کارگری» گرد هم آیند و مبارزات عملی صنفی و سیاسی علیه سرمایه داری را دامن زنند؛ این پیشنهادی کاملاً به جا و درستی می تواند باشد. این اقدام می تواند زمینه بحران عمیق کنونی جنبش کارگری به درجاتی تقلیل دهد. به سخن دیگر؛ اتحادی از کارگران برای پیشبرد عمل مبارزات ضد سرمایه داری، با عقاید متفاوت و محترم شمردن عقاید یکدیگر و اختلاف نظرها، شکل گرفته و فعالیت هایی در راستای مبارزه با سیاست های دولت سرمایه داری را هماهنگ می کند. حکیمی نام آن را «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» می گذارد؛ اما نام این نهاد؛ بهتر است از ماهیت آن استنتاج گردد و به «اتحاد عمل ضد سرمایه داری کارگران مبارز» یا «جبهه واحد کارگران پیشرو» مبدل گردد. زیرا این تشکل به گفته وی نه حزب کمونیست است (که اهداف صرف سوسیالیستی داشته باشد) و نه سندیکا (که اهداف صرف صنفی داشته باشد). در نتیجه این تشکل (حد اقل در ابتدا) در برگیرنده تمام کارگران نمی باشد؛ و نمی توان آنرا: «جنبش اجتماعی طبقه کارگر»، خطاب کرد؛ هر چند هدفش چنین باشد. بهررو صرفنظر از نام آن (که امری است فرعی)؛ چنانچه منظور حکیمی چنین تشکلی است؛ این پیشنهاد مورد تایید است. تنها مسئله اینست که تشکیل یک «جبهه واحد کارگری» ضد سرمایه داری به شکل علنی، امروز، در ایران مشکلاتی در بر دارد که مرتبط به ماهیت اختناق آمیز رژیم است. این پیشنهاد زمانی شکل واقعی به خود می گیرد که تناسب قوا به نفع کارگران تغییر کرده باشد. اما؛ تا آن زمان طرح آن تنها می تواند در سطح تبلیغاتی باقی بماند؛ یا حد اقل تدارکات آن به شکل غیر علنی باید صورت پذیرد؛ زیرا در وضعیت کنونی چنین تشکلی نمی تواند با سهولت تحقق یابد.

دوم، اگر پیشنهاد حکیمی اینست که این نهاد یک «تشکل مستقل کارگری»؛ متشکل از کارگرانی است که وابستگی تشکیلاتی به احزاب موجود کمونیستی؛ سوسیالیستی و غیره دارند، در آن صورت باید متذکر شد که یک تشکل مستقل کارگری در صورتی می تواند تابع و پیوسته به احزاب کمونیستی باشد که آن احزاب؛ توسط خود کارگران پیشرو تشکیل شده باشند. باید متذکر شد که طبقه ی کارگر در فعالیتهای روزمره ی خود آگاهی سیاسی کسب می کند و به لزوم تشکیل حزب طبقه کارگر می رسد. طبقه کارگر طی روند مبارزات روزمره اش، رهبران خود را یافته و تئوری های خود را تکامل می دهد. نیروهای بالقوه انقلابی را پیدا کرده و تشکیلات خود را ایجاد می کند. رهبران طبقه کارگر آنهایی هستند که به شکل روزمره در درون مبارزات روزمره ی طبقه ی کارگر دخالت می کنند، نشریه و اطلاعیه انتشار داده، خط مبارزه با مماشات

جویی با گرایش‌های رفرمیستی در درون طبقه‌ی کارگر را تقویت می‌کنند و ضرورت مبارزه‌ی برای از میان برداشتن نظام سرمایه‌داری و جایگزین کردن آن با حکومت کارگری را تبلیغ می‌کنند.

اگر در ایران «تشکل مستقل» وجود داشته باشد که متشکل از احزاب کمونیستی باشد؛ کارگران جامعه این احزاب را از پیش شناخته و رهبران آنها، متشکل از رهبران خود کارگران نیز خواهند بود. در دوران اعتلای انقلابی، در دورانی که مسئله تسخیر قدرت از سوی طبقه کارگر طرح می‌شود؛ واضح است که کل طبقه کارگر (کل اتحادیه‌های کارگری و تشکل‌های کارگری) وابستگی خود را به حزب مورد نظر کمونیستی اعلام می‌دارند. از این نقطه نظر این وابستگی به طور طبیعی، ارگانیک و ملموس پس از دوره‌ای از مبارزات طولانی به وجود می‌آید.

اما مسئله اینست که امروز چنین حزب کارگری - کمونیستی وجود ندارد. عده‌ای «روش‌فکر»، سازمان‌هایی بدون داشتن پایه اجتماعی در طبقه کارگر؛ یا حداقل بدون داشتن پایه‌ای تعیین‌کننده در پیشروی کارگری؛ و بدون انجام دخالتهای روزمره در درون طبقه کارگر، با نام طبقه‌ی کارگر با عنوان «کمونیستی»، «سوسیالیستی» و غیره ساخته‌اند. اینها «حزب کارگری - کمونیستی»، که قرار است با طبقه کارگر در درون تشکلات مستقل کارگری پیوند خورد، نیستند. کلیه‌ی گرایش‌های موجود که پایه‌ی اجتماعی در درون طبقه‌ی کارگر ندارند، و یا اصولاً طبقه‌ی کارگر شناختی از اینها ندارد. و کوچکترین دخالت‌گری در مبارزات روزمره‌ی طبقه‌ی کارگر در ۲۵ سال گذشته نداشته‌اند، همه احزاب خرده بورژوازی هستند (چه در جبهه کارگری قرار گرفته باشند و چه در جبهه مخالف). بنابراین در شرایط کنونی تشکل مستقل کارگری باید مستقل از، نه تنها دولت و احزاب وابسته به دولت و تمام نهادهای وابسته به دولت باشد (که مورد توافق حکیمی نیز هست)؛ بلکه باید مستقل از احزاب خرده بورژوازی هم باشد.

سوم؛ چنانچه پیشنهاد حکیمی اینست که «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری» در راستای ساختن حزب کارگری - کمونیستی است یا بر تشکیل حزب کارگری «تقدم» دارد و یا حزب کارگری الزاماً از درون این تشکل پدید می‌یابد (رجوع شود به سخنرانی شهریور ۸۲)؛ در اینصورت چند نکته قابل بحث است:

پیش از آن باید ذکر شود که نویسنده این مقاله نیز مانند حکیمی بر این اعتقاد استوار است که حزب طبقه کارگر و یا آگاهی طبقاتی؛ الزاماً از «بیرون» به «درون» طبقه کارگر (نظریات لنینی ۱۹۰۳) انتقال نمی‌یابد [۱] و طبقه کارگر با اتکاء به نیروی نظری و سازماندهی خود، تشکیلاتی را که امر براندازی نظام بورژوازی را تدارک دیده؛ برقرار می‌کند. و در انتظار «آقا بالا سر» و

«روشنفکران» بی ارتباط به جنبش کارگری یا به قول حکیمی «گرایش ولونتاریستی و نخبه گرایانه» نمی ماند؛ این نکته صحیح است و اختلافی در این مورد وجود ندارد. همچنین اگر منظور اینست که «تشکل کارگری به مثابه جنبش اجتماعی طبقه کارگر علیه سرمایه داری» جایگاهی است برای یافتن متحدان کمونیستی در راستای تشکیل یک حزب کارگری؛ آن هم مورد پذیرش است.

حزب به مثابه سازمانده انقلاب کارگری

در این تردید نیست که تشکیل یک حزب کارگری - سوسیالیستی (کمونیستی)، برخلاف نظر سازمان های سنتی که اکثراً به تشکیل حزب خود مبادرت کرده اند؛ یک روند از پیش تعیین شده ای نیست. حزب کارگری - سوسیالیستی می تواند یا از درون تشکل کارگری به وجود آید (نظر حکیمی)؛ یا می تواند در کنار آن متولد شود و یا در بیرون از آن شکل بگیرد. همه بستگی به آمادگی کارگران پیشرو کمونیست و نفوذ سیاسی و تشکیلاتی آنها در جنبش کارگری دارد. اما امر مسلم اینست که این حزب هر جایی که نطفه اولیه آن متولد می شود باید از یک سو در مرکز فعالیت ها کارگری یا در کنار کارگران قرار داشته باشد و؛ از سوی دیگر خود را از لحاظ تشکیلاتی (و سیاسی) از تشکلات ناهمگون کارگری جدا نگهدارد (در این مورد به تفصیل توضیح داده خواهد شد)

اما بیان این مطلب که ایجاد یک تشکل کارگری علنی، در جامعه سرمایه داری آن هم از نوع «جمهوری اسلامی»؛ «تقدم» بر تشکیل حزب کارگری - سوسیالیستی دارد (موضع حکیمی در بخش دوم سخنرانی)؛ نکاتی دارد که اساس نظریات مارکسیزم انقلابی در مورد حزب سازی را زیر سؤال می برد.

در ابتدا باید متذکر شد که انگیزه اصلی ایجاد «حزب کارگری - سوسیالیستی»، ریشه در تکامل سیاسی ناهمگونی در طبقه کارگر دارد. در درون طبقه کارگر به مفهوم «عام کلمه»، حتی در وضعیت عادی سرمایه داری، توده های کارگر تحت نفوذ عقاید و ایدئولوژی بورژوازی قرار می گیرند. در درون طبقه کارگر به راحتی و سرعت گرایش های رفرمیستی، ماشات جو، فرصت طلب و خرده بورژوازی ظاهر می گردند، که در تقابل با منافع درازمدت خود کارگران قرار گرفته و ناخواسته به تقویت سیاست های بورژوازی کمک می رسانند. بورژوازی با تمام قوا و با در دست داشتن دولت و تمام نهادهای وابسته به آن (حکومت، قوای قضایی، مجریه و مقننه؛ رسانه های عمومی؛ مساجد؛ نهادهای کارگری وابسته به رژیم مانند خانه کارگر و غیره) و تمام امکانات

مالی و انتظامی؛ به این ناهمگونی دامن می زند. هر چه طبقه کارگر متفرق تر، ناهمگون تر و بحران زده تر باشد؛ استیلای سرمایه داری درازمدت تر خواهد بود. باید یادآور شد که دولت سرمایه داری تنها با روش سرکوب و کشتار حاکمیت خود را اعمال نمی کند؛ بلکه همچنین از روش های دیگری، مانند نفوذ سیاسی در درون تشکل های توده ای و علنی کارگری، نیز استفاده می کند.

اینکه این «تشکل» متشکل «از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و...» (نقل از حکیمی) تفاوتی در این امر نمی دهد. زیرا اولاً در درون یک تشکل علنی در قلب یک جامعه سرمایه داری عقب افتاده و ارتجاعی نظیر سرمایه داری ایران، هر کمونیستی که خود را «کمونیست» لقب می دهد الزاماً کمونیست نیست. کمونیست بودن افراد نه تنها باید با تعلقات سازمانی و یا برنامه ای آنها بلکه در عملکرد آنها در درون جنبش کارگری محک خورد. به سخن دیگر کمونیست ها باید در گفتار و کردار کمونیست باشند. کرداری که تنها توسط کارگران پیشرو، آن هم در بوته آزمایش طبقاتی، می تواند مورد تایید قرار گیرد. زیرا بسیاری از کارگران «کمونیست» یا «سوسیالیست» آگاهانه یا نا آگاهانه به مماشات با دولت سرمایه داری و گرایش های بورژوا دست زده؛ و یا در بهترین حالت با خرده کاری های بی حاصل و بی ارتباط به جنبش کارگری خود را ارضا می کنند. ثانیاً؛ سایر گرایش ها مانند «آنارشیست ها، سندیکالیست ها، سوسیال دمکرات ها و چپ لیبرال و مذهبی» اینها همه گرایش های خرده بورژوایی هستند که باید ابتدا در درون طبقه کارگر و مبارزات کارگری آزمایش پس دهند. تاریخ جنبش کارگری در سطح جهانی بسیاری از این گرایش ها را نهایتاً در کنار بورژوازی یافته است (رجوع شود به انقلابات اسپانیا و فرانسه دهه ۱۹۳۰). بنابر این واضح است که این ناهمگونی کماکان در درون تشکل پیشنهادی حکیمی باقی خواهد ماند. در صورت نبود یک تشکیلات محکم و کمونیستی، کلیه ی کمونیست های واقعی نیز در معرض خطر تقلیل یافتن به سطح آگاهی گرایش های خرده بورژوا و یا نابودی و دستگیری توسط دولت بورژوایی قرار خواهند گرفت.

بنابر این تا زمانی که نظام سرمایه داری در جامعه مستقر باشد؛ احزاب علنی و توده ای کارگری هرگز نمی توانند به یک حزب کارگری رزمنده، کارا و پرنفوذ مبدل گردند. به سخن دیگر، حزبی که هدفش تدارک و سازماندهی سیاسی و تشکیلاتی کارگران در راستای تشکیل یک حکومت کارگری است، باید در ابتدا (تا دوره اعتلای انقلابی) خود را به صورت غیر علنی سازمان دهد. [۲] تا از ضربه خوردن ایدئولوژیک (رفرمیسم؛ فرصت طلبی و فرقه گرایی) و

فیزیکی (رخنه عناصر جاسوس و پلیس) خود را مصون نگه‌دارد. چنین تشکیلاتی «حزب پیشتاز انقلابی» نامیده می‌شود.

در نتیجه بر خلاف نظر حکیمی؛ هدف اساسی کمونیست‌ها، این نیست که کل طبقه کارگر و یا «کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشیت، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و...» را در یک حزب توده‌ای جلب کنند و یا برعکس این تشکل‌ها را به یک حزب کارگری مبدل کنند. هدف اساسی، جلب آگاه‌ترین عناصر و یا کارگران پیشرو کمونیست است. آنان نیز متشکل از کارگرانی هستند که به مثابه رهبران عملی کارگران در دوره پیش توسط کارگران شناخته شده و همچنین اعتقاد به نظریات کمونیستی دارند. در درون جنبش کارگری، باید وجه تمایزی مابین طبقه کارگر بطور اعم و کارگران پیشرو بطور اخص قائل شد. پیشروی کارگری - رهبران طبیعی و عملی طبقه کارگر - از آگاهی بالاتری از کل طبقه کارگر برخوردارند، زیرا که برخلاف توده طبقه کارگر، این قشر بطور پیگیر در جزر و مد، افول و اعتلای مبارزات کارگری بطور فعالانه درگیر است. بدیهی است که این قشر به علت موقعیت خود در جنبش کارگری قادر به کسب آگاهی سوسیالیستی و تدوین برنامه انقلابی، بدون دخالت حزب پیشتاز انقلابی، می‌باشد. اما، اولاً کسب آگاهی سوسیالیستی به سرعت و دقتی که توسط یک حزب پیشتاز انقلابی به آن منتقل می‌شود نخواهد بود، زیرا رهبران عملی طبقه کارگر به علل درگیری مرتب در جنبش کارگری قادر به جذب کلیه ی نظریات و تجارب جنبش کارگری در سطح ملی و بین‌المللی در اسرع وقت نخواهند بود. ثانیاً به علت ارتباط تنگاتنگ پیشروی کارگری به کل طبقه کارگر، همواره خطر عقب‌نگه داشته شدن سیاسی و تشکیلاتی قشر پیشرو توسط توده کارگر وجود خواهد داشت. البته پیشرو کارگری چنانچه در انزوا و بدون امر دخالتگری در جنبش کارگری به فعالیت خود ادامه دهد، قادر به جذب آگاهی سوسیالیستی خواهد بود. اما، در آن صورت خطر آن وجود خواهد داشت که همان قشر پیشروی کارگری مبدل به «روشنفکران» بی ارتباط با جنبش گردد. زیرا، قشر پیشرو تازمانی «پیشرو» است که اتصال ارگانیک و روزمره خود را با کل طبقه کارگر حفظ کند.

اما در عین حال، حزبی که قصد جلب آگاه‌ترین انقلابیون طبقه کارگر را دارد، نمی‌تواند یک حزب «روشنفکران» خارج از طبقه که کارش صرفاً صدور «دستور عمل» است، باشد. حزب پیشتاز انقلابی باید محور فعالیت‌های خود را در درون تشکل‌های و محافل کارگری متمرکز کند. چنین حزبی باید متشکل از ترکیب «کارگر روشنفکران» (کارگران پیشرو) و «روشنفکر کارگران» (روشنفکرانی که در گفتار و کردار در جبهه کارگری قرار گرفته و مورد تأیید کارگران پیشرو قرار دارند)، متشکل شده باشد. صرفاً از طریق این پیوند و مداخله مشترک این دو بخش از مبارزان کارگری در مبارزات واقعی توده‌هاست که حزب کارگری عملاً حقانیت رهبری توده‌ها

را به دست می آورد. حقی که به هیچ وجه نمی تواند از پیش اعطاء شده قلمداد شود. هر سازمانی که مدعی این حق بوده و مورد تأیید کارگران نباشد، محکوم به شکست است. برای سوسیالیست های انقلابی مسئله ساختن یک حزب کارگری مبارزه برای به دست آوردن این حق از کارگران است. چنین اعتمادی صرفاً با مداخله روزمره فعالان حزب در جنبش کارگری به دست می آید. زیرا که توده های کارگر تنها؛ نه از طریق مطالعه، نه از طریق تبلیغات شفاهی رادیو تلویزیونی و اینترنتی؛ بلکه عمده از راه تجربه خود، از فعالان انقلابی شناخت به دست می آورند. در نتیجه، بدون شرکت فعال در مبارزه واقعی کارگران، هیچ راه دیگری برای تأثیرگذاری و جمع بندی تجارب آنان وجود ندارد. «تئوری» های تدوین شده در اطاق های در بسته و یا تشکیل سازمان های «کارگری»، «کمونیستی» و «انقلابی» بدون شرکت در مبارزات واقعی کارگران و جلب اعتماد آنان، همه فاقد ارزش هستند.

همچنین، این حزب نمی تواند دنباله رو کل طبقه کارگر باشد، زیرا که کل طبقه کارگر الزاماً به سیاست های درست همزمان با هم دست نمی یابد. حزب پیشتاز انقلابی، برنامه خود را از درون جنبش عملی کارگری و تجارب نظری و عملی جنبش کارگری در سطح بین المللی استنتاج می کند. این برنامه در درون جنبش کارگری به آزمایش گذاشته شده، صیقل یافته و نهایتاً برای مداخلات بعدی تدقیق می یابد. برنامه طبقه کارگر برای امر دخالتگری در مسایل صنفی، سیاسی و در نهایت تدارک برای کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از درون یک سازمان علنی نمی تواند ظاهر گردد؛ زیرا کل طبقه کارگر به علت ناهمگونی سیاسی در آن، قادر به ساختن یک حزب کارگری و تدوین یک برنامه انقلابی جامع نیست. عقاید بورژوازی و خرده بورژوازی با سرعت در درون حزب های توده ای کارگری رخنه کرده و آنان را آغشته به انحراف های رفرمیستی می کند. تجارب جنبش کارگری حداقل در یک قرن گذشته در سطح بین المللی نشان داده که برای جلوگیری از نفوذ عقاید رفرمیستی در درون جنبش کارگری، حزب پیشتاز انقلابی ضروری است. اتکا به سازمان های بی درو پیکر کارگری (به ویژه در کشورهای نظیر ایران) پیچیدن نسخه برای شکست انقلاب آتی است. حتی اگر این احزاب متشکل از ترکیبی "از کمونیست و سوسیالیست گرفته تا آنارشییست، سندیکالیست، سوسیال دمکرات، چپ لیبرال، چپ مذهبی و...." (نقل از حکیمی)، باشند. سازماندهی کارگری بایستی جدا از نظارت دولت بورژوایی و گرایش های بورژوا و خرده بورژوا صورت بگیرد. حزب کارگری باید خود را از عقاید هیئت حاکم و نفوذ جاسوسان دولت مصون نگه دارد.

بنابر این، حزب پیشتاز انقلابی از دو اصل تفکیک ناپذیر از یکدیگر تشکیل شده است. از یکسو، تشکل کارگران کمونیست در یک حزب مجزا از توده ها، محکم و با انضباط بر محور یک برنامه

انقلابی؛ و از طرف دیگر درگیری نزدیک و روزمره این حزب با جنبش‌ها و مبارزات ویژه و خودانگیزخته‌کاری. به سخن دیگر، حزب پیش‌تاز انقلابی در عین حال هم خواهان تفکیک تشکیلاتی و نظری خود از طبقه (به منظور مصونیت از رفرمیزم) بوده؛ و هم خواهان پیوستن به طبقه کارگر (برای مداخله در مسایل روزمره کارگری) می‌باشد. چنین حزبی نیز مانند هر پدیده اجتماعی از وحدت تضاد تشکیل می‌شود. جدا و مستقل کردن یکی از عناصر این وحدت به ضد کل آن هدف منتهی می‌شود. زیرا که از یکسو، حزب پیش‌تاز انقلابی بدون ارتباط نزدیک با طبقه و پیوند واقعی با آن، تبدیل به یک فرماندهی بورکراتیک توسط «رهبران خودسر و بی اعتبار» می‌شود. و از طرف دیگر، پیوستن عناصر پیشرو به جنبش عمومی طبقه بدون داشتن سازمان مجزا، به تحلیل بردن آگاهی کمونیستی در آگاهی طبقه کارگر (که از لحاظ سیاسی یک آگاهی خرده بورژوازی و اسپریدئولوژی بورژوازی است)، منجر می‌شود. تنها روش غلبه بر این تناقض عینی در جامعه سرمایه داری؛ ایجاد یک حزب غیر علنی متشکل از بهترین عناصر پیشروی کارگری است.

ضرورت کسب آگاهی طبقاتی

پیشنهاد حکیمی مسئله مرکزی متدولوژی مارکسیستی در مورد ایجاد حزب طبقه کارگر را نادیده می‌گیرد؛ و آن هم کسب آگاهی طبقاتی است که در درون تشکلات ناهمگون علنی امکان پذیر نمی‌باشد. باید توجه داشت که آنچه انقلاب کارگری (سوسیالیستی) را با سایر انقلاب‌ها متمایز می‌کند اینست که انقلاب کارگری برخلاف سایر انقلاب‌ها در تاریخ، یک عمل آگاهانه است. انقلاب کارگری یک شورش خود انگیخته توده‌ها و یا یک قیام خود بخودی مردم نیست، بلکه یک انقلاب برنامه ریزی شده است. انقلاب پرولتری برای نخستین بار در تاریخ، خواهان جایگزین کردن یک شکل از استثمار به جای شکل دیگر آن نیست، بلکه خواهان لغو کلیه اشکال استثمار انسان هاست. انقلاب کارگری صرفاً خواستار از میان برداشتن بی عدالتی و فلاکت نیست که خواهان تسخیر قدرت سیاسی برای اجتماعی کردن کلیه ی وسایل تولید و رهایی کلیه ی انسان‌ها از ستم‌کشی تحت جامعه طبقاتی است. سرمایه داری پیش شرط‌های عینی انقلاب را فراهم می‌آورد، اما برای انقلاب سوسیالیستی پیش شرط‌های ذهنی-یعنی آگاهی سوسیالیستی نیز ضروری است.

آگاهی سوسیالیستی نوین برخلاف سایر انگیزه‌های جوامع ما قبل از سرمایه داری، محصول دانش انقلابی است. تشدید تضادهای طبقاتی؛ ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری؛ و نهایتاً رودرویی طبقه کارگر با سرمایه داری و شورش‌ها و طغیان‌ها و اعتصابات کارگری، پدیده

هایی هستند که در درون جامعه سرمایه داری به وقوع می پیوندند. اما صرفاً با عصیان و خشم و اعتراضات توده ای و ایجاد تشکل های مستقل کارگری (سندیکا؛ اتحادیه ها؛ اتحاد عمل ها؛ جبهه های واحد کارگری و غیره) نمی توان نظام سرمایه داری را از میان برداشت. طبقه کارگر نیاز به ابزار برنده تری دارد و آن هم تئوری انقلابی است. دانش سوسیالیستی که محصول تجارب تاریخی جنبش کارگری و تحلیل اقتصادی و اجتماعی است، پیش شرط های ضروری برای ریشه کن کردن نظام سرمایه داری است. بدون تئوری انقلابی و درک جامعه سرمایه داری جایگزین کردن آن غیرممکن است.

کسب آگاهی سوسیالیستی اولیه، براساس جنبش های خودانگیخته کارگری که تحت تأثیر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی قرار داشته، بوقوع پیوست. در وضعیت کنونی نیز آگاهی تردیونیونیستی (اتحادیه های کارگری) و یا احزاب توده ای کارگری تحت تأثیر همین ایدئولوژی ها قرار دارند. بر خلاف نظر حکیمی که با طرح نقل قولی از مارکس در مورد عدم ضرورت ایجاد «حزب جداگانه» کارگری، کارل مارکس اعتقاد به ایجاد حزب پیشتاز انقلابی داشته و فعالیت مستمر او در «اتحادیه کمونیست» دال بر این ادعا است. در این نقل قول البته منظور مارکس «جنبش جداگانه» بوده و نه «حزب جداگانه». کارل مارکس در مقابل استدلال هایی که ضرورت برش از بورژوازی و خرده بورژوازی را تاکید نمی کرد؛ می گوید: که «این قبیل سوسیالیزم باید توسط پرولتاریا طرد و به خرده بورژوازی واگذار شود».^۳ [به سخن دیگر، طبقه کارگر باید خود را از شر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی که ایدئولوژی هیئت حاکم است رها کرده و به آگاهی سوسیالیستی انقلابی روی آورد.

اما این آگاهی سوسیالیستی انقلابی، و یا مجموعه برنامه کمونیستی، بطور خود بخودی و یا صرفاً از طریق فعالیت های اتحادیه های کارگری و یا تشکل های علنی کارگری به پرولتاریا منتقل نمی شود. باید یک پیشروی کارگری که مظهر عالی ترین درجه آگاهی تجربه طبقاتی است، قادر به دستیابی به این برنامه و انتقال آن به کل طبقه کارگر باشد. برای مجهز کردن کل طبقه کارگر به این برنامه، سازماندهی پیشرو کارگری ضروری است؛ و برای سازماندهی پیشروی کارگری نیاز به تشکیلات انقلابی، حزب پیشتاز انقلابی است. حزبی که با در دست داشتن ابزار تئوریک و آگاهی سوسیالیستی، خشم و عصیان کل طبقه کارگر را در راستای سرنگونی کل نظام سرمایه داری و جایگزینی آن با نظام سوسیالیستی سازمان دهد.

ضرورت انجام سازماندهی مخفی و مقابله با بورکراسی

ساختن هسته های مخفی و نهایتاً حزب پیشتاز انقلابی، از لحاظ تاریخی یکی از ابزار محوری جنبش کارگری بوده است. این ضرورت از ذات یک نظام سرمایه داری لجام گسیخته نشأت می

گیرد. وجود نیروهای ضربتی و اطلاعاتی در درون دولت سرمایه داری؛ فعالیت های کمونیستی در راستای تدارکات ضد سرمایه داری و حکومت کارگری را مسدود و خنثی می کند.

در واقع انتخاب اعضای فعال و مورد اعتماد در یک تجمع کوچک پایه اصلی یک حزب کارگری را بنا می نهد و بنیاد گذاران جنبش کمونیستی، کارل مارکس و فردریک انگلس نیز بر این نظریه اعتقاد داشتند. مارکس در ژوئن ۱۸۵۰ چنین می نویسد:

“فرستاده (اتحادیه کمونیست) به آلمان، که برای فعالیتش تأییدیه کمیته مرکزی را دریافت کرده است، در همه جا صرفاً مورد اعتمادترین افراد را به عضویت “اتحادیه کمونیست” پذیرفته است... اینکه انقلابیون می توانند عضو اتحادیه شوند یا خیر، بستگی به وضعیت محلی دارد. چنانچه چنین عضوگیری امکان نداشته باشد، بایستی افراد مورد اعتماد و انقلابیون صالحی را که هنوز مفاهیم و نتایج نهایی کمونیستی جنبش کنونی را در نیافته اند، در یک رده دوم از اعضای اتحادیه به معنی وسیع تر، گرد آورد. این اعضای رده دوم که برای آنان نبایستی چیزی جز ارتباطات محلی و ایالتی را فاش کرد، باید بطور مداوم زیر نظر رهبری اتحادیه و کمیته ها باشند... جزئیات سازماندهی باید به هسته های رهبری کننده واگذار شود” [۴...]

همچنین برای مقابله با بورکراسی و زدو بندها و کسب مقامات اداری؛ ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی متشکل از افراد مجرب و متعهد ضروری است. در واقع در درون حزب های سوسیال دموکراتیک و سندیکاهای کارگری و تشکل های علنی توده ای؛ بورکراسی عمیقی تکامل می یابد. علت آن روشن است. دموکراسی مستلزم شرکت فعال کلیه ی اعضای سطوح - به خصوص در سطح تصمیم گیری - یک سازمان سیاسی است. گشودن درهای حزب و تشکل به روی «توده ای» از اعضای که هرگز در رهبری آن شرکت نخواهند کرد، از پیش، انحصار رهبری حزب را در دست اقلیت کوچکی از اعضای متمرکز می کند. این اکثریت غیر فعال، دقیقاً به همان دلیل که «غیر فعال» هستند، زیر نفوذ ایدئولوژی حاکم در جامعه، یعنی ایدئولوژی بورژوازی (و خرده بورژوازی) قرار می گیرند. حزب های «کارگری» و «دموکراتیک» جوامع سرمایه داری که میلیون ها عضو کارگر دارند توسط عده ای انگشت شمار رهبری می شوند. از آنجایی که انتخابات دموکراتیکی در کار نیست؛ این «رهبران» برای مدت های طولانی در مناصب خود باقی می مانند و عمدتاً به عناصر منحط و فرمیست با اعتقادات خرده بورژوازی تبدیل می شوند.

در مقابل این انحطاط بورکراتیک، نظریه سازماندهی «حزب پیشتاز انقلابی» تاکید می کند که در حزب صرفاً بایستی اعضای فعال را پذیرفت و آنان را در کوتاه ترین مدت براساس اصول مارکسیستی آموزش داد. فقط تحت چنین وضعیتی می توان به حداقلی از برابری و کار مشترک

در درون حزب انقلابی رسید؛ و صرفاً چنین حزبی قادر به تضمین دمکراسی درونی است. حزبی که متشکل از کارگران پیشرو کمونیست، قادر است در نهایت کل طبقه کارگر را در وضعیت اعتلای انقلابی برای تسخیر قدرت سازمان دهد. از سوی دیگر؛ محافلی کوچک کارگری که زیر لوای «کار توده ای» این روابط دمکراتیک درونی را رعایت نمی کنند خود آغشته به انحرافات بورکراتیک می گردند.

حفظ استقلال و تشکیل جبهه واحد کارگری

حزب پیشتاز انقلابی، نماینده منافع تاریخی طبقه کارگر است. این حزب تحت هیچ وضعیتی نمی بایستی استقلال سیاسی خود را از طریق اتحاد سیاسی با حزب های رفرمیستی، خرده بورژوایی و سانتریستی از دست بدهد. البته این اصل به مفهوم عدم ایجاد اتحاد براساس عمل مشترک با حفظ اعتقادات و برنامه خود نیست. زیرا که:

اول، حزب پیشتاز باید با حفظ برنامه خود به مسائل مرکزی زحمتکشان بر علیه دولت سرمایه داری پاسخ مساعد دهد. پراکندگی و چند دستگی قشرهای تحت ستم در جامعه یکی از مسائل محوری زحمتکشان است. حزب پیشتاز انقلابی باید در راستای ایجاد اتحاد میان کلیه ی زحمتکشان مبادرت کند. کارگران صنعتی و کشاورزی، دهقانان فقیر، اقلیت های ملی، زنان، دانشجویان و غیره، همه به درجات مختلف تحت ستم دولت مرکزی قرار می گیرند. دولت مرکزی همواره در حال ایجاد افتراق بین قشرهای تحت ستم جامعه است. یکی از وظایف حزب پیشتاز انقلابی هم آهنگ کردن فعالیت های این قشرها علیه دولت سرمایه داری است.

دوم، از آنجایی که کل طبقه کارگر الزاماً به عقاید سوسیالیستی گرایش پیدا نمی کند (برخی به سازمان های لیبرالی و خرده بورژوایی و بعضی به سندیکا های کارگری و عده ای به فردگرایی تمایل پیدا می کنند)، وظیفه حزب پیشتاز اینست که براساس اصل «جبهه واحد کارگری»، اتحاد عمل هایی با سایر سازمان ها (حتی با برنامه های غیر سوسیالیستی) که در درون آنان کارگران متشکل شده اند، ایجاد کند.

سوم، حزب پیشتاز انقلابی، در تجمع ها و تشکل های مستقل کارگری که تحت نفوذ عقاید غیر سوسیالیستی است شرکت فعال خواهد داشت. حزب پیشتاز در هر محفل و تجمعی که کارگران شرکت کنند (سندیکا و اتحادیه و غیره)؛ بایستی حاضر و فعال باشد و هیچ فرصتی را از دست ندهد. در واقع در وضعیت آتی ایران یکی از روش های ساختن حزب پیشتاز انقلابی امر دخالتهی در میان تجمعاتی است که توده های کارگر در آن شرکت دارند.

رعایت اصول دمکراتیک و مرکزیت

تشکل های علنی همواره از مشکلات برخورداردهای غیر دمکراتیک رهبران رنج می برد. در مقابل، حزب پیشتاز انقلابی به علت دخالت مستقیم و نزدیکی که در درون طبقه کارگر ایجاد می کند باید دو خصوصیت ویژه نیز برخوردار باشد. این حزب باید از لحاظ درونی کاملاً دمکراتیک باشد. حزبی که قرار است بطور روزمره در جنبش کارگری دخالت کند باید از محیطی دمکراتیک برخوردار باشد، تاکلیه ی اعضای بدون محدودیت های تشکیلاتی هرگونه اختلاف نظر را آزادانه به بحث گذاشته و در مورد آن سیاست ها تصمیم های جمعی اتخاذ کنند. حزبی که دمکراسی درونی نداشته باشد و صدای مخالفان را به هر دلیل خفه کند و یا با اتهام زنی ها و بهانه های تشکیلاتی، اجازه بروز اختلاف ها را ندهد، محققاً نمی تواند به یک حزب پیشتاز انقلابی تبدیل شود.

از سوی دیگر، این حزب باید مرکزیت داشته باشد. نظریات متفاوت قشرهای مختلف جامعه، از طریق اعضای بایستی به درون این حزب وارد شده و بطور متمرکز به بحث گذاشته و جمع بندی شود. پس از بحث ها؛ تصمیمات در سطح جامعه به اجرا گذاشته می شود. این عمل ضروری است، زیرا حزب پیشتاز انقلابی که قرار است امر سازماندهی کارگران را بر عهده داشته باشد؛ نمی تواند به یک کانون بحث و تبادل نظر صرف مبدل گردد. تحولات در جامعه سریعاً اتفاق می افتد و حزب باید سریعاً به آن مسائل پاسخ دهد. حزب پیشتاز انقلابی کنگره های مرتب تشکیل می دهد (در وضعیت عادی حداقل سالی یک بار) و پس از دوره ای از بحث های کتبی و شفاهی پیشا کنگره، حزب در کنگره بایستی تصمیمات نهایی - که منعکس کننده نظریات اکثر اعضای هست- را اتخاذ کند. این تصمیمات نیز باید تا کنگره بعدی توسط کلیه ی اعضای در سطح جامعه به اجرا گذاشته شوند. این روش از تصمیم گیری به هیچ وجه «بوراکراتیک» نیست که تجارب متفاوت فعالان پیشروی کارگری را متمرکز کرده و پس از بحث های کتبی و شفاهی کافی، به مرحله تصمیم گیری می گذارد. چنانچه این روند صورت نپذیرد هرج و مرج تشکیلاتی غالب شده و حزب از امر دخالتگری محروم مانده و موقعیت های حساس را از دست می دهد. آن روی سکه این هرج و مرج تشکیلاتی، روش بورکراتیک است که تصمیمات توسط عده ای محدود پشت پرده صورت گرفته می شود.

جمع بندی:

۱- بحران کنونی جنبش کارگری به بحران رهبری انقلابی تقلیل یافته است. ایجاد یک حزب پیشتاز انقلابی این خلاء را پر کرده و زمینه را برای کسب آگاهی سوسیالیستی و اعتماد به نفس

در درون طبقه کارگر فراهم می‌کند. حزب پیشتاز انقلابی؛ با ایجاد تشکل‌های مستقل کارگری علنی (با هر نام و ترکیبی) در تناقض نیست؛ تشکل‌های توده‌ای و علنی کارگری و حزب پیشتاز انقلابی دو پدیده ضروری و مکمل یکدیگرند هستند.

۲- «تشکل مستقل کارگری» باید الزاماً مستقل از دولت سرمایه داری و تمام احزاب بورژوا و خرده بورژوا (که در وضعیت کنونی شامل تمام احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون چپ است)؛ باشد. وابستگی تشکل مستقل کارگری به احزاب خرده بورژوا «چپ»؛ روند شکل‌گیری و تضمین سلامت تشکیلاتی آن را مسدود می‌کند.

۳- بنیادگذاران حزب پیشتاز انقلابی؛ با توجه به وضعیت کنونی جنبش کارگری کمونیستی، امکان دارد هم از درون تشکل‌های مستقل کارگری؛ هم جدا از آن و هم در کنار آن به صورت متشکل ظاهر گردد. اما؛ حزب پیشتاز انقلابی الزاماً تنها از درون تشکل مستقل کارگری پدید نمی‌آید. حزب پیشتاز انقلابی توسط ترکیبی از «کارگر روشنفکران» و «روشنفکر کارگران» به وجود می‌آید و از لحاظ تشکیلاتی خود را از تشکلات مستقل کارگری جدا سازمان می‌دهد و از لحاظ امر دخالتگری سیاسی در درون تشکلات مستقل کارگری فعالیت تعیین‌کننده خواهد داشت.

۴- حزب پیشتاز انقلابی برای تدارک مبارزات ضد سرمایه داری در راستای ایجاد حکومت کارگری و تقویت شوراهای کارگری و انتقال قدرت سیاسی از استیلای سرمایه داری به جمهوری شورایی تلاش می‌کند. از اینرو حزب پیشتاز انقلابی در تمامی عرصه‌های جنبش کارگری شرکت فعال داشته و بر محور تحقق مطالبات کارگری (صنفی/سیاسی؛ دمکراتیک و انتقالی) گام بر می‌دارد.

مازیار رازی
مهر ۱۳۸۲

زیرنویس ها:

[۱]- رجوع شود به حزب ابزار برافروختن اخگر به شعله

[۲]- لازم به توضیح نیست که سازمان های علنی توده ای مانند سندیکاها، اهداف و مقاصد خود را در راستای امور صنفی و سیاسی حول مطالبات صنفی و دمکراتیک دنبال می کنند و فعالیت آنها در تناقض با حزب کارگری- سوسیالیستی نیست.

[۳]- "مبارزه طبقات در فرانسه"- کارل مارکس (نوامبر ۱۸۵۰)، منتخب آثار به زبان انگلیسی، چاپ مسکو (۱۹۷۳)، صفحات ۲۸۱-۲۸۲

[۴]- "خطابیه کمیته مرکزی به اتحادیه کمونیست"- کارل مارکس و فردریک انگلس (مارس ۱۸۵۰)، از کتاب "انقلاب های ۱۸۴۸" به زبان انگلیسی، انتشارات پنگوئن، صفحه ۳۳۲



